Ahwaz Archive

رأی ملت

السنه الثانیه - العدد ١٧ - السبت اول محرم الحرام ١٤٢٣ - (2000/3/16) - ٢٠٠ تومان

٢٤ صفحه

صوت الشعب

SAMSUNG
نمایندگی سامسونگ
ایران - دبی
حمیدرضا فرزین جو
٠٩١١٢٠٣١٦٩٨

الانتفاضه وحدها تسوق شارون الی طریق مسدود

ص ٢

الشعائر الحسینیه فی خوزستان

ص ١٠

العید و دموع الایتام

ص ١٥

دور المراه فی المجتمع

ص ١٢

انامل مبدعه تنحت الخشب و تصنع سفنا للموج

ص ٩

Ahwaz Archive

سرمقاله

مردان شاه

نظریه مردان شاه را فیلسوف انگلیسی ادموند برک زمانی مطرح کرد که متوجه شد بعضی از حکام آن‌طور که ملت‌ها آنها را بد می‌دانند، بد نیستند، بلکه از طریق عمال و کارگزاران نالایق خود، بد جلوه می‌کنند. اصلاح کارگزاران و توجه به رابطه آنها با مردم، سابقه دیرینه دارد، بطوری که امام علی (ع) هزار و دویست سال قبل از ادموند برک در نامه جامع خود به مالک اشتر والی مصر آن را مطرح ساخته است. مدیرانی که رابطه ضعیف یا بد با مردم دارند، حاکم را درنظر مردم بد جلوه می‌دهند.

اکنون در کشور و در استان‌های مختلف ممکن است زمامداران و استاندارانی وجود داشته باشد که از میان همین مردم برخاسته و چیزی جز خدمت به مردم نمی‌خواهند، اما با داشتن نیروهای ناکارآمد و غیرفعال تصویر غیرمناسبی از خود در اذهان عمومی به جا گذاشته‌اند. حکایت آقای مقتدائی استاندار پیشین خوزستان را می‌توان از این زاویه مورد کنکاش و بررسی قرار داد. مقتدائی که نخستین استاندار بومی در استان محسوب می‌گردد، با تصدی این امر بعد از به روی کارآمدن دولت آقای خاتمی، بارقه‌های امید را در دل مردم محروم این استان کاشت، بطوری که بسیاری امیدوار شدند با داشتن یک استاندار بومی، خیلی از مشکلات که استانداران سابق نتوانسته بودند حل نمایند را ایشان با مشارکت مردم، که خود او یکی از آنهاست، حل نماید.

اگرچه می‌رفت که بومی بودن استاندار جدید قادر است ضعف‌های استانداران قبلی را پوشش دهد، اما مدیریت نو دو ضعف عمده به‌همراه خود آورد.

الف- آقای مقتدائی مدیران طراز اول خود را از میان دوستان دوران کودکی خود انتخاب کرد. این عمل دو معنی داشت. اول اینکه دوستان آقای مقتدای با لیاقت‌ترین مدیران حاضر در استان هستند و هیچ فرد دیگری در استان یافت نمی‌شود که در سطح شایستگی آنها باشد. دوم استاندار جدید به مردم خوزستان اعتماد ندارد و بنابراین فقط می‌تواند بر روی دوستان قدیمی خود تکیه کند. این دو برداشت که در اذهان عامه رواج یافته بود، بتدریج راه آقای مقتدائی برای به حرکت درآوردن چرخ توسعه منطقه را پیچیده کرده و مشکلات بعدی را رقم زد.

ب- روابط ضعیف با نخبگان جامعه: نخبگان جامعه که طیف وسیعی از طبقات مختلف اجتماعی را دربر دارد، رابطه چندان قوی و مؤثر با استاندار جدید نداشتند. مقتدائی چه مقدار از وقت خود را برای مدیران مطبوعات، نمایندگان طبقات دانشجوئی، معلمان، گروه‌های روشنفکری، هنری، نمایندگان بخش‌های صنعتی، کشاورزی و خدماتی صرف می‌کرد و چه مقدار برای مشورت با آنها اهمیت قائل می‌شد؟ پاسخ به این پرسش‌ها می‌تواند بسیاری از فرآیندهای شکل گرفته در دورهٔ سه ساله مقتدائی را شفاف‌تر سازد و علل عدم موفقیت نخستین استاندار بومی خوزستان را برای ما روشن کند. مسائلی که می‌تواند به آقای معین استاندار جدید خوزستان یاری رساند و از اشتباهات استاندار قبلی دور کند. انتخاب دقیق کارگزاران خود براساس شرایط جمعیتی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی استان و داشتن روابط قومی و مؤثر با نخبگان جامعه می‌تواند رمز موفقیت مدیر جدید باشد.

حسن هاشمیان

انتفاضه با خون شهدای خود، شارون را به جهنم خواهد فرستاد

قیام مهارناشدنی و حق‌طلبانه مردم فلسطین (انتفاضه) شارون خون‌آشام قرن گذشته و قرن حاضر را در وضعیت مهلکی قرار داده است.

وی که با شعار مشت آهنین دربرابر انتفاضه و ایجاد امنیت در داخل اسرائیل به صحنه آمد، اکنون با شکست سنگینی در تمام جبهه‌ها مواجه شده است. اسرائیل در داخل مرزهای خود مقوله امنیت را ازدست داده است. فرار سربازان معترض به خدمت در مناطق اشغالی رو به فزونی است، ترس و وحشت تمام خانه‌های اسرائیلی‌ها را دربر گرفته و اقتصاد این کشور اشغالگر رو به نابودی و در حال فلج است. از طرف دیگر روحیه مردم فلسطین بسیار بالا بوده و صدای هلهله و شادی از خانه‌های شهدا به‌گوش می‌رسد. همچنین در آخرین روزهای هفته گذشته دولت خودگردان فلسطین دستور «مقاومت همه‌جانبه» به ملت خود داد. یاسر عبدربه وزیر تبلیغات و سخنگوی دولت فلسطین بنام دولت فلسطین از همه فلسطینیان درخواست کرد که با تمام قدرت و با به کارگیری تمام نیروها و ابزارها دربرابر متجاوزین و اشغالگران پایداری کنند، و دربرابر جنایت‌هایی که حکومت شارون مرتکب می‌شود، اعمال تلافی‌جویانه انجام دهند. در این اثنا میزان عملیات استشهادی صفحات جدیدی را در تاریخ منطقه باز کرده است. اکنون شارون درک کرده بود که همه ملت فلسطین برای آزادی سرزمین خود، آماده شهادت و ازخودگذشتگی می‌باشند که فقط در هفته‌های اخیر بیش از ده عملیات شهادت‌طلبانه صورت گرفته که رقمی بیش از صد نفر از صهیونیست‌ها را به هلاکت رسانده است. این وضع که تاکنون سابقه نداشت است، وحشتی فراگیر در تل‌آویو ایجاد کرده و امواج آن نیز به واشنگتن رسیده است. بطوری که دولت امریکا را مجبور ساخته است بار دیگر ژنرال زینی را برای وساطت و آرام کردن امور به منطقه بفرستد. این درحالی است که شارون قصاب از پیش شرط «یک هفته آرامش» برای گفتگو با فلسطینی‌ها صرف نظر کرده است. در این رابطه مسؤولین فلسطینی اعلام کرده‌اند که نظر شارون در این‌باره اهمیت چندانی نزد ما ندارد و او فقط زبان زور را می‌فهمد. اکنون کاملاً واضح است که شارون قادر نیست امنیت اسرائیلیها را تأمین نماید و با فشار امریکا او در حال تغییر دادن سیاست‌های خود است.

«انتفاضه»، قیام و مقاومت دلیرانه مردم مظلومی که در نوزده ماه گذشته متولد شد، اکنون در حال بدست‌آوری آن چیزی است که برای آن تلاش کرده، شهید داده و از خودگذشتگی نشان داده است. نشریه صوت‌الشعب این مقدمه پیروزی ملت بزرگ فلسطین را به آنها تبریک گفته، شکل‌گیری هرچه سریعتر کشور مستقل فلسطینی با پایتختی بیت المقدس را برای آنان از ایزد منان مسئلت دارد.

مدينة رامشير (خلف آباد) تحتفل بعيد الأضحى المبارك

هادی راشدي

اقيم احتفالاً ثقافياً بمناسبه عيدالاضحى المبارک فی مدينه خلف‌آباد (رامشير) فی يوم الجمعه ۱۳۸۰/۱۲/۳ و كان بأهتمام عدد من شباب المثقفه فی المدينه من بينهم المعلمين و طلاب الجامعات.

حيث ساهم فی هذا الاحتفال الشعراء من بينهم شهيد العموری و مهدی الصيمري و في هذه المناسبه قاموا فنانون المنطقة باجراء مسرح نبيل تحت عنوان «طلايينه» استقبله الجمهور بتهليل والتشجيع. علی صعيداً آخر قاموا الخطباء بتقديم موضوعات محلي و عالمية تناولوا من خلالها اهم قضايا الأمة الاسلامية و في مقدمتها، القضية الفلسطيني. و اشتمل ايضاً بمناسبه العيد انشوده و موسيقی عربيه بأهتمام الفنان الاخ سعيد الخميسی و قاموا مسئولن الاحتفال بتكريم بعض الشخصيات الفعاله فی المدينه تقديراً لمساعيهم الفذه.

و قد حضر هذا الاحتفال اجتماعاً كبيراً من سكّان المدينة والمسؤولين والشخصيات المعنيه و جمع من سكّان القری والارياف بمانال اعجاب الجميع يجب الالتفات ايضاً الی الشكر الجزيل المقدم من قبل مسؤلی الاحتفال الی الدايره التعليم والتربيه فی المدينه بمابذلت من جهد كبير من اجل اقامه هذا الاحتفال.

Ahwaz Archive

ادعای جدید خسرو سینائی

شیوخ قبایل عرب خوزستان از فیلم عروس آتش استقبال کردند!

عارف دورقی- آبادان: خسرو سینائی کارگردان «عروس آتش» ادعا کرد که شیوخ قبائل عرب خوزستان از فیلم وی استقبال کرده‌اند. وی که در جشنواره فیلم‌های اجتماعی در آبادان شرکت کرده بود با مطرح کردن چنین مسئله‌ای خواستار توجه بیشتر مردم عرب خوزستان به ساختن چنین فیلم‌هائی شده است! خسرو سینائی که از حضور در مجامع عمومی و پاسخ دادن به سؤالات مطرح شده در این‌باره پرهیز می‌کند، توضیح نداد که کدام شیوخ و در چه زمانی این مسئله را با وی مطرح کرده‌اند.

از جانب دیگر جشنواره فیلم‌های اجتماعی آبادان که از ۱۲ تا ۱۶ اسفندماه در این شهر برگزار شد، ۳۹ فیلم بلند سراسری و ۲۳ فیلم کوتاه از هنرمندان خوزستان در آن به نمایش درآمد.

در پایان هیأت داوران که متشکل از احمد طالبی‌نژاد، آزیتا حاجیان، خسرو سینائی، محمدرضا فروتن، ناصر تقوائی و ثریا قاسمی که همگی از تهران آمده بودند، دیپلم افتخار و سه سکه بهار آزادی را به فیلم «امتحان» ساخته ناصر رفاهی اعطاء کردند. همچنین لوح تقدیر، نخل زرین و پنج سکه بهار آزادی به نقش اول زن به ترانه علیدوستی در فیلم «من ترانه پانزده سال دارم» تعلق گرفت.

گروه هنرمندان که فرصت خوبی برای گشت‌وگذار در بهترین وضعیت آب و هوای سال در آبادان را یافته بودند در طی سه روز به تفریح، سرگرمی و قایق‌سواری در بهترین نقاط شهر پرداختند. آبادان که زخم‌های مانده از دوران جنگ را بر پیکر خود داشت، انتظار داشت که فیلم‌سازان مدعی (و نه تجاری) واقعیت‌های آنرا، آنطور که هست ببینند و در فیلم‌های خود منعکس نمایند اما متأسفانه برخلاف آنچه که مورد انتظار بود بعضی از این فیلم‌سازان پوسیده در آرشیوهای تلویزیون سالهای دور و تازه به دوران‌رسیده‌ها از طریق توهین به مردم، بیشتر به فکر خرید کالاهای خارجی و خوش‌گذرانی در هتل‌های لوکس شهر بودند تا دیدن فقر، حرمان و مشکلات مردم.

ناصر تقوائی، فیلم‌سازی اصیل و متعهد

یکی از بهترین جلوه‌های این جشنواره در روز سوم اتفاق افتاد. زمانی که ناصر تقوائی کارگردان آبادانی اقدام به برگزاری مراسم قصه‌خوانی نمود. این برنامه چنان با استقبال مردمی روبرو گردید که بسیاری از هواداران وی خارج از سالن ماندند و سراپا ایستاده به صحبت‌های وی گوش دادند.

اعتراض خبرنگاران خوزستانی

یکی از بزرگترین معایب این جشنواره عدم دعوت خبرنگاران خوزستانی بود که موجب اعتراض آنان شد. آنها معتقد بودند که مدیران جشنواره با دعوت از خبرنگاران تهران‌نشین و نادیده گرفتن خبرنگاران بومی، خطای نابخشودنی مرتکب شده‌اند.

فیلم «دُربا» بی‌نصیب از ریخت‌وپاش‌ها

«دُربا» تنها فیلم مردم عرب خوزستان که با زحمت زیادی ساخته شده بود و نگاهی واقعی به زندگی مردم دارد، ازهرگونه جایزه در این جشنواره محروم ماند. هیأت داوران حداقل می‌توانست به این فیلم، به‌عنوان اولین فیلم عربی مردم خوزستان که قسمت اعظم دست‌اندرکاران آن جوان و آماتور هستند، توجه نماید.

«فرصة أخيرة» جديدة لـ«اسرائيل»؟!

ما اعلن في المؤتمر الصحافي الختامي لاجتماع وزراء الخارجية العرب في القاهرة، من ان الحكومات العربية قررت اعطاء فرصة لـ«اسرائيل»، عبر مواصلة التحركات السياسية السلمية، لايلخص النتائج الهزيلة للاجتماع فقط، بل يؤشر الى مدى العجز الحكومي العربي عن مواكبة بطولات و انتصارات المقاومين والصمود الاسطوري للشعب الفلسطيني.

التعبير الذى استخدم عن «اعطاء فرصة لاسرائيل» يشكل استفزازا مؤلما لعموم الشعب العربي، خصوصا الشعب الفلسطيني الذي يقدم ابناءه شهداء وجرحى يوميا، والذي يعاني اطفاله من الترهيب و التهديد على مدار الساعة. هو استفزاز غيرمعقول لتضحيات شعب تجاوز في مايقدمه كل التوقعات.

ما كان ينتظره الفلسطينيون من وزراء الخارجية العرب الحديث عن خطط عملية لدعم الانتفاضة، و للمساعدة في جعلها تتمر على قدر ماقدمته و تقدمه من جهاد و تضحيات، إلا ان النتيجة كانت خلاف ذلك، اعطاء فرصة اخيرة لـ«اسرائيل».

لكن السؤال البديهي: ماذا لو رفضت «اسرائيل» هذه «الفرصة الكريمة» من وزراء الخارجية العرب؟ الاجابة البديهية عن هذا السؤال ان الدول العربية ستعطيها فرصة جديدة «اخيرة» ايضا، كما حصل دائما على مدى السنوات الماضية.

اما الاستنتاج الاولي البديهي من نتائج اجتماع وزراء الخارجية العرب، ان القمة العربية المقبلة في بيروت ستكون غالب الظن مثله مخيبة للامال، مايعني ان انتظار نتائج مثمرة لها تدعم نضال الشعب الفلسطيني لن يكون سوى مجرد وهم. و هو ما يتطلب تحركات عاجلة وجدية من قوى المجتمع العربي للتحرك بفعالية سعيا لمناصرة ابطال فلسطين و شعب فلسطين، في وقت تبدو فيه الاهداف الوطنية الفلسطينية والاهداف القومية العربية و الاسلامية في فلسطين قاب قوسين او ادنى، بعدما اعترفت «اسرائيل» بعجزها في مواجهة الانتفاضة و اعترفت امريكا ايضا بهذا العجز.

والدلائل على هذا عديدة الشان، آخرها ما اعلنه نائب وزير الدفاع الامريكي بول ولفويتز امس من ان «الدعم الامريكي لـ«اسرائيل» هو الاكثر تدميرا لجهود واشنطن في الحرب على الارهاب»، مايعني ان المنطق يفرض على العرب والمسلمين تاكيد هذه الفكرة والدفع اكثر باتجاه اشعار الامريكيين بخطورة تأييدهم المطلق لـ«اسرائيل» على مصالحهم، و هو ماكان يقتضي توجها مختلفا تماما في اجتماع وزراء الخارجية العرب، و مايتطلب توجها مختلفا، عما هو متوقع في القمة المقبلة.

تسلیت

جناب آقای مهندس جانعلی حاصلی

درگذشت پدر عارف مسلک و وارسته محترمتان را به شما و جمعهٔ بازماندگان محترم آن فقید سعید تسلیت عرض نموده، برای شما و بازماندگان گرامی اجر جزیل و صبر جمیل و برای آن مرحوم رحمت و غفران آرزومندیم:

ای گنج محبت رخ از این خاک کشیدی
از خاک بریدی و به افلاک رسیدی
از رنج فراق تو همه خسته و رنجور
أحوال عزیزان عزادار ندیدی

خانواده پورعباسی

تهنئة

الاخ المحترم السيد لفته چاسب الحيدرى

بقلوب تملؤها الأفراح نتقدّم بأجمل التهاني و التبريكات بمناسبة عقد قرانک الميمون راجين لكما حياة سعيدة مكللة بالنجاح

مشاركو جلسات الغدير للقرآن الكريم
حي أبي‌ذر الخفاجية (سوسنگرد)

Ahwaz Archive

احمدی امروز آزاد می‌شود

علی احمدی یکی از مدیران موفق استان که به دلایل نامعلومی در ماه گذشت بازداشت گردید به احتمال زیاد امروز آزاد می‌شود. این حادثه که در نوع خود بی‌نظیر بوده است، اعتراضات و انتقادهای مردمی فراوانی به‌همراه داشت. گفته می‌شود محمدزاده دبیر ائمه جماعت خوزستان و زایر محمدی بخشدار مرکزی اهواز، برای آزادی احمدی تلاش وافر داشتند. علی احمدی که در قبل از انقلاب سابقه مبارزه بر علیه نظام شاهنشاهی داشته است، در مدت مدیریت خود در سازمان مسکن و شهرسازی خوزستان، سابقه خوبی از خود به‌جا گذاشته است. احمدی که از آزادی قریب‌الوقوع خود آگاهی یافته است، مطرح ساخته است آنهائی که چنین اتهاماتی به وی وارد کردند و او را توقیف نمودند، بایستی اتهامات خود را ثابت کنند، درغیراین‌صورت حاضر نیست که زندان را ترک نماید. گفته می‌شود کسانی که احمدی را متهم ساخته‌اند فاقد هرگونه مدرک مردم‌پسند و محکمه‌پسندی هستند.

استاندار خوزستان تغییر یافت

بنا به گزارش‌های واصله معین استاندار سابق هرمزگان طی برنامه معارفه‌ای که برگزار می‌شود، مأموریت جدید خود را بعنوان استاندار خوزستان آغاز خواهد کرد. استاندار قبلی که طی سه سال تلاش برای بهبود اوضاع نابسامان اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی استان موفقیت ملموسی بدست نیاورده بود، جای خود را به معین استاندار جدید خواهد داد. در میان استاندارانی که تاکنون در خوزستان اداره حکم را به‌دست داشتند، مقتدائی بیشترین انتقادها و اعتراضات را متوجه خود ساخت و حالا باید منتظر ماند و دید که آیا آقای معین استاندار جدید قادر خواهد بود میزان بالای این انتقادها را کاهش دهد؟ و آیا این تغییر می‌تواند خواسته‌های معترضین به مقتدائی را ارضاء نماید.

برگزاری بیاد ماندنی دومین جشنواره تئاتر عربی خوزستان در سوسنگرد

ادامه از صفحه ۲۴

و بررسی که هر روز صبح برگزار می‌شد به‌عهدهٔ عبدالامیر بیت‌سوده بوده و جلسات آموزشی که پس از نقد و بررسی اجرا می‌گشت توسط مهدی ساکی هدایت می‌شد. سئوالات حضار به‌گونه‌ای بود که نشان می‌داد ذهنها به شدت تشنه و مشتاق فراگیری و اهتمام می‌باشند. هرچند این جلسات با موفقیت تمام برگزار شد اما جای کار بسیار است و ذهنهای جوان پاسخ می‌طلبد.

هیئت داوری (بیت‌سوده، ساکی و فاضلی) به همهٔ گروههای شرکت‌کننده تندیس جشنواره دادند و همهٔ آنها را شایان لوح تقدیر دانستند. جایزه‌های نخست نویسندگی و کارگردانی به عادل کاظم حیدری و سیدرسول آل بوشوکه (نمایشنامهٔ البحر) رسید. برندهٔ جایزهٔ نقش اول مرد «علی سودانی» (الناس اجناس) بود و برندگان جایزهٔ نقش دوم مرد «کیوان طرفی» (الناس جناس) و «سید رسول آل بوشوکه» (البحر) بودند. جایزه نقش اول زن را خانم مراتب آل‌کثیر در (عروس الجنة) برد. برنده سوم نقش مرد کاظم شیاعی (البحر) بازیگر افتخاری مورد تشویق سیدطه موسوی و لوح‌های تقدیر برای موسیقی و گریم و طراحی صحنه نصیب هنرمندان «البحر» (گروه دانیال خفاجیه ـ سوسنگرد) بود.

خاطرنشان می‌شود پوشش خبری شایانی [illegible] نیامد، گویی حکایت رسانه‌ها و فعالان فرهنگی حکایت «انت في واد و انا في واد» می‌باشد.

تصویر مردم در نمایشنامه‌ها

اولین نمایشنامه‌ای که در دومین جشنواره تئاتر عربی خوزستان برگزار شد، نمایشنامهٔ الناس اجناس بود. این نمایشنامه که توسط کیوان طرفی و علی سودانی به اجرا درآمد از نوع المسرح الفقیر (تئاتر بی‌چیز) بود، لذا جلوی تالار حافظ و در میان مردم برگزار شد. تنها ابزار مورد استفاده یک صندوق خالی میوه بود که گاه اتومبیل می‌شد و گاه یخچال و تلویزیون و غیره. ماجرای این نمایشنامه، داستان مردی است که خانه‌اش آتش می‌گیرد اما به هر همسایه و دوست و فامیلی که می‌رسد کمکی از او نمی‌بیند. گاه اینان آنچنان غرق منافع شخصی خویش یا سرگرمی‌های اجتماعی ازقبل فوتبال می‌باشند که حتی مرد مصیبت‌زده را جذب مشغولیت خویش می‌کنند. این مرد نه از آتش‌نشانی خیری می‌بیند و نه از بانک و غیره. مسؤولیت، حق خویشاوندی و دوستی و خلاصه آنچه که مایهٔ قوام و دوام جامعه است مورد سؤال و جستجوی این نمایش است. سیدمحمدعلی موسوی نویسنده و کارگردان گروه شاهد از خفاجیه ـ سوسنگرد ـ از سال ۱۳۵۸ تاکنون در کار تئاتر بوده، پنج نمایشنامه را کارگردانی کرده و شش [illegible] آنها به زبان عربی بوده است.

دومین نمایشنامه که عصر روز اول اسفند برگزار شد، نمایشامهٔ ریح‌الرماد بود. هنرمندان محمره ـ خرمشهر ـ در این نمایش ماجرای پسری نوجوان و خواهر بزرگترش را به صحنه آوردند که می‌خواهند از میان خون و خاکستر و خرابه‌های باقی‌مانده از شهرشان سر برآورند. خواهر در ابتدا قصد مهاجرت دارد ولی برادر کوچکتر امیدوار است که با تلاش، زندگی را از نو بسازند. خاطرات گذشته، مقاومت و شهادت مادر، در زندگی دشمن تجاوزگر و غیره یادآوری می‌شود. نوجوان بیاد می‌آورد که مادرش ودیعه‌ای را به خاک سپرده است. او امیدوارتر کوشش می‌کند و ودیعه را می‌یابد و بر یأس چیره می‌گردد. در این نمایش واقعیت و خیال و نیز گذشته و حال درهم می‌آمیزد و جلوه‌های هنری جالبی ارائه می‌شود.

سومین نمایشنامه عروس الجنه کار گروه احرار شوش بوده است. ماجرای این نمایشنامه داستان یک دختر عرب تحصیلکرده است که در آن واحد دو خواستگار کاملاً متفاوت دارد. یکی پسرعموی اوست که به‌سادگی می‌اندیشد چون در کودکی به وی گفته شده دخترعمویت برای توست پس با یک خواستگاری ساده به مرادش می‌رسد و دیگری غریبه‌ای است که موبایل به دست از معاملات چندمیلیون تومانی دم می‌زند. پدر دختر به برادرزاده‌اش می‌فهماند که دوره‌ی اختیاری [illegible] خانمها گذشته است اما از سوی دیگر بی‌نزاکتی جوان غریبه را نمی‌پسندد و مادر دختر که سعادت فرزندش را در مال و منال می‌بیند مخالفت می‌کند. کار انتخاب به دختر فهمیده و تحصیلکرده واگذار می‌شود و او پس از برزخ تردید و پرس‌وجوهای مفهومی و دیدگاهی از دو خواستگار در دو جلسهٔ جداگانه، شادکامی را در ازدواج با پسرعمومی پاکدل می‌بیند. بازیگران این نمایشنامه آقایان رحیم سعدی، علی سگوری و هادی بریسم و خانمها امینه خنیفری، هدیهٔ تمیمی و مراتب آل‌کثیر بوده‌اند.

نمایشنامهٔ چهارم که در روز دوم جشنواره برگزار شد غناءالموت بود که آن راگروه وحدت فلاحیه ـ شادگان ـ به‌اجراء درآورد. داستان این نمایش از این قرار است که جوانی پس از بیست سال دوری از مادر و زادگاهش به روستا بازمی‌گردد. او در شهری دوردست تحصیل کرده و با خود آرمانهای بزرگی را برای خانواده و مردمش آورده است. اما ناگاه با مادری روبرو می‌شود که دشنه‌ای را بیست سال نگهداشته است و می‌گوید: «خون خشک شده بر این دشنه خون پدر توست و اینکه نوبت انتقام تو فرارسیده است.» وقتی پسر جوان می‌پرسد: از کجا می‌دانی که قاتل پدرم فلانی است؟ مادر می‌گوید: همه می‌گویند پدرت را فلانی کشته چون پدر تو پدر او را کشته بود و پدر او پدربزرگت را» در [illegible]

بقیه در صفحه ۲۳

خبرهای پژوهشی

قومیت در تعارض با ملیت نیست

دکتر علی الطائی نویسنده، پژوهشگر و استاد دانشگاه در امریکا که با نوشتن دو کتاب «عرب خائن نیست، مدعی مفتری است» و «بحران هویت قومی در ایران» به دفاع از هویت، تاریخ و فرهنگ مردم عرب خوزستان با روش‌های علمی، بنیادی و غیرشعاری پرداخته است، اخیراً در پاسخ به مقاله‌ای تحت عنوان «تقلیل ملیت به قومیت» نوشته احمد رضائی، مقاله بسیار مهمی تحت عنوان «تبلور هویت گروهی در بینش جامعه شناختی» به رشته تحریر درآورده است که در «کتاب ماه ویژه علوم اجتماعی» شماره ۴۴ـ۴۳ چاپ گردیده است. در این مقاله پژوهشگر ارزنده خوزستانی خاطرنشان کرده است که حفظ هویت قومی بعنوان زیرمجموعه‌ای از کل فرهنگ مردم ایران نه‌فقط با مبانی شکل‌یابی ملیت در ایران تعارضی ندارد، بلکه تقویت‌کننده آن است. دکتر الطائی کسانی را مورد سرزنش قرار می‌دهد، که مایل هستند ملیت را دربرابر قومیت یا بلعکس آن قرار دهند. نویسنده عرب کتاب‌های علمی درباره هویت و فرهنگ مردم عرب خوزستان تأکید کرده است؛ هیچکس در این دنیا وجود ندارد که بتواند مبانی و اجزاء متکامل فرهنگ و هویت مردم عرب خوزستان را انکار نماید و هیچ شخصی قادر نیست تعاون و همگرائی مردم عرب خوزستان بعنوان بخشی از ملت ایران را با کل فرهنگ ایران نادیده بگیرد. در پایان خواننده علاقمند را به خواندن نوشته دکتر رضائی و پاسخ دکتر الطائی دعوت می‌کنم.

«اشرف‌خان حاکم عربستان» نخستین نمایشنامه نوشته شده در ایران

امروزه محققان بر این عقیده هستند که «میرزا آقا تبریزی» نخستین نمایشنامه در ایران را به رشته تحریر درآورده است. از زندگی میرزاآقا اطلاع چندانی در دست نیست، جز اینکه می‌دانیم حیات او مصادف با حکومت قاجار بوده است. او در نامه‌ای به میرزافتحعلی آخوندزاده که مجموعه تمثیلات را نگاشته، می‌نویسد: این بنده اسمم میرزاآقاست و از اهالی تبریز هستم. از طفولیت اشتیاق زیادی به آموختن زبان فرانسه و روسی داشتم و زبان فرانسه را به قدری که در نوشتن و تکلم و رفع احتیاج تحصیل کردم و تز زبان روسی نیز قدری بهره دارم. بعد از خدمات چندین ساله در معلم‌خانه پادشاهی و مأموریت در بغداد و اسلامبول قریب هفت سال است که به اذن اولیای دولت در سفارت دولت فخیمه فرانسه مقیم تهران منشی اول هستم.

میرزا آقا تبریزی در نمایشنامه «اشرف‌خان حاکم عربستان» به سرگذشت اشرف‌خان حاکم عربستان (خوزستان فعلی) در ایام توقف او در تهران که در سال ۱۲۳۲ به پایتخت احضار می‌شود و حساب سه ساله ولایت را پرداخته مفاصا می‌گیرد و بعد از زحمات زیاد دوباره خلعت پوشیده و به زندگی مادی خود برمی‌گردد، پرداخته است. میرزاآقا در نمایشنامه «حکایت اشرف‌خان حاکم عربستان» وضعیت نابسامان دربار دوره خویش را عیان می‌سازد. اشرف‌خان رای رسیدن به هدف خود از شاه و صدراعظم گرفته تا فراشان و قاپوچیها را رشوه می‌دهد و درآخر حکم حکومت عربستان راگرفته و می‌گریزد. نویسنده در این اثر به نوعی از وضع هیأت حاکم زمان خویش انتقاد می‌کند. علاقمندان می‌توانند برای مطالعه بیشتر در این‌باره به کتاب‌های «نمایشنامه‌های میرزاآقا تبریزی» انتشارات کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۵۴ و «چند گفتار پیرامون پنج نمایشنامه میرزاآقا تبریزی» گردآورنده حمید [illegible]

Ahwaz Archive

الو... صوت الشعب... رأی ملت ۴۴۱۷۹۴۴ - ۰۲۱

□ از شهرهای اهواز، خرمشهر، آبادان، شادگان، هویزه، حمیدیه، سوسنگرد، ماهشهر، شوشتر، ملاثانی و مینوحی:

کسانی که تلاش می‌کنند، وجود مردم عرب خوزستان را اندک جلوه دهند، نه فقط واقعیت‌ها را نمی‌بینند، بلکه بر ضد منافع جمهوری اسلامی و ملت بزرگ ایران گام برمی‌دارند (۲۳۷ بار تماس).

□ عبدالرضا سالمی ـ اهواز:

لطفاً گزارش و خبرهای ورزشی و همچنین سینمائی به نشریه صوت‌الشعب اضافه کنید.

□ ابوجمال ـ قم:

توزیع نشریه در شهرستان قم مناسب نیست

رأی ملت: به آدرس قم، ابتدای خیابان چهارمردان (انقلاب) دکه مطبوعاتی حاج حسین ملکی مراجعه فرمائید.

□ جاسم الثامري ـ آبادان:

في رثاء الحاج حيدر الثامری

الزين ايظل على كل بال و ماتنساه ابدخوته
حسافه راح من عدنه و ما چانت وكت موته
نظل طول العمر نتعنى احسينية اهي صوته
فيتك في لكن موجوده

□ فاخر حزباوي ـ خلف آباد:

«احب كارون يتدلل و يحن و يعزم الكرخه
نلتم لمة الغزلان و نلعب لعبة الفره[1]
حگن و لازم انريده، نزيح التعب و ندوره»
و من ننهض كارون انشيله

(۱) من أبيات الدكتوره سهيلة عزيزی

□ ناصر آلبوعبيد ـ خرمشهر:

اقدم شكري الخاص الى الكاتب والباحث القدير السيد حيدر جلالی و اليكم هذه الأبوذيه

تحيه الكم من محمره وشنه
حسافه الحرب طشرنه وشنه
هجرنه موطن الغالی وشنه
خلانه الزّمن عشنه ابأذيه

□ غلامرضا آلبوغبيش ـ ماهشهر:

حلوحالی الحلى عدهم و مرهم
بهم جرح الگلب ينشد و مرهم
عمامك زين واصلهم و مرهم
إتّصل و تشوف بيهم كل حميه

□ عبدالحسين عبدالرضا الخزاعي ـ آبادان

الدهر چم نوب غيضنه و رظنه
اشو هلنوب هشمنه و رظنه
نخلنه امنل عطش ذبل ورظنه
حزينه ابلا ذرع ظلّت خطيه

* * *

گظت حلوه اليالي اواجت مرها
او علينه ون حمام الروح مرها
يهل تهوه النخيل ارجوك مرها
ابهضيمه اتشوفها الچانت زهيه

بحق عبدالواحد ابوخميس عموری في شهرك ياسر العميدية

الحيّ اباسمك اتباهه و بحدهه اسم معلوم
حيد ال تگضي الكلفات اسمك بالوفه جيدوم
الخصم يرتاع من عندك يبوخميس يركن الگوم
يا هيبه البيكم نتباه

جليل عموری

□ جميل ثامريون ـ ماهشهر:

يظل مأمون خوزستان گاعه اوكل شواطيّه
و جنوده النخل بالشدة و تصير اسيوف بردّيه
اوهلي متحزمه إعلى الحد و تاج الراس چفيّه
ماتخصع برجال البيهه

□ عبدالمهدی رزاق عساكره ـ شادگان:

يا ساقي بكربله كلمن عطش جودلك
ضحّيت لجل الأخو مخلص و في جودلك
خابت اظنونه العدو من بالحرب جودلك
صولات الك يا بطل يوم الوغى كفيّن
انته الذی ابكربله راحن الك كفيّن
لدموع لا لاتظن تبطل و لا... كفيّن
حزنان لمصيبتك اي والنبی ال جودلك

ابوديه

يصاح العمر حيف انگضه باهات
اوصفه حته الذهب مدقوش باهات
وين اللّي تشيل احمول... باهات
اهلهه ابسعسعات السمهريه

□ علی حسینی کنعانی ـ آبادان (منطقه قدس):

ضمن اینکه اعلام می‌کنم بنده به وجود دکتر طائی و دکتر هاشمیان افتخار می‌کنم به آنهائی که نمی‌خواهند فرهنگ متعالی عرب خوزستان را ببینند می‌گویم که ما در گذشته و اکنون این‌قبیل افراد را زیاد داشتیم و داریم و اگر امکانات و فرصت‌ها در اختیار آنها قرار بگیرد، می‌توانند نمایندگان خوبی از مردم غرب خوزستان در صحنه فرهنگ کشور باشند. سخن آخر اینکه افرادی که در ادارات و سازمان‌های مختلف از اصطلاحات بی‌ادبانه نسبت به مردم عرب خوزستان استفاده می‌کنند بدانند این روش‌های بی‌خردانه نتیجه‌ای جز ایجاد فاصله بین مردم این منطقه که بیش از پیش به همزیستی مسالمت‌آمیز نیاز مبرم دارند، لطمه وارد می‌سازد.

□ عبدالحسين الصياحی ـ سوسنگرد:

أهواز امعرسه ابكارون

امعرسه الليله ابكارون اهواز و تنخى العشاگ
والماى ايهلهل فرحان و هلال النشمي تفاگ
و النخله اترحب بالضيف والبلبل للردحه اشتاگ
والطير ايغنى ابتلحين والعاشگ حبه حراگ
وكارون اليوم الهلدار شمعه و تضوی بعزّ و اشواگ

□ يحيى حيدری ـ شادگان:

انتفاضه انتشر بيرقهه بوجود ارجال الحاميه الثوره
زلم مهيوبه عدهه اطفال مثل محمد الدره
فلسطيني ابو وهام و أم اليابته حره
حره اتظل دوم ابهل ثايه

□ خانم مقدم ـ اهواز:

من می‌خواستم دو مورد را مطرح کنم: نخست اینکه بیمارستانهای اهواز اخیراً از بیمارانی که نیاز به عمل جراحی دارند خواسته‌اند که نخ عمل را با خود همراه داشته باشند. این مسئله مشکلات زیادی را همراه داشته و وضعیت ناجوری را برای بیماران ایجاد کرده است.

دوم: اکنون در اهواز آپارتمان‌نشینی بسیار گسترش پیدا کرده و ساختمان‌های زیادی ساخته شده ولی به فضای سبز آنها کمتر توجه می‌شود.

السلام عليك يا اباعبدالله الحسين (ع)
يا ابا الاحرار و قدوة الابرار ليس كيومك يوم و هو عظيم لا يُنسىٰ
مكتبة العبادي

Ahwaz Archive

العلاقات الثقافية الإيرانية ـ العربية و عرب خوزستان

عبدالله الأهوازي

صدر مؤخراً عن المستشارية الثقافية للجمهورية الإسلامية الإيرانية في دمشق كتاب تحت عنوان «العلاقات الثقافية الايرانية العربية للكاتب الدكتور محمّد علي آذرشب الأستاذ في جامعة طهران و المستشار الثقافي الإيراني بدمشق حيث تطرّق الباحث إلىٰ أهم العلاقات الثقافية و مواقعها و خصائصها في الوقت الماضي والحاضر والمستقبل، ثم ذكر بعض الادباء والشعراء العرب في ايران وكذلك أشار إلىٰ الدراسات ألتي قدّمها السيد قطب عن الأدباء الإيرانيين.

الكتاب و هو مجموعة مقالات و كلمات ألقاها في عدة مؤتمرات و ندوات ثقافية يقع في ٢٠٨ صفحة أخذت تجول يراعَةُ كاتُبه بين البلدان المختلفة من أندونيسيا إلىٰ تركيا و الإتجاد السوفياتي و من الشام إلىٰ مصر و خراسان و من الكوفة إلىٰ أصفهان والبصرة و.... و يذكر الأمم والشعوب والعلماء والشعراء و... دون أن يُشيرَ و لو مرّة واحدة أو بصورة وجيزة إلىٰ الجسر الفولاذي الذي كان و مازال شامخاً و عالياً يَعمل لتعزيز تلك العلاقات الثقافية وغيرها كالإقتصادية والسياسية والاجتماعية والتأريخية، و هذا الجسر الفولاذي الذي نقصده هوالعرب في إيران و في محافظة خوزستان الواقعة بين الحدود الفارسية ـ العربية و التي يشكّل العرب نسبة ٨٥ بالمائه من سكّانها.

أجل، لم يذكر الباحث عرب خوزستان الذينهم جزءٌ من الشعوب الايرانيةِ ألمختلفة، و الذينهم يمتازون بتأريخهم و ثقافتهم و أدبهم و علمائهم و تشيّعهم و حبهم لآل البيت عليهم السلام.

لماذا هذا التجاهل بالنسبة لشعبٍ و فيّ للجمهورية الإسلاميّة الإيرانية، له تاريخه العربي و ثقافته العربية و أدبه العربي والإسلامي الشيعي. إذ أنه الشعب الوحيد من بين الشعوب الإيرانية القاطنة في الحدود، ينتمي إلىٰ المذهب الشيّعي الإثنىٰ عشري. يا تُرىٰ لماذا لم تذكر عرب خوزستان عند الحديث عن العلاقات الثقافية الإيرانية العربية؟ هل لأنّهم شيعة و لأنّ العرب في البلدان العربية من إخوتنا أبناء السنّة؟ إلا توجد هناك أيّة علاقة بينهم و بين إخوتهم العرب في العالم الإسلامي؟

لماذا كل هذا الظلم و التجاهل بالنسبة لأُناس شهدت بحقهم كتب التأريخ المدّونة بالعربية والفارسية، اللغتين اللّتين يُتقنها الباحث الدكتور آذرشب، فليتهُ قرأ كتاباً أو كتابين علىٰ الأقل حول العرب في خوزستان. لَيتُه قال عنهم في كتابه هذا و وصفهم بأنهم الشعب العربي الوحيد الذي قاوم الإستعمار البريطاني بصموده و جهاده عام ١٩١٤ م و ذلك من أجل حفظ الثغور الإيرانية؟ ألم يسمع الكاتب بالقول الشهير للإمام الراحل الخميني (ره) عن خوزستان إبّان الحرب المفروضة مع العراق حيثُ قال: لقد أدّت خوزستان دَينها للإسلام؟ يا تُرىٰ من هَم أهل خوزستان؟ و ما هو دورَهم؟ ألا سمعت قول قائد الثورة السيد على الخامنئي حول عرب خوزستان إذ قال: «لقد ظهر مذهب التشيّع في العالم من خوزستان و جبل عاملٍ».

لماذا يا أستاذنا العزيز تجاهلت ذلك الحدث العظيم في عام ١٣٧٥ هـ.ش و هو زيارة قائد الثورة إلىٰ محافظتنا و ذلك الترحيب والإستقبال الجماهيري الحاشد من قبل العرب في خوزستان و حديث القائد حفظه اللّه معهم بالعربية و من ثم لقاءه الذي دام اكثر من ٣ ساعات مع أدباءهم و شعراءهم. ألم تكن أنت يا دكتور آذرشب، الجالس ضمن الوقد المرافق لسماحة القائد في تلك الأمسية الشعرية حيثُ إستمعت لقصائدهم و كلماتهم و أيضاً كلمة القائد حول الشعر والأدب العربي في خوزستان؟

هناك الكثير من هذه الأسئلة ألتي يجبُ أن نطرحها علىٰ الباحث للإجابة عنها و علىٰ السبب الذي جعله ينسىٰ أو يتناسىٰ البوابة الكبرىٰ لكافّة العلاقات بين العرب و ايران.

لكنّني أكتفي بهذا القدر من الأسئلة و أبدأ بالبحث معك أيها القارئ لنتصفّح و رُيقات الكتاب و نقرأ بعض ما جاء فيه و من ثمّ أسئلتنا و كلامنا للأستاذ الدكتور آذرشب و هو صاحب كُرسيّ في جامعات البلاد لتدريس اللّغة العربية و آدابها، فهو لاشكّ يُحبّ الشعر والأدب العربي، لذلك أستشهدُ له و أجيبهُ ببعض الأبيات الشعرية:

في نهاية مقدمة الكُتيب يشيرُ الباحث إلىٰ الهدف والغرض من تأليفه فيقول: «نأمل أن يكون هذا الكُتيب حافزاً علىٰ مزيد من التفكير والدراسة في الشأن الثقافي العربي ـ الإيراني فهو من أهم مقدّمات عودة الأمة الشاهدة الوسط إلىٰ ساحة التأريخ.» إذن يتحققُ أمل الباحث عند كتابتنا هذ المقال في شأن العلاقات الثقافية العربية ـ الإيرانية، و ذلك من خلال تعريف عرب خوزستان أي عرب ايران و أثرهم في هذه العلاقات. و بحثنا هذا جديرٌ بأن يكون فصلاً مُهَماً من فصول الكتاب. يتطرق الباحث إلىٰ ذكر خصائص العلاقة بين إيران و العالم العربي و يذكر المواقف الحديثة والتجاوب مابين الشعب الإيراني و الشعوب العربية منها تأميم النفط و قضية فلسطين، دون أن يذكر الحدث الهام في عام ١٩١٤ م و هو جهاد عرب خوزستان ضد الإستعمار البريطاني والذي سُجّل كملحمة مقدسة تفتخر بها إيران والعرب حيث أدّت إلىٰ هزيمة و دحر القوات البريطانية علىٰ يد العشائر العربية في خوزستان. و لَو أراد الباحث العلاقة بين إيران و العرب في هذا الحدث، لأشارَ إلىٰ الدافع والمرجع الذي جعل العرب الإيرانيين يجاهدون بأموالهم و أنفسهم بسبب الفتوىٰ التي أصدرها العلماء الشيعة في العراق و هي من مصدر عربي تدلُّ علىٰ العلاقة الثقافية والدينية بين إيران والعالم العربي من خلال عرب خوزستان.

و في الصفحة ٢١ يقول آذرشب: «العرب المهاجرون إلىٰ إيران في العصور الإسلامية المختلفة تعلّموا الفارسية و نشأ أبناءُهم علىٰ هذه اللّغة».

ثم يشيرُ في الهامش إلىٰ الأبيوردى، الشاعر العربي الأموي المولود بأبيورد في خوزستان، شاعر عربي فحل، لكن لغته الأصلية فارسية.

أجل يوجد الكثير من العرب الذين هاجروا إلىٰ الإيران في العصور الإسلامية و نحن لانختلف مع الكاتب في هذا الرأي و شاهدنا علىٰ ذلك هو إنتشار السّادة الملقّبين بالموسوي و غيرهم ممن يدعوّن بأنهم من أعقاب الرسول في المدن الإيرانية المختلفة و لكنّنا نعلم جيّداً أن هناك عربٌ يقطنون في القسم الأكبر من خوزستان الإيرانية ألتي كانت تُدعىٰ سابقاً بـ «لأهواز» إذ يعتقد بعض الباحثين و المؤرّخين أن نزولهم في هذه الأرض كان متزامناً مع هجرة الإيرانيين إلىٰ الأرض الموسومة بـ «فلات ايران» و ذلك قبل ظهور الاسلام بمئات السّنين. كما يشهد التأريخ بمساعدتهم للجيش الإسلامي في فتوحاته و قضاءه علىٰ الإمبراطورية الإيرانية.

و ليت الأستاذ الدكتور آذرشب قرأ هذا البيت في ديوان «جرير» الشاعر الأموي عن «بني العم» و هم من القبائل العربية السّاكنة في خوزستان:

سيروا بني العم فالأهواز منزلكم
و نهر تيري و لم تعرفكم العربُ

و إذا كانت هذه الفئة من الناس يسكنون في هذه البقعة من الأرض، ألم يكن لديهم عالمُ أو فقية أديب أو شاعر أو كاتب بمستوىٰ «الأبيوردى» الشاعر العربي المهاجر إلىٰ إيران، لكي يذكرُهُ الباحث في كتابه. أجل، يوجد المئات من العلماء والأدباء والشعراء والفقهاء الذين لم يذكر واحداً منهم الدكتور آذرشب و هم من أصل عربي إيراني مُلأت صفات التأريخ بذكر امجادهم و أدبهم و الحديث عنهم و تجنُّباً لإطالة البحث أكتفي بذكر بعض أسماء هولاء الاعلام فقط: أبوعلي محمدبن عبدالوهاب الجُبّائي، أبوالقاسم الكعبى البلخي، إبن السكيّت الدورقي الأهوازي، حسن بن سعيد الأهوازي دعبل الخزاعي، علي بن مهزيار الأهوازي، علىٰ بن عباس الأهوازي سهل‌بن هارون، الشيخ عبدالعلي بن جمعة العروسي، أبونوأس الأهوازي أبومعتوق الموسوي الحويزي، بالأضافة إلىٰ مئات الشعراء والأدباء والفقهاء في الحويزه والدورق الذين ترجم لهم السيد هادي آل باليل الموسوي في كتابه «الياقوت الأزرق في اعلام الحويزه والدورق» حيث يبلغ عدد أعلام الحويزة ١٠٢ عالماً و أديباً و أعلام الدورق يبلغ عددُهم ٩٩ عالماً حتّىٰ بداية القرن الرابع عشر. فجميع هؤولاء لديهم مؤلفات و كتب في تفسير القرآن والفقه والشعر والأدب واللّغة والطب والنجوم والتأريخ والسياسة والجغرافيا والعلوم الأُخرىٰ.

ثم يتابع الدكتور قوله المُستند بالأمثلة والمصادر دون أن يذكر عرب خوزستان فيقول: «العلماء الإيرانيون علىٰ مر العصور إقتصروا غالباً في تدوين علومهم علىٰ اللغة العربية والايرانيون أنفُسهم حوّلوا لغة ديوان الخراج الإسلامي من الفارسية إلىٰ العربية».

نحن معك يا أستاذنا و نوافقك في هذا الرأي و هذه حقيقةٌ لايجوزُ إنكارها كما لايجوز إنكار العرب في إيران، والواقع أنّ هولاء العلماء الإيرانيين الذين ألفوا و دوّنوا كتبهم بالعربية، مُعظمهم من أصل عربي، و ذلك بسبب إنتماءهم لأعقاب الرسول الأكرم (ص) و إرتداءهم العمائم السّوداء.

ليتكَ يا أستاذ ذكرت الكثير منهم والذين عاشوا في مختلف العصور في خوزستان و يكفي لو طالعت «تأريخ الحكومة المشعشعية في خوزستان» و ألتي كانت معاصرة للصفويّة، لعرفت العدد الهائل من علماءهم و أدباءهم، مع العلم بأنّكم يا أستاذنا لديكم شهادة دكتوراه في الأدب العربي و لابّد إن قرأتم هذه الكتب أو راجعتموها من أجل البحث في الأدب العربي: أعيان الشيعةِ مجالس المؤمنين، مُعجم البلدان، الأنوار النعمانية، طبقات أعلام الشيعة، والأعلام و غيرها من الكتب ألتي تشعُّ بعض صفحاتها بالأنوار

Ahwaz Archive

المشعشعية الساطعة إلتي يراها كُلُّ امرئٍ يبحثّ عن الحقائق، و لكن...:

وليسَ الشمسُ تَخفىٰ عن عيونٍ
سوىٰ أن كان صاحبها أزمَدْ
و إنَّ البَدر بالأنواء زاهٍ
وَ يأبىٰ اللّه إلاّ أن يُؤَيّدْ

فالمشعشعيون خدموا اللّغة والأدب والثقافة العربية والفارسية معاً طيلة ٥٢٠ عاماً من حكومتهم في خوزستان والمناطق المجاورة له. فمنهم إبن معتوق الحويزي الشاعر المبدع في الأدب العربي و مُبدع «البند» و هو ضربٌ من الشعر. و منهم عبدعلى بن ناصر بن رحمة اللّه الحويزي الأديب واللّغوي والفقيه الذي آلّفَ في الكلام و الفقه والعروض والحكمة والموسيقىٰ و له ثلاثة دواوين شعرية بالعربية والفارسية والتركية! و من العلماء والفقهاء في عصرنا الحديث نكتفي بذكر الأُسر العلمية ألتى أشتهرت بعلمها و أدبها في العالم كأسرة الدورقي والكعبي والنزاري والعدناني والخاقاني والكرمي والطرفي و غيرها من الأُسَر القاطنة في المحافظة.

ألم يكن كُلّ هولاء من العرب الإيرانييّن والذي تفخر بهم ايران الإسلامية و بعلومهم و مؤلفاتهم ألتى كتبوها بالعربية و معظمهم كانوا يجيدون الفارسية بسبب إختلاطهم مع العلماء الإيرانيين. أليس لنا الحق أن نسألكم يا سماحة الدكتور عن إهمالكم لهؤلاء العباقرد من أبناء وطنكم و أقاربكم؟ ألم يكن هذا هو الظلمُ بعينه؟!

و ظلمُ ذوي القُربىٰ أشدُ مضاضةً
علىٰ المرءِ من وقع الحُسامِ المُهنّدِ

أمّا في الصفحة ٢٥ من الكتاب عندما يتطرق الباحث إلىٰ مشكلة التجزئة الطائفية في العالم الإسلامي، يتحدث عن الدراسات حول نشأة التشيع و أيضاً لم يذكر عرب خوزستان الذينهم اعتبروا مصدراً للتشيع في العالم و ذلك بشهادة أدلىٰ بها قائد الثورة الإسلامية في كلمة ألقاها في الأهواز عام ١٣٧٥ هش و من الطريف أن الدكتور الباحث صاحب الكتاب كان عضواً في الوفد المرافق لسماحة القائد حفظه اللّه ولاشك أنّه سمع ذلك الكلام بأذنيه مباشرة.

و في رصد العلاقات الثقافية بين الإيرانيين والعرب يعتقد الباحث الدكتور آذرشب أن هذه العلاقات يمكن رصُدها على صعيدين: الصعيد الرسمي و الصعيد الشعبي و يشمل النخب المثقفة.

ألم يكن كُلّ هولاء من العرب الإيرانييّن والذي تفخر بهم ايران الإسلامية و بعلومهم و مؤلفاتهم ألتى كتبوها بالعربية و معظمهم كانوا يجيدون الفارسية بسبب إختلاطهم مع العلماء الإيرانيين. أليس لنا الحق أن نسألكم يا سماحة الدكتور عن إهمالكم لهؤلاء العباقره من أبناء وطنكم و أقاربكم؟ ألم يكن هذا هو الظلمُ بعينه؟!

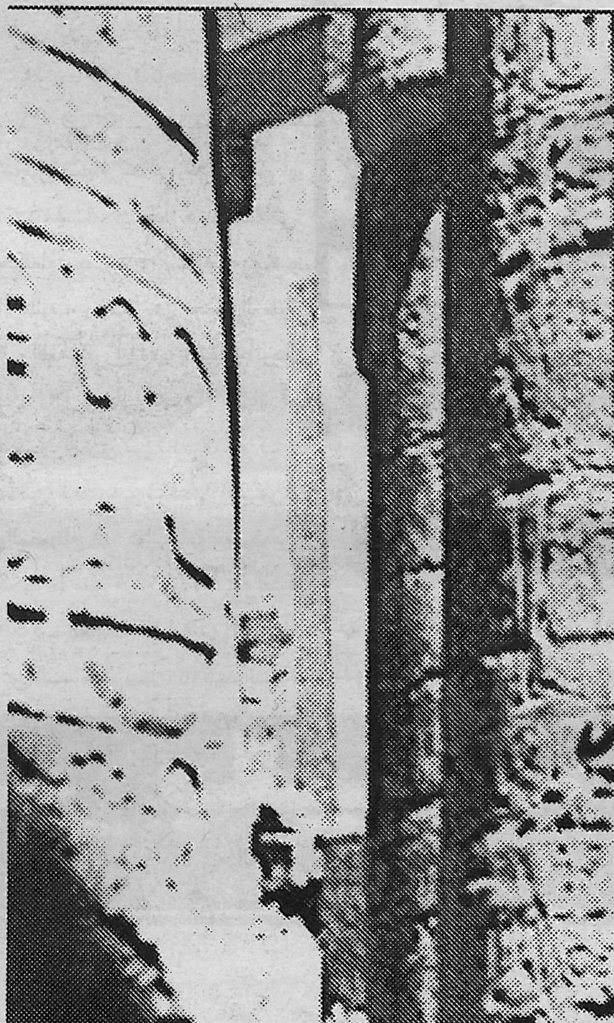

واللّه يا سيادة الدكتور! إنّ العرب في خوزستان، لو أفسحِت لهم المجالات المُختلفة و هُيأت لهم الإمكانيات اللأزمة لأصبحوا من أرقىٰ الأمم في العالم، و لَصاروا من طلائع الشعوب الإيرانية و لَساهَموا كُلّ الإسهام في بناء صرح الجمهورية الإسلامية بإخلاص و عزمٍ و ثبات، و لكن و الف لكن...

نتأمّل عند قوله هذا و نرىٰ أنّه حصر العلاقات الثقافية في إطار ضيّق يختصّ بالنخبة المثقّفة. و لربّما يقصد من النخبة المثقفة في طهران العاصمة فقط، إذ أنّهم إستطاعوا ان يمدّوا جسور علاقتهم مع العرب علىٰ بعد آلاف الكيلومترات بسهولة و سبب ذلك كلّه يعود للسياسة الإنحصارية والنظرة الضيّقة في إصدار القرارات بشأن العلاقات الثقافية مع العرب و غيرهم من أبناء الشعوب العالمية الأخرىٰ. والكل يعرف أن العلاقات ألتي يتحدث عنها الدكتور آذرشب يقف وراءَها عدد من العرب الإنتهازيّين في العاصمة و هم من أبناء الجالية العراقية، و الدليل علىٰ ذلك الوجوه ألتي تظهر علىٰ شاشة التلفزيون والقنوات العربية الايرانية كقناة سحر الفضائية و أيضاً القسم العربي في طهران و... الحال عندنا كذلك في المحافظة خوزستان...

و في الصفحات الاخرىٰ من الكتيب يُعدّد الباحث قنوات التواصل الثقافي بين الإيرانيين والعرب أن يشيرُ إلىٰ أهم هذه القنوات التى لو أعطيت الفرصة و أفْسِحَ لها مجال العمل لتحقق الأمر الذي تبصوا إليه الحكومة الاسلامية و الشعب الإيراني و ذلك تعزيز الحوار الإيراني ـ العربي و توسيع العلاقات الإقتصادية والثقافية والعلمية بين ايران والبلدان العربية مما تضمن هذه العلاقات مصالح الطرفين و شعبيهما و لايتم ذلك إلاّ من خلال مدّ الجسر الرصين والقريب من العرب. والجسر هذا متمثّلُ في عرب خوزستان الذين أثبتوا جدارتهم و وفاءَهم و انتماءَهم لإيران الإسلامية طيلة التأريخ. فلماذا يُستفاد من عرب خوزستان لتوطيد العلاقات بين الشعب الإيراني والشعب العربي المجاور لهم من خلال الحوار بين الحضارتين العربية والفارسية بلسان الإسلام المبيّن؟

من القنوات المهمة التي يذكرها الباحث للتواصل الثقافي بين العرب و إيران هي القنوات الجامعية و يعتبر اللّغتين العربية والفارسية من أهم الأواصر في الجامعات الإيرانية والعربية و أنّ اللّغة العربية تُدَّرس في المدارس والجامعات الإيرانية حتىٰ مستوىٰ الدكتوراه و كذلك بالنسبة للّغة الفارسية ألتي تُدّرس في بعض جامعات البلدان العربية مثل سورية و مصر. و الأهم من ذلك إرسال البعثات العلمية والأدبية من خلال الجامعات الايرانية للدراسة في البلدان العربية.

أسال الدكتور آذرشب و مسئولي وزارتي التعليم العالي والخارجية هذا! السؤال و باللّه عليكم كم هي الحصّة المُخصّصة لأبناء عرب خوزستان في هذه البعثات والمِنَح الدِراسية في البلدان العربية؟ كم هُو سهم الطلبة العرب الإيرانيين في مثل هذه البرامج؟ لماذا لحدّ الآن لم يُعقد أيّة ندوة أو مؤتمر ثقافي أو أدبي بمشاركة مثقفي و أدباء البلدان العربية في إحدىٰ جامعات خوزستان؟ علما بأنَّ جامعتي الشهيد چمران في الأهواز و الحرّة في عبّادان تدّرس فيهما اللّغة والأدب العربي في مرحلتي البكالوريوس والماجستير.

هل الحوار الثقافي والأدبي والحضاري يختصّ بأهل العاصمة فقط و ليس لأهلِ المحافظات فيه حصة أو سهم؟

و من عناوين فصول الكتاب نقرأ هذا العنوان: «ثلاثة شعراء عرب في ايران»، و عند قراءتي لهذا العنوان إزداد بي الأمل و نَدِمت علىٰ ما قلته من كلام حول تجاهل الباحث لعرب خوزستان. و لكنّني تأملّتُ في العنوان و راودني الشك و قلت فالشعراء العرب في ايران أكثر من ثلاثة، بل أكثر من ثلاثمائة حتىٰ!!

ثم قلت: لا بأس! لنرىٰ من هم هؤلاء الشعراء؟ أجل، هُمْ: أبوتمام والمتنبّي والجواهري، فهولاء الشعراء الثلاثة الذين ذكرهم الباحث، يقصد من ذكرهم بأنهم جاءوا إلىٰ ايران مرّة واحدة في حياتهم و تأثّروا بطبيعتها و أهلها، ثم يشرح لنا أثر زيارتهم لإيران علىٰ أدبهم و أيضاً تأثيرهم علىٰ الشعراء الإيرانيين.

نحن نأسف لمثل هذا الإهمال في هذا الجانب، فالدكتور آذرشب كما قُلنا أنه أخصائيٌ في الأدب العربي، فكيف لايعرفُ أبو معتوق الحويزى و إبن السكيت الدورقي و دعبل الخزاعي و عبد علي بن رحمة الحويزي و نعمة اللّه الجزائري و غيرهم من الادباء والشعراء والكتّاب الذين ذكرناهم سابقاً و ذكرنا كتب تراجمهم.

و في الصفحة ١٤٢ من الكتاب، يتحدّث الباحث، ضمن حديثه عن زيارات المتنبىّ لإيران، و يشيدُ بشغف و إشتياق قائد الثورة السيد الخامنئي للأدب العربي و شعر الجواهري خاصة. ثم يأتي بأمثلة يصف لنا ولع القائد بالشعر والأدب فيقول: «كما لاتعجب إذا رأيتْ الرجل من موقعه القيادي، و مسؤوليته الكبيرة يخصّص وقتاً للأدب العربي، فهو وسيلة إرتباط بالتراث، و بالأمّة العربية، و هو أيضاً حاجة نفسية و روحية لايجوز التفريط بها في مسيرة الحياة.» ثم يقول في مكان آخر:

«إنّه عشق اللّغة العربية و هام بها و قرأَ لأمراء الشعر العربي القديم و هام خاصة بجرير و الفرزدق والمتنبيّ والبُحتري و أبي تمام...»

هذا أمر لايجوز إنكاره والكل يعلم بذلك... أمّا بالنسبة لعرب خوزستان و أدبهم العربي القديم والحديث نذكر نموذجاً حَيّاً في هذا المجال اذ يدلُّ علىٰ ازدهار أدبهم في العصر الحديث: نلاحظ أنّ الباحث الدكتور في بحثه هذا، لم يذكر تلك الزيارة التي التقىٰ بها القائد مع شعراء خوزستان العرب في الأهواز و التي استغرقت ٤ ساعات تُحدّث فيها القائد عن الشعر والأدب العربي في خوزستان بعد ما استمع لقصائد الشعراء. و من الطَريف أن الأستاذ آذرشب نفسه كان حاضراً في تلك الأمسية، يستمع إلىٰ كل ما قيل أنشد من كلام و شعر فيها.

ليت الباحث ذكر هذا القول للقائد عن شعراء عرب خوزستان: «إنّ شعراء خوزستان و لِلّه الحمد يُعدّون من الشعراء البارزين في العالم العربي و من الممتازين أيضاً. سواء ان كان ذلك من الناحية الكيفية أو الناحية الكميّة.»

ليت الباحث ذكر و هو يعرف جُدّاً أنّ زعيم الثورة الإسلامية يحفظ أبياتاً من الشعر الشعبي الخوزستاني و يردّدها دائماً. ليت الباحث ذكر عنوان الديوان الشعري الذي قدّمه شعراء عرب خوزستان لسماحته تحت عنوان «العواطف الجياشة» إذ يدلُّ ذلك على وفاءِهم و إخلاصهم للثورة الإسلامية و لشخصه.

ليت الباحث، تَحدّث قليلاً عن الشعراء العرب المعاصرين في ايران و هُم الخوزستانيين (الأهوازيين) والذين يعرفهم جيّداً و يعرف شعرهم و مُستواه الرّاقي الذي يفوقُ أشعار بعضى الشعراء في العالم العربي اليوم.

فلماذا يا أستاذنا كل هذا الظلم والجنوح علىٰ أبناء هذا الشعب الوفي لوطنه و ثورته؟ هل السَّبب هو أنّهم عربٌ أقحاح أم غير ذلك؟ هل كنتَ ناسياً صمودهم و محنتهم في سنين الحرب الدّامية إذ أنّهم أدّوا دَينهم للإسلام و الثورة بكلّ جَدارة و إخلاص؟ نحن نعتب عليك و على أمثالِك ممّن أخذوا زمام الأمور الثقافية بيديهم، لكنّنا ما الذي نفعله و الدهر قد جفانا:

و إذا جفاكَ الدّهرُ و هوَ أبوالوَرىٰ
يوماً فلا تَعتب علىٰ أولادِهِ

لَيتك أنصفت برأيك و ذكرت إخوتك العرب في خوزستان في كتابك هذا و خَصّصت لهم فصلاً بكامله:

أكُلُّ خليلٍ هكذا غيرُ مُنصفٍ
و كُلُّ زمانٍ بالكرامِ بَخيلُ؟

هل باعتقادكم باسيادة الدكتور أنَّ ذكر العرب الإيرانيين الخوزستانيّين في كتاب مثل هذا أو الإستفادة من طاقاتهم الهائلة في سيبل حوار الحضارات و العلاقة مع العرب: يُخلُّ بالأمن القومي أو ما شابَهَهُ من حُججٍ واهية تَمسّك بها بعض أصحاب النظرة الضّيقة والأحقاد الدفينة علىٰ أبناء خوزستان الغيارىٰ؟ هل حَقّقتُم عن الوضع المعيشي و الأوضاع الإقتصادية و الثقافية والإجتماعية السّائدة في المجتمع العربي في خوزستان؟

واللّه يا سيادة الدكتور! إنّ العرب في خوزستان، لو أفسحِت لهم المجالات المُختلفة و هُيّأت لهم الإمكانيات اللأزمة لأَصبحوا من أرقىٰ الأمم في العالم، و لَصاروا من طلائع الشعوب الإيرانية و لَساهَموا كُلَّ الإسهام في بناء صرح الجمهورية الإسلامية بإخلاص و عزمٍ و ثبات. و لكن و الف لكن...:

جارَ الزّمانُ علينا في تصرُفه
و أيُ دهر علىٰ الأحرار لَمْ يَجُر
عندي من الدّهر ما لو أنَّ أيسرهُ
يُلقىٰ علىٰ الفَلَك الدَّوار لَمْ يَدُر...

Ahwaz Archive

التقاطع مع اللغة الكتابية

جميل ثامريون ـ ماهشهر

نحن نصطفي اللغة في كثير من الاحيان، على انها لغة خطاب متجاوز، خصوصاً أنهاأفق عام قادر على جعل أي أطروحة قابلة للأخذ والرد، في سطحها أو جوهرها، في ظاهر جسدها أو قلبها، و هي لاتبعد بقية اللغات، كالإشارة والجسد، أي أنهايمكن ان تكون مستقلة في إعطاء ذاتها صبغة الخلود أكثر من أي لغة أخرى، و لكنها في الغالب تتداخل مع بقية اللغات غير الناطقة، و تتمازج و تتماهى، و قد تصبح هيولية التكوين أيضا، و على هذا الأساس فهى مجموعة من الحروف التي تنتج مصطلحها الذي تعبر به عن جرأتها أو خوفها أو قلقها أو تجاوزها أو ثباتها أو تراجعها، بحسب ماتحيل اليه من خطاب يشير الى تلك البنية الدلالية التي تحتاج الى مخيال له بعد أثير في التفسير والتاويل و التحليل.

هنالك ما يسمى بـ«التوليد» وآخرون يسمونه «التفريح» و قسم ثالث يسميه «الإنتاج». في العالم الغربي/ الآخر هالک مراكز لغوية كثيرة لديها مهمة ثقافية معرفية تجارية تتجاوز بها الكاتب والمثقف والمبدع، و تذهب بها الى تصنيفات أخرى مثل: الجامعات، الاكاديميات، الكليات، مراكز البحوث، مراكز الدراسات، مهمة هذه المراكز إنتاج اللفظ أو توليده أو تفريخه او حتى ابتداعه.

يأتي ذلک في ضوء عملية التقاطع هذه، لذا ظهر كتاب متجاوزون، و دول متجاوزة، و ظهرت دول متراجعة، و كتاب متراجعون، و هذا دليل على ثبات التفكير اللغوي أصلاً، بالإضافة الى إهمال كبير في الدائرة المعجمية التي جعلت قراءها يستهلكون الألفاظ و لايجددون في بنياتها الداخلية كتأويل، و بنياتها الخارجية ككسر لمألوف اللفظ، و عدم تقبل العين والأذن للصوت اللغوي والشكل الكتابي.

يحيل هذا الفهم للعلاقة المتنامية مع اللغة المكتوبة بيانيا في امتدادها العمودي والأفقي الى طبيعة تعامل الأخرين معها، سواء كانوا قراء أو كتابا، أذكر صديقاكان يكثر من هذه العبارة التالية «أنا أتقاطع مع فيلليني»، والأخير موسيقي عالمي معروف، فالتقاطع هنا يحيل الى التشارک الجزئي كعلاقة، مما يؤدي الى إنماء اثر جديد لهذه العلاقة، من خلال تحليل الاشياء أو قراءتها بشكل مغاير، أو تأملها، أو مصادقتها، و هي في الأساس لغة رياضية تتكون نتيجة لتلاقي مجموعتين أو أكثر، ليتشكل من هذا التلاقي منطقة جزيرية مشتركة، و هو المطلوب، و لكننا هنا نحيل العملية الى اللغة، الى إبداعها ذاتها و أثرها، من خلال إعمال مبضع الاشتقاق أو الصرف اللغوي من ناحية، والإكثار من تجريب فاعلية المفردة والمصطلح في صلب لغة معبرة عن فكرة ما من الأفكار، و هذه لعبة الكاتب المجدد فعليا، الذي يبحث عن النماء والإنماء، لتأكيد انتماء

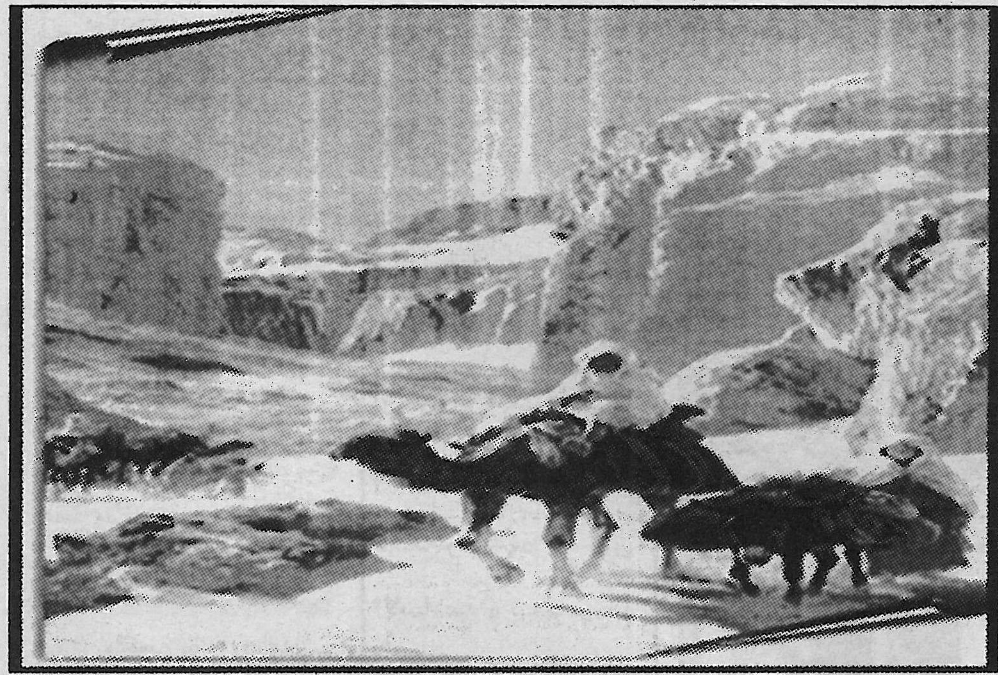

خالص الى ما يمكن ان يتركه الأثر اللغوي على المنجز الكتابي أصلا. نحتاج الى إثارة جدلية مهمة، ربما على المؤسسات والأفراد أيضا، ان يلتفتوا اليها، و هي جدلية اللغة، ليس لأنها مجرد تحصيل حاصل، بل لان إحدى خاصيات اللغة تكمن في

البعث والإحياء، هذان الفعلان اللذان يرتبط بهما النقد والتحليل والتأويل، و إفراد آفاق أخرى غير مألوفة، بوصف هذا الكل المجمتع هوية

ابداعية تطورية متلازمة مع الزمن، خصوصاً ان الإفرازات الجديدة تحتاج الى متابعة لصيقة، إذا لم نقل

لحظية بالمعنى الحرفي، و هي في الوقت ذاته رسالة جد مهمة لذلک الكسل العربى في ملاحقة اللغة، ليس لأننا مطالبون بتجديد ذواتنا في إحدى أدوات تعبيرنا الخطابي فحسب، و إنما لارتباطه بالنتاج الأدبي و طبيعة إنجازه لخصوصيته الابداعية.

تعابير بليغة (٢)

عادل الحيدري

إخوتى الأعزاء، أخواتي الماجدات!

احيّيكم تحية الأدب والإخلاص و أودَ أن يكون العمود الخاص بالتعابير البليغة قد نال استحسانكم و اعلموا يا أعزّائي أنّ اللّغة العربية بكل علومها هي لغة الجمال الباهر والذوق الرفيع بما فيها الفنون المفيدة والمُمتعة و أنّ اللّذة التي يجدها الباحث والقارئ فيها أكثر من كل اللّذات. فالعربية لها وقعها علىٰ النفس و أثرها في القلب، إضافة لأثرها الفاعل علىٰ الفكر، فهي اللّغة التي اختارها الرحمن عزوجل لتكون لغة كتابه الخالدة. و ما أجمل هذا القول لأحد شعرائنا حول اللّغة العربية:

لا تلمُني في هواها
أنا لا أهوىٰ سواها
فبها الأمّ تغنّت
و بها الوالد فاها
لغة القرآن هذه
رَفَع اللّهُ لِواها

و الآن هلُمّ عزيزي القارئ لنتابع معاً جولتنا في بستان العربية لنقطف من ثمار بلاغتها الجَنيّة:

*** «رَماهُ اللهُ بثالثة الأثافي»**

الف: شرح المفردات: الأثافي: جمع الإثفية و هي الحجر الذي يوضع تحت القدر أي «المُنصُبة» بالعامية. و «ثالثة الأثافي» كناية عن المصيبة العظيمة.

ب: المعنىٰ المراد: يقال للمرء عندما يُبتلىٰ بالشرّ كلّه أو يصاب بداهية مثل الجبل.

*** «هو تأريخ قومه»**

المعنىٰ المراد: يقال للرجل صاحب الشرف والجاه فينسب إليه تأريخ القوم لأنّ التاريخ هو السّجل الكامل والشامل للماضي. فيقال عند مدح المرء بأنّه تأريخ قومه أي ينتهي إليه شرفهم و رياستهم كذلک.

*** «جَمَع بين اليراع والأسَل»**

الف: شرح المفردات: اليراع: من معانيه القلم والقصب والجبان و... والمقصود منه هنا «القلم» الأسَل: معناه الأصلي نبات ينبت في الماء يشبه القصب و كذلک يطلق علىٰ السيد والرمح و ماشابه ذلک.

ب: المعنىٰ المُراد: يقال للرجل الذي يجمع بين الآداب العلمية والآداب الحربية أي بين العلم والشجاعة.

*** «هُم أهل صَهيل و أطيط»**

الف: شرح المفردات: الصهيل: صوت الخيل، أطيط: مصدر و هو صوت البطن عندالجوع و كذلک صوت الباب و صوت أمعاء الجمل عند شرب الماء.

ب: المعنىٰ المُراد: كنايه عن عُلوّ مكانتهم و موقعهم لأنّهم أهل خيل و إبل جمعوا بين الفروسية والكرم.

*** «هو أعزّ من بيض الأَنوق»**

الف: شرح المفردات: الأنوَق: طائر يشبه العقاب

ب: المعنىٰ المراد: قول سار مثلاً يُضرب للمُحال أو لما لاسبيل إليه. ذلک أنّ أوكار الأنوق تكون في القُلَل الصّعبة، فلايكاد يُظفر بِبَيضها.

*** حَملوهُ علىٰ الآلة الحَدباء**

الف: شرح المفردات: الآلة الحَدباء: التابوت والحَدباء مؤنث الأحدب والجمع «حُدْب»

ب: المعنىٰ المراد: كناية عن أنّه مات والشاعر يقول:

كلّ ابن أُنثىٰ و إن طالت سلامتُهُ
يوماً علىٰ آلةِ الحَدباء محمولُ

*** أَصْلَحُ العَرَبِ أبرُّهُم**

المعنىٰ المراد: العرب أصلحهم فصاحة أكثرهم تَوغّلاً في البرّ أي في البادية.

*** إنّه طويل الباع**

ب: المعنىٰ المراد: يقال للكريم المقتدر كما يقال للبخيل القاصر «إنّه قصير الباع».

*** «ما أدري أيُ هَيَ بن بَيٍّ هُو»**

الف: شرح المفردات: هَي بن بيّ: أي هَيّان بن بَيّان: كناية عن الرجل الذي لايُعرف له أب و لا أُمّ.

ب: المعنىٰ المراد: يقال للرجل لايُعرف أصله و لافصله و يقال أيضاً للخسيس والرديّ من الناس.

*** هو رابط الجأش**

الف: شرح المفردات: الجأش: القلب والصدر والجمع جُؤوش

ب: المعنىٰ المراد: كناية عن أنّه شجاع لأنّه يربط نفسه عن خوفه من الفرار. كما يقال للجبان بأنّه واهي الجأش: أي هو مضطرَبٌ و خائف و إلىٰ اللّقاء.

Ahwaz Archive

أنامل مبدعة تنحت الخشب و تصنع سفنا للموج

علی المذحجي الأهواز

يقع مصنع سفن الخشبية على ضفة خور القصبة و هذا المصنع اليوم يعد من اكبر مصانع السفن الخشبية الذى يصدر اعداداً منها إلى خارج ايران و صاحبه يعد من أمهر صناع السفن الخشبية و قد تشرّب فنون هذه الصناعة منذ صغره متلمذا على يد احد الأساتذة الذين علموه تفنيات الحفر فى الاخشاب و صنعها بالأساليب التقليدية، اما مصنعه اليوم فانه يضم امهر الصناع الذين استقدمهم من باكستان والهند.. نشأت صناعة السفن فى خوزستان منذ زمن طويل جداً و بدءاً من سفينة **«الشاشة»** بالحبال و انتهاء بالسفن الشراعية الكبيرة التى كانت تجوب المحيطات والبحار ببحارتها البواسل، كانت صناعة السفن تنمو بشكل متسارع حتى ذاع صيت صناعها فى منطقة الخليج كافة. فى القديم كانت اخشاب الساج و التى تعد أفضل أنواع الخشب لصناعة السفن تجلب من افريقيا بواسطة تجار متخصصين و تنقع قطع الساج الكبيرة فى مياه البحر ثم تجفف و تعد للقطع بواسطة منشار تقليدى يعمل عليه اثنان من العمال. **«البوم»** و **«الشواعى»** و **«البقارة»** و **«الشاحوف»** و **«السمبوق»** كلها اسماء لسفن خشبية تختلف فى احجامها و اشكالها.. و كان الصناع المهرة يتفننون فى بناء السفن السريعة و يتسابقون إلى ذلك باسرارهم التى خبروها فى نشر الاخشاب وصفها بطرق دقيقة، فـ **«البيص»** والذى هو العمود الفقرى السفلى للسفينة قد ينشر بطرق مختلفة لكن الصانع الماهر هو الذى يقرر بطريقته ان **«بيص»** سفينته سيكون مناسباً لسرعتها باضافات فنية بسيطة، و **«الميل»** و هو الخشبة المنحنية إلى اعلى فى مقدمة السفينة سوف تحدد مدى قدرتها على تحمل ضربات الموج. أطلق الصناع الأهوازيون على جزء صغير و كبير فى جسد السفينة اسماء خاصة بها.. و هكذا تسمع باسماء مثل **«البومية»**، **«الشخاصة»**، **«فنة الصدر»**، **«فنة التفر»**، **«الدقل»**، **«الغماره»**، **«السكان»**، **«الشلامين»**، **«التريج»** و غيرها من اسماء مقاطع و الواح هامة فى جسد السفينة. و يقال للسفينة الجديدة **«محمل اوشار»** و يسمى مصنع السفن والذى عادة مايكون موقعه قرب شاطىء البحر **«الماشر»** و عادة ما يتجمع ربابنة السفن و البحارة و ملاكها عند ساعات العصر فوق حصيرة بجانب الماشر يراقبون عملية البناء و يتحدثون عن مشاريعهم الجديدة و مغامراتهم البحرية، و يأتى إلى «الماشر» اناس من خارج البلد يطلبون بناء سفن خاصة لهم، و احياناً تباع سفينة و هى قيد البناء بين صاحبها الاصلى و هذا القادم من بعيد.

لقد شكلت صناعة السفن الخشبية فى الأهواز مورداً اقتصادياً و وفرت فرص عمل للعديد من الافراد فى السنوات الماضية، الا انه و مع بدء استخدام هذه المصانع للالات الحديثة و انحسار الايدى العاملة المحلية عن هذه المهنة لجا أصحاب المصانع إلى جلب العمال والبنائين الآسيويين.. كما دخلت مصانع الفيبر جلاس فى صنع السفن البحرية باستخدام قوالب مشابهة و تم التخلى عن الاخشاب التقليدية، و نظراً لان مادة الفيبرجلاس توفر على اصحاب السفن الكثير منُ أمور الصيانة التى كانت تطلبها السفن الخشبية التقليدية، فقد اتجه ملاك السفن إلى اقتناء السفن الجديدة توفيراً للجهد. مهنة صناعة السفن الخشبية تألقت فى الماضى من خلال اسماء اشخاص عرفوا بمهاراتهم العالية، و اصبحوا مبدعين فى مهنتهم لدرجة ان الملاك يتنافسون بسفنهم تبعاً لصناعها، فيقال **«هذا المحمل أو شار فلان الفلانى»** و هكذا. كونت مهنة صناعة السفن ثقافتها الخاصة من خلال الفترة الزمنية التى يتطلبها النحت فى الاخشاب و تهيئتها حسب الشكل المطلوب فكان الصانع يردد الامثال والابيات الشعرية والاهازيج اثناء عمله، وكونت تلك الثقافة المرتبطة بالمهنة سلوكيات معينة، فيكفى ان يقول فلان اريد بناء سفينة فيقول له« **«الاستاذ»** ثم دون أوراق أو عقود، يدفع له جزءاً من المال والباقى يحدد حسب مراحل البناء..

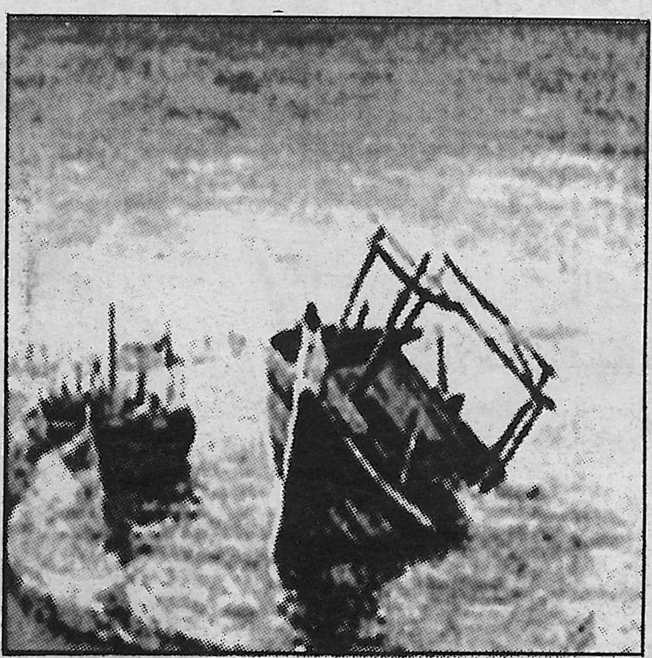

نشأت صناعة السفن فى خوزستان منذ زمن طويل جداً و بدءاً من سفينة «الشاشة» بالحبال و انتهاء بالسفن الشراعية الكبيرة التى كانت تجوب المحيطات والبحار ببحارتها البواسل

نظراً لان مادة الفيبرجلاس توفر على اصحاب السفن الكثير من أمور الصيانة التى كانت تطلبها السفن الخشبية التقليدية، فقد اتجه ملاك السفن إلى اقتناء السفن الجديدة توفيراً للجهد.

كان الصناع المهرة يتفننون فى بناء السفن السريعة و يتسابقون إلى ذلك باسرارهم التى خبروها فى نشر الاخشاب وصفها بطرق دقيقة

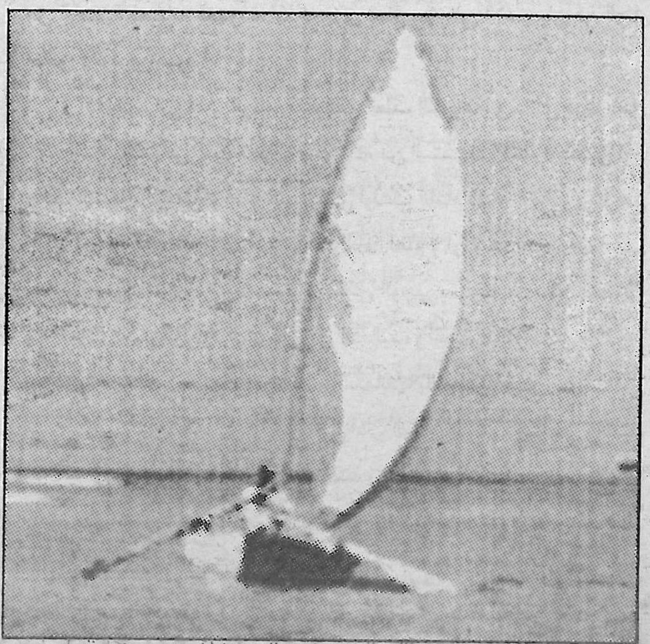

Ahwaz Archive

الشعائر الحسينية فى خوزستان

بقلم: السيد محمد حسن الشبرى

M_h_alshobari@maktoob.com

يترجم الخوزستانيون حديث اميرالمؤمنين على (ع) (شيعتنا خلقوا من ماء طينتنا، يفرحون لفرحنا و يحزنون لحزننا) الى فعل على ارض الواقع. حيث نشاهد هذه الظاهرة من خلال ولاءهم لاهل البيت عليهم الصلاة والسلام، و اقامتهم الاحتفالات فى مواليد و شهادة الائمة و رثائهم و مدحهم و... خير دليل على ذلک.

و من المؤكد ان من اهم ميزات المجتمع الخوزستانى الشيعى، هو امتلاكه لذكرى عاشوراء و فاجعة كربلاء الاليمة.

لعاشوراء (ملحمة الطف) قيمة خاصة في وجدان الخوزستانيين، فمنذ اليوم الاول للدماء الزكية التى سالت من ابناء العترة الطاهرة، مافتئوا من احياء ذكراهم كل يوم و ليلة و تنوعت الاساليب فى احياء الذكرى، فمنهم من عقد المجالس للنوح عليهم و منهم من احياها عن طريق لطم الصدر او لبس السواد و البكاء و....

فمن ايت الى خوزستان او اخر ذى الحجة راى آثار الحزن على مدنه و اهله و الاعلام السود التي تنصب على البيوت والحسينيات، يرى الناس يستعدون لأحياء عاشوراء. و عند ماتبداء ايام محرم الحرام تبداء المآتم الحسينية و تخرج المواكب و يبذل الطعام، و تستمر هذه الشعائر الحسينية حتى آخر شهر صفر.

و عرفت هناک حسينيات بازدحام الناس و بذل الطعام والمواكب و... كالحسينية العدنانية فى المحمرة، حيث تاتى الاف الناس من المحمرة و خارجها و تملء الحسينية و الشوارع التى تليها، لتعزى العلامة السيد على العدنانى (حفظه الله و رعاه). و فى مايلى نذكر للقراء الكرام، قسما من الشعائر الحسينية فى خوزستان:

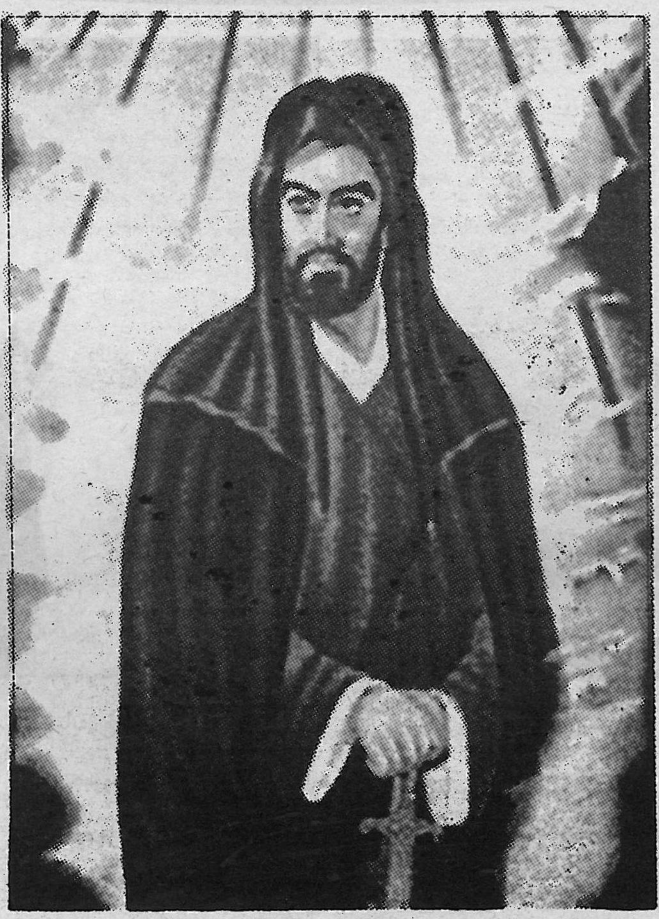

هاجت أحزاني او دمع عيني جره
حزن گلبي او بگت ناره اموجّره[1]

* * *

حزّن گلبي او عيني ظلت هامله
اتصوّرت شنهو الجرا بطف كربلا
بيها ظل احسين مـگد غسّله
اهوه والرّضعان يمّه امطبّره

* * *

اهوه والأنصار يمّه اعلى الصّعيد
كل فرد منهم اموزع بالحديد
بگت زينب لامحامي او لاعضيد
طلعت امن الخيم تمشي امذعّره

* * *

طلعت اتحشّم أخوحها او لامجيب
والحريم اوياها صار الهن نحيب
گلّت الهن زينب امشن للغريب
اهوه والعباس نومه اعلى الثّره

* * *

گصدن الحومه او غدن يتناحبن
شافن احسين او عليه كلهن هون
على اجروحه ادموعهن يتهاملن
فتح عينه اوگال سوّن لي ضره

* * *

فتح عينه اوگال سوّن لي اظلال
ذوّبت خدّي الشمس فوگ الرمال
يختي يا زينب بعد ما عندي حال
ضع حيلي امن الشمس يمخدّره

* * *

گامت الحرّه المصونه ابلا ذهن
واخذت اتظلّل لخوها بالرّدن
أشّر الها او تهمل اعيونه او يون
شربة امّيه الجبدتي امفطّره

* * *

زينب اتگله اوگلبها منعطب
وين يحصل ماي تحصيله صعب
يا عزيزي اگلوبنا الكل تلتهب
مثل گلبک والأرواح امرمره

* * *

گلها ردّي للخيم لمّي لعيال
فرد خيمه او جمّعي كلّ الأطفال
بعد نهضه او انتهض يختي محال
شوفي جثتي يا عزيزه اموذّره

* * *

ردّت ابيا حال تمشي واتعثر
والأرض تغلي مثل حرّ الجمُر
جمعت الأطفال كلها بالخدر
لاچن العبره ابصدرها امكسّره

* * *

عگب ما جمعت العيله الهايمه
اتغيّر الكون او مطر دم السّمه
شافت الحرّه العوالم مظلمه
طلعت ابلا شعور تمشي امحيرّه

* * *

گصدت الحرّه المصونه للعليل
شافته ايون والجسم منه نحيل
على افواش المرض الدمع يسيل
صاحت اگعد يا علي او شوف اشجره

* * *

گلها سنّديني يعمه خل أشوف
سنّدتله اوگعد يصفج بالچفوف
گلها عمّه راح أبو الشيمه العطوف
عاينيت الشمر حزّ المنحره

الرثاء بعد واقعة الطف

كان ادب الرثاء عند العرب قبل الاسلام و بعده بقليل حدودا لايستيطع الشاعر ان يتجاوز حدوده لضيق دائرة المتوفى اذ مهما بلغ الفقيد. يومئذ. من الاهمية فصفاته معدودة، لذلک يرى بعض مؤرخى الادب بان فن الرثاء اضيق دائرة من غيره.

و اذا نظرنا الى ادب الرثاء بعد واقعة الطف المروعة، و مانزل فيها باهل بيت رسول الله (ص) من خطوب و كوارث، من استشهاد الامام الحسين (ع) بذلک الشكل المفجع و قتله على ايدى اولئک اللئام «قتله لايزال يرعد من هولها الدهر» كما قاله الاستاذ الزيات و ابادة اهله و اولاده و اصحابه، و سبى نسائه الخفرات من ودائع النبوة و عقائل الوحى، تلک الفجائع المؤلمة والاحداث الكبار التى خرجت على كل التقاليد، و سحقت النواميس البشرية بهتكها الحجب و اباحتها الحرمات، و استهانتها بالانسانية و كل مايمت الى الشرف والمثالية بصلة، اننا اذا نظرنا الى ادب الرثاء بعد تلک المآسى وجدناه قد اكتسى ثوبا جديدا و ظهر بصورة تختلف عن سابقها بما فتح فيه من ابواب جديدة و مادخل عليه من توسع فى الافق و تطور ملحوظ، فقط جاء بوصف دقيق و تصوير حى يكاديحس القارئ منه ان دم النبوة ما يزال ينزف فى كلمات البيت و حروفه، حيث اصابت تلک النازلة قلوب العلويين و سائر شيعة

Ahwaz Archive

اهل البيت (ع) فاقرحتها، و فجرت قرائحهم فجادوا بالروائع الخالدة، و فاضت نفوسهم بالالم واللوعة والحزن و المرارة، و نظموا فی وصف تلک المجزرة الفضيعة والمواقف المشجية، والمشاهد المؤلمة مايصدع القلوب و يفتت الجلاميد، و يبعث الوجد و يستزف الدمع.

و ليس غريبا ان نری المجال و قد اصبح ذا سعة امام الشاعر بعد ان كان يشكو ضيق الدائرة، فآل محمد (ص) يختلفون عن سواهم من المخلوق، کل الاختلاف، لانهم مهبط الوحی معدن العلم و مجمع الفضائل والمناقب والمکارم، و مجال القول فيهم واسع جدا، لذلک فيه النفوس الشاعرة والطباع الثائرة والقرائح المتفتقة، فلم تترک شيئا مما يجول فی الخواطر او يختمر فی الاذهان الا نظمته شعرا ضمنته الشعور الرقيق والوصف الدقيق، والاخيلة البديعة والصور المؤثرة و قد توارث شيعة اهل البيت (ع) آلامهم المضنية و آمالهم الجسام خلفا عن سلف، وجيلا بعد جيل و ظل شعراؤهم عبرالقرون يرسلون العبرات و ينفثون الاحزان و يرثون سادة البشر وقادة الامة و ينعون مجد الرسول الذی اضاعه شرار امته، و ودائعه التی خانتها الايدی المجرمة، و دم ذريته المهراق ظلما و عدوانا فقد فتقت تلک المآسی قرائحهم و الهبت الفجائع عواطفهم فاستنبطوا معانی جديدة و نهجوا مذاهب شتی افادت الادب و لغة العرب و لاباس من الاشارة الی آراء بعض کبار الکتاب و مؤرخی الادب المعاصرين فی الموضوع:

قال الدکتور احمد امين: «و شیء آخرلو الشعر الشيعی بلون خاص و هو کثرة ما توالی بينهم من الاحداث الفظيعة من قتل و حبس و تشريد، محادثة علی والحسين، و غيرهما من الحوادث الکثيرة جعلت شعرهم فی کثير من الاحيان شعرا حزينا باکيا يستنزف الدمع، فجمع ادبهم بين القوه والضعف واللين والعنف، فبينما تری شعرا قويا يحرض علی قلب الدولة و يثير الغضب و يبعث علی القتال و يشهر بالاعداء اذ تری شعر الينا باکيا يعدد مآثر المظلومين».

و قال الاستاذ محمد کامل عجلان: «شعر الشيعة فی کل عصر و مصرتکاد تجمعه نغمة واحدة، و يضمه غرض واحد و هدف لايتعدد، يمتزج بالقوة والشدة والصرامة والتطرف علی من ارهقوا اهل البيت و شنؤهم، واقصوهم عن حقهم المشروع، و نصيبهم فی الخلافة والحکم، و حظهم من الامرة والملک، و شعراء الشيعة لاينضب لهم دمع، ولا تتلبد قريحة فی سح العبرات، و ارسال الشعراء المتضمن لمآسی العلويين، بما يجدد الحزن فی کل عام، و يبعث الدفين من الذکريات».

الهامش

١) البيت الأول مطلع آخر و هو:

بانت الگبّه او دمع عيني جره
حزن گلبي او بگت ناره اموجّره

تاريخ مدينة الدورق

حسين کعبی فلاحيه

جاءِ فی کتاب معجم البلدان، انَّ الدورق هي کورة سوق من کور الأهواز التسع و هي مدينة عربية عريقه تقع ضمن الحدود المتأخمة لشط العرب و لها تاريخ مُشرف و مشارکة کبيرة في نهوض التاريخ العربي والأسلامي و هی من الحواضر العلميه العربية التی انجبت اجيالا من المحدثين والفقهاء والعلماء يکفی ان يکون منهم العلامة النحوي الشهير يعقوب ابن اسحاق المعروف بابن السکيت (المتوفي سنة ٢٢٤ هـ). قال البلاذري في کتابهِ (فتوح البلدان) انّ اهل الدورق صالحوا أبا موسیٰ الأشعري علیٰ قدر معين من المال، ثم غدروا، فسار عليها وفتحها عنوةً و منها سارَ الیٰ فتح تستر. ذکر المؤرخون أنهُ کان للدورق قُریٰ و توابع کثيرةٌ و لهُ سوقٌ کبير تُحملْ اليهِ البضائع والأمتعه و تخزن فيهِ الحبوب والارزاق و کان ممراً لقوافل حجاج بيتاللّه الحرام القادمين من بلاد فارس و کرمان و يستريحون هناک و يتزودون منهُ الیٰ طريقهم. يشترک الدورق مع سائر مدن الأهواز بخصائصِه الطبيعهِ والأجتماعية التی استرعث اهتمام علماءِ الجغرافيا والتاريخ مُنذ القدم فأشارا إليها في کتبهم و مذکراتهم. هذهِ المدينة ارضُها نحاس، نباتها الذهب، کثيرةَ الثمار والأرزاز والقصب و فيها الرطب والأترنج و الرمان و العنب. و قال ابن الحوقل في کتابهِ (صورة الارض) اشار فيه عن لغه اهل الدورق حيث قال: انّ عامه اهلها يتکلمون و يکتبون اللغة العربيه و لهم لغة اخریٰ هي الخوزية و هي لغةُ ليست عبرانية و لاسريانيه و لافارسيه وزي اهل الدورق کزي اهل العراق و هو القمص و الطيالسة والعمائم. اما عن دخول العرب الیٰ الأهواز والدورق بصورة خاصة فقد ذهب بعض الکتاب الیٰ ان القرون الاولیٰ لميلاد سيدنا المسيح هی زمان سُکنا العرب في الأهواز بصورةٍ عامة. و انّ اقدم و اولیٰ القبائل العربية التی نزحت الی هذه البقعه من العالم هی قبيلة بنوحنظلة و بنوحنظلة هولاء هم بنو تميم القحطانيه و قد عُرفوا ببنی العم ايضاً و هم من مالک و بنومالک بطن من تميم و قال جرير في هذا البيت من الشعر في ذکر بنی العَم حيث قال:

سيروا بنی العَم فالاهواز منزلکم
و نهرتيري و لم تعرفکم العربُ

و لقد کان لبنی العم دورهام في دخول قوات المسلمين للأهواز في الفتح الأسلامي سنة ١٧ هجريه. اما عن المذهب في اقليم الأهواز عامة قال المقدسي في کتابهِ (احسن التقاسيم) انّ مذاهبم مختلفة و اکثر اهل الأهواز الدورق و رامز معتزلة و نصف الأهواز شيعه و يقع في الأهواز بين المروشيين و هُم شيعه و بين الفضليين و هُم سنة عروب. و من اقدم علماء الحديث والتفسير في مدينة الدورق هو ابوالحسن علی بن مهزيار الأهوازي الدورقی کان ثقه صحيحاً، جليل القدر و له ٣٣کتاباً و کان قد توکل سنة ٢٢٩ هـ و عند الأمام الرضا و ابي جعفر الصادق عليهما السلام و ابويوسف يعقوب بن اسحاق المعروف بأبن السکيت الدورقی و هو من خواصَ الإمامين النقيين(ع) و کانَ حامل لواء علم العربيه والأدب والشعر واللغه والنحو و لهُ تصانيف کثيرة قتله المتوکل العباسي. في الدورق علماءِ کبار لايسعنا ان نذکرهم هنا في هذة الأسطر القليلة. عندمانزل الکعبيون الی الدورق سموها کوت الفلاح عندما رأوة اوّل مرة (هذا هو الفلاح) ثم سُمی بعد ذلک الفلاحيّة فکان تخطيطهم و نزولهم اليها سنة ١١٦٠ هـ و يذکر انّ مادة التاريخ لبناء الفلاحيّه حسب حروف الأبجدية لقول بعضهم (بالفلاحيّه خنزير سکن) شريطه انّ يُحسب حرف التاء من آخر کلمه الفلاحيّه هاءاً، لما تربع رضاخان علی عرش الحکم في أيران امر بتغيير اسماءِ بعض البلاد فأبدل اسم الدورق والفلاحيّه (بشادغان). و من جملة ما ابتدعهُ رضاشاد تغيير آلاداب والرسوم التبعه في البد فقد امر برفع الحجاب للنساءِ و تغيير زي الرجال و وضع القبعه البهلويه علیٰ رؤوسهم و منع اقامة مجالس العزاءِ في ذکریٰ استشهاد ابی الاحرار والثوار قائد النضال والتحدي سيدنا ابي عبداللّه الحسين رضی اللّه عنه (ع) و شدد رجال الحکومة علی اهل الفلاحيّه في ترک عاداتهم و رسومهم فبغضوهم بغضاً شديد والملا مهدي الشويکی الفلاحي يذکر مساوی رضاشاه في هذة الابيات حيث قال:

قبح اللّه زمانا قد مضیٰ
حيث فيه کم فساد قد عمل
وکم فيه نساء هتکت
مذ تولیٰ ذلک الرجس العتل
انَهُ يدعي رضا لکنما
اسَمهُ الزنديق في الکتب سَجل
و مذاللّهُ أرانا عزلهُ

ارنو (اخبث سلطانِ غُزل)

امّا في عصر ابنهِ محمّدرضا فقد انحطت الفلاحيّه الی الحضيض من الناحيتين الاقتصادية والثقافية والأجتماعية أذ ان منطقه الدورق زراعيه لانصيب لها من الاقتصاد القائم علیٰ المصانع والمنشأت الفنيه و قدمرت فيها سنين جفت انهارها لقله الماء فأخذ الناس يحفرون الأبار في قعر الأنهار للحصول علیٰ ماءِ شربهم ففرق اکثر الاهالي الی المدن القريبة کالأهواز و عبادان و المُحَمرة و ترک الفلاحون اراضيهم في طلب الأکتساب و هاجر بعضهم الیٰ الدول المجاورة للعيش هناک و يکن عاقبه الأمور للّهِ رَبُ العالمين واللّهُ مع الصابرين و لن تکون الحال علیٰ ماهي الآن و قد يومٍ هو في تغيير و تجدو دائم فالدورق ستصبح کما کانت عليه في السابق من عهد التطور والنمو والازدهار بهمةِ اهلها الطيبون الذين لم يبخلوا في شیء من اجل ازدهار مدينتهم لأنها مدينه العالم ابن السکيت و ستکون مدينه جميع مثقفي و شباب و شابات الفلاحيّه.

تبریک

جناب آقای عادل حیدری

دریافت دیپلم افتخار و کسب رتبهٔ اول نمایشنامه‌نویسی دومین جشنوارهٔ تئاتر عربی استان خوزستان را به شما تبریک می‌گوئیم.

امید است در جهت خدمت به فرهنگ و ادبیات اسلامی و اصیل این نقطه از کشورمان موفق باشید.

جمعی از هنرمندان، کارگردانان و نویسندگان تئاتر استان خوزستان

Ahwaz Archive

دور المرأة في المجتمع

فاطمه التميمي - الاهواز

Fatimatamimi@hotmial.com

سارع المسلمون منذ ظهور الاسلام حتى اليوم الى نصرته والدفاع عنه بكل ما يملكون من شجاعة و تضحية في سبيله و كما كان للرجال دور في الدفاع عن الاسلام و تحمل اعباء الرسالة كان كذلك للنساء مواقف مشرقة سجلها التاريخ بأحرف من نور على صفحاته.

فقد ساهمن في سبيل الدفاع عن الاسلام و اعلاء كلمته ما وسعهن المساهمه. سواء في ساحات الجهاد او بالخطب والكلام.

والتضحيات التي قدمتها النساء في بداية الاسلام.. ك- خديجه (ع) سميه.. أم سلمه.. خوله.. بنت الشريد- امكلثوم زينب (ع).. فاطمه (ع) لا احسب أنها خافية على أحد.

و في هذه المقالة سأحاول ان اسلط الضوء على عطاء و تضحيات نساء القرن العشرين.. اريد ان ابين دور المرأة العظيم في المجتمع و كيف لولا المرأة لما توج اي عمل بنجاح و انتصار.. و ايضاً ليعلم الجميع ان شجاعة المراة و قدرتها و تضحياتها لا تنحصر في بداية الاسلام فقط.. بل ان بسالة المرأة و عطاؤها في السنين والقرون التى تلت الاسلام و الى يومنا هذا كانت كبيره و كثيره جداً.

و ها هو سجل الكفاح يزخر بأسماء كثيرة..

ك- فاطمه نسومر- جميله بوحيرد.. عايشة عواد.. زينب الغزالي.. آمنة الصدر.. سناء محيدلي و وفاء ادريس والكثير الكثير من النساء الآتي فمن بمهمات حساسه جداً واستقبلن الموت برحابة صدر في سبيل العقيده والوطن.. و في المقالات القادمة سأتي على ذكر اسماء و عطاء كل هولاء الماجدات.. هولاء النساء الآتي قارعن الطواغيت بشجاعة و اقدام، و رخصن الدم في سبيل الاسلام العظيم.

٭٭٭

سأبدا من بلد المليون شهيد- من الجزاير- من بلد جميله بوحيرد و فاطمه نسومر و ميئات الماجدات اللواتي امتزجت اسماءهن مع كلمات الجهاد و الكفاح والمقاومة. طيلة فترة سيطرة الاستعمار الفرنسي على الجزاير التي استمرت اكثر من قرن كامل، شاركت المرأة الى جانب الرجل في جميع الحركات الوطنيه التي قاومت و حاربت الاستعمار المحتل و هي ملتزمة بقيمها الاسلاميه و منهازيها الاسلامى التقليدي.. ففى عام ١٨٣١ عند ما دخل الفرنسيون الاراضي الجزائريه بدأت هجمات العدو المحتل على المدن وابدى الرجال والنساء مقاومة شدية امام العدو فيما بادر الجنود الفرنسيون بتنفيذ اوامر قادتهم الرامية الى ابادة جميع الساكنين.. في تلك الفتره العصيبة كانت النسوة الجزائريات يمارسن اعمالاً مهمة.. فمنهن من كانت تعمل في البيت لخياطة الملابس للمقاتلين في ساحات القتال و منهن من كان يذهب للمخيمات لتربية الايتام و رعاية الشيوخ.

و في سبيل صيانة السيادة الوطنية لبلدهن انخرطن بالتدريج في القسم النسوي لجيش التحرير، و من خلال هذا الجيش النسوي واجهن القوات المحتلة مواجهة مباشرة و سطرن ملاحم كبيرة و كلما سقط من هذا الجيش شهيد او شهيدة ازداد غضبهن على الاعداء كما كان يزداد عزمهن على مواصلة القتال ضد العدو. و بما ان الجيش الفرنسي كان يهدف من وراء ايذاء النساء تحطيم ارادتهن و نشر بذر الفساد بينهن و ازالة حالة العفاف بين ابناء المجتمع الجزائري الا ان ماحصل كان عكس ذلك لان الاعمال التي كان يرتكبها الجنود الفرنسيون كانت تزيد من تلاحم النساء و بقية ابناء الشعب لمواصلة الكفاح ضد المستعمرين فكلما كان الفرنسيون يبادرون بعمل فظيع كان تلاحم الشعب يزداد اكثر فأكثر خاصة بين النسوة.. بحيث ان بعض النساء سطع اسماؤهن في سماء الثورة الجزائرية و منهن من امتزج اسمها مع اسم الثورة امثال فاطمه نسومر.

احدى القضايا التى يتفق عليها جميع مؤرخي الثورة الجزائرية هي دور المرأة المسلمه الساطع والمهم في انتصار هذه الثورة فالمرأة الجزائرية بحكم واجبها الدينى والوطني وقفت الى جانب اخيها الرجل في الكفاح المسلح ضد الاستعمار الفرنسى. و سطرت ملاحم خلدت من خلالها اسمها في تاريخ الشعوب الاسلامية.

فطيلة فترة حكم الاحتلال الفرنسى لم تستسلم المرأة الجزائرية المنخرطة في الحركات التحررية لارادة المستعمرين رغم تعرضها لانواع التعذيب والممارسات العنيفة بل كانت تقف بايمانها و ارادتها في الحركات التحررية خير دليل على وعيها و التزامها بالقيم النبيلة حيث شاركت على وعيها و التزامها بالقيم النبيلة حيث شاركت طيلة ١٣٢ سنه فترة الاحتلال الفرنسى للجزائر في الحركات العلنية والسرية ضد المستعمرين الفرنسيين وكن يعتبرن النشاطات الثورية والكفاح واجباً عليهن و مساهمة المرأة الجزائرية في حوادث الثورة أمر معروف جداً و لايحتاج الى دليل او مناقشة، حيث سطعت اسماء بعضهن من امثال جميله بوباشا، و حسيبة بن بوعلي، و بهية و صحية و جميلة بوحيرد في تاريخ الثورة الجزائرية و كفاح الشعب الجزائرى ضد الاستعمار الفرنسى.

و اسمائهن اليوم تحتل مكانة مرموقة في هذا التاريخ، فهذه النسوة إما لقين مصرعهن خلال الاشتباكات المسلحه مع جنود العدو الفرنسي و اما استشهدن في السجون و الزنزانات اثر التعذيب المستمر على ايدي الغزاة الفرنسيين.

اذن دور المرأة الجزائرية في مكافحة الاستعمار كان مهماً للغاية بحيث ان المستعمرين الفرنسيين اعترفوا بذلك مرات عديدة حيث كانوا يقولون: لو انتصرنا على النساء ستكون بقية الامور علينا سهلة.

فالاستعمار كان يقر و يعترف بانه لو اراد ان يهدم كيان المجتمع و يسلب ارادته كان عليه قبل كل شئ ان ينتصر على المرأة و ذلك من خلال افسادها و اخراجها من حجابها وزيها الاسلامى الذي تتحصن به..

فانتصار الاستعمار اذن كان رهين الانتصار على النساء و هزيمته اذن وجدون اى شك ينبغي ان تكون من قبل النساء ايضاً.. و في الواقع ان الاستعمار الفرنسى اعترف بانه واجه الهزيمة فى الجزائر و خرج منها بعد ان قهرته النساء الجزائريات المسلمات، باعمالهن النضالية و موقفهن الصارم ضده.

و أقر بانه كان ينوي الاستمرار في استعماره لهذا البلد لولا تعرضه للهزيمة من قبل النساء المسلمات المتلزمات. و هذا الاعتراف بحد ذاته يبين دور المرأة المسلمه في الثورة الجزائرية الكبرى.

و قد ساهمت المراة الجزائريه في انتصار الثورة باشكال مختلفه لا تيسير ذكر جميعها هنا و لذا سأكتفى بذكر بعض منها.

أ- القيام بالعمليات العسكرية كانت احدى المبادرات الجرئية للمرأة الجزائرية التى اثبتت قدرتها و شجاعتها و بسالتها في القيام بالمهمات الحساسة والمصيرية الصعبة.

ب- حمل السلاح والعتاد والمؤونة.. فالنساء بسبب ارتدائهن الذيى الاسلامي كن يتمكن من حمل العتاد والمواد الغذائية من منطقة الى اخرى و من مدينة الى مدينة اخرى و بالفعل كانت المراة الجزائرية تنفذ جميع مهمات حمل العتاد و الى جانب ذلك كن يبذلن جهدهن لتأمين كل مايحتاجه الثوار من طعام و ادوية طبية و ألبسة.

ج- القيام بعمليات الاتصال في كثير من الحالات كانت المرأة تعمل بواجبها الثوريى كوسيط و رابط بين الثوار والقيادة حيث كانت تنقل التعليمات والاوامر الشفهية والخطية الى الثوار المقاتلين كما كانت تعد تقارير عن وضعهم و مواقعهم لمراكز القيادة الثورية كما كانت تقوم بمهمات عسكرية خطيرة منها رصد قوات العدو و كشف مواقعهم.

د- القيام بالشؤون الصحية والطبية.

هـ- تشجيع الرجال على الجهاد والقتال.

و لا يستطيع احد ان ينكر قدرة المرأة على التحريض للقتال والجهاد، فالمرأة الجزائرية اضافة الى مشاركتها في العمليات الثورية كانت تدعو الرجال الى حمل السلاح والدفاع عن الدين والوطن و قد ازداد عدد النساء اللاتي بادرن بتشجيع ازواجهن و ابنائهن او اخوانهن على حمل السلاح والجهاد في سبيل العقيدة والوطن بشكل كبير جداً و مع تأسيس المنظمات الفدائية العسكرية التحق عدد كبير من النساء بها و كان عددهن يزداد بمرور الزمان و هذا العمل شجع بصورة غير مباشرة بقية الرجال والشباب على الالتحاق بالثوار الامر الذى وسع نطاق الثورة ضد الاستعمار. و تجدر الاشارة الى ان عددا كبيرا من الفتيات قمن بحمل مواد منفجرة في ابدانهن و دخلن اماكن و مواقع العدو و قمن بعمليات استشهادية واستقبلن الموت برحابة صدر في سبيل انتصار الثورة الجزائرية واليوم يزخر سجل الثورة باسماء عدد كبير منهن. اضافة الى ذلك كان للمرأة الجزائرية دور كبير و مهم في رصد اماكن العدو و دعم الفدائين و مراكز قيادة العمليات الفدائية ضد الاحتلال الفرنسي.

مجرد معلومة

مع ارتفاع درجة حرارة الجو يصاب بعض الأطفال بنزيف الأنف المتكرر، عن أسباب حدوث هذا النزيف والاسعافات الأولية التى يجب على الأم اتباعها فى هذه الأثناء تقول الهام باستاني. استاذة امراض الأنف والأذن والحنجرة بكلية طب جامعة طهران إن ذلك يحدث نتيجة وجود بعض الأوعية الدموية الضعيفة بالغشاء المخاطى المبطن لجدار الأنف، مع ارتفاع درجة الحرارة تتمدد هذه الأوعية الدموية و تنفجر و يحدث النزيف المتكرر من الأنف، و إذا كان هذا السبب يمثل حوالى ٩٠٪ من الحالات إلا أن هناك أسبابا أخرى لحدوث نزيف خلف الأنف و وجود بعض الأورام الحميدة و بعض أمراض القلب مثل الحمى الروماتيزمية و بعض الأمراض التى تؤدى إلى زيادة سيولة الدم. و لايقاف هذا النزيف تنصح باجراء بعض الاسعافات الأولية بواسطة الأم قبل التوجه إلى الطبيب و هى الضغط بالأصابع على مقدمة الانف مع عدم ميل الرأس إلى الخلف كما هو شائع (حتى لايحدث نزول الدم خلف الأنف إلى البلعوم ثم المعدة)، و وضع كمدات ماء مثلج على الجبهة، و عادة مايتوقف النزيف، أما إذا كان شديدا أو متكرراً فقد يحتاج الطفل إلى عملية بسيطة للاوعية الدموية الضعيفة و تتم تحت مخدر موضعى. فإذا كان النزيف شديدا و لاتوجد شرايين ظاهرة يوضع فتيل بالأنف لمدة ٤٨ ساعة و يفضل حجز الطفل بالمستشفى، و بعد ازالة الفتيل يتم فحص الأنف بواسطة منظار الأنف الضوئى، و بعد التشخيص يتحدد العلاج.

Ahwaz Archive

مَنْ يتقدم بأنشاء مكتبة لطفل في الأهواز؟

أكدت دراسة بحثية حول مكتبة الطفل.. دورها في الجانب التعليمي و النفسى للطفل و بكل

ما يخصه من ثقافة و تعليم فى الربع الأخير من القرن الماضى فى العالم المتحضر وحثت الفئة المثقفة من ابناء الأهواز جاهدة لتنفيذ أسس ركيز لتثقيف الطفل الأهوازى في صورة الاهتمام بمكتبات الطفل و كتب الأطفال و تستمد هذه الدراسة أهميتها من كون مكتبات الأطفال اداة تربوية و تعليمية و تثقيفية مهمة تزود الطفل بامكانات الاعتماد على الذات و تنمية القدرة على التعلم الذاتى و تعويد الطفل على البحث و تقصى الحقائق حيث تقوم بدورها التربوى من خلال الانشطة التى تقدمها و يمارسها

الاطفال داخل هذه المكتبات، مما يؤدى الى ترسيخ الكثير من العادات والاتجاهات المنشودة مثل التعاون و احترام القيم و

احترام التراث و تقدير قيمة الكتاب و دوره فى حياة الانسان منذ الصغر. و أوضحت الدراسة التى أجريت على ٢٠٠ طفل و طفلة بالمكتبات المختلفة أهمية مكتبة الطفل فى مرحلة الطفولة المتأخرة من سن (٩-١٢ سنة) فى أن الطفل فى هذه المرحلة يكون لديه الاستعداد لتلقى أى

معلومات تعطى له ولديه الرغبة فى التعرف على بيئته المحيطة به و شغفه بمعرفة كل ما هو جديد حيث يكون الطفل قد ألم بالقراءة والكتابة كمهارة و بدأت عملية تثبيت المعلومات التى يحصل عليها و يعمل الطفل فى هذه المرحلة على تأكيد ذاته والتعبير عن نفسه فى حدود قدراته و امكانياته.. و فى هذه الحالة تستطيع المكتبة توجيه الطفل نحو القدوة السليمة والسلوك السوى من خلال أبطال القصص أو من خلال المسرح و غيرها من الأنشطة كالمسابقات الثقافية والندوات والعاب الكمبيوتر و

مشاهدة الفيديو والقيام بالحفلات والرحلات العلمية والترفيهية كى يستغل اوقات فراغه فى الإجازة الصيفية في تسلية مفيدة و مثمرة.

-و توصلت الدراسة إلى أن القراءة والاطلاع هى أكثر الإنشطة المحببة للأطفال يليها اللعب على الكمبيوتر فى ممارسة الهوايات المختلفة مع اشباع حاجات الطفل النفسية والمعرفية و ذلك بتوجيه أمين المكتبة لهم- و أوصت الدراسة بالتوسع فى انشاء مكتبات متنقلة للطفل بجانب

المكتبة الأصلية و تزويدها باجهزة الكمبيوتر والتوسع فى نظام الاستعارة الخارجية بالمكتبات مع عمل دورات لأمناء المكتبات على كيفية التعامل مع الأطفال فى هذه السن وكيفية توفير

المعلومة.

الهامش

١) اجريت هذه الدراسة في احد مدارس سويسرا التى تجمع قوميات مختلفة في وطن واحد.

ترسيخ القيم يساعد على الاندماج فى المجتمع

أن الانسان يشعر بالسعادة عندمايكون طرفاً فى مجموعة من العلاقات التى تجمعه بالآخرين

يتبادل معهم كل مشاعر الدفء والود والاحترام فى اطار من التقبل بينهم.. و

أن الميل للتعاطف الوجدانى مع الاخرين والثقة والكفاءة الإجتماعية تأتي في مقدمة الخصائص والصفات ذات الأهمية

التى تكون ذات تأثير قوى و ملموس فى العلاقات المتبادلة بين الناس مما تتضمنه من مشاعر و أفكار، و على الرغم من تنوع الخصائص والصفات التى يمكن ان تجعل الإنسان موضع تقبل و مرغوبية من الاخرين فإن ذلك يمثل مهارات الود والتعاطف. حول تلك المعانى كانت أحدث دراسة قدمها د. محمد صادق المهدوي

مدرس علم الأجتماع في جامعة شهيد بهشتي تحت عنوان التعاطف الوجدانى و مدى فاعلية برنامج ارشادى فى تنمية بعض جوانب العلاقات. لقد بدأ رسالته بقوله لقد تعددت ضغوط الحياة.. و تفاقمت حدة الصراع بين الناس التى جعلت الانسان يتناسى اشباع متطلباته الوجدانية، والانفعالية و ان العلاقات الوثيقة والمتبادلة بين الناس بما تتضمنه من مشاعر و نشاطات و افكار تكون ذات تأثير قوى و ملموس لكل من طرفيها، و قد تناول الباحث فى

دراسته ثلاثة ابعاد أولها.. السلوك التوادى. و يقصد به سعى الأفراد الى بعضهم بعضا لاقامة علاقات دافئة ودودة تمنح مجتمعاتهم و تجمعاتهم ترابطا و الفة. ثانيا.. الكفاءة الاجتماعية. و يقصد بها احساس الفرد بالرضا والارتياح تجاه المهارات الاجتماعية والانماط السلوكية المختلفة التى يبديها من خلال سلوكه الاجتماعى مع الاخرين. و أكد أهمية البحث و تزكيته ان الفرد يشعر بالسعادة والرضا عندما يشعر انه محبوب أو مرغوب فيه من جانب الاخرين،

مما يودى الى تعزيز و تقوية روابط الصداقة بين الناس بعكس ذلك، و تتجلى أهمية البحث فى تصميم برنامج ارشادى يتيح مناخا من الفهم، والتقبل والمرغوبية و تعزيز أواصر العلاقات الطيبة بين الناس، و قد اجرى عينة البحث على مجموعة من الطلبة والطالبات من كليات التربية، و قد روعى المتغيرات التى تؤثر فى نتائج البحث على المستوى الأقتصادى، والاجتماعى، والذكاء، و أظهرت نتائج البحث تحسنا ملحوظا فى العلاقات الطيبة و ترسيخ بعض القيم المهمة مثل التعاون والمحبة، والود والرغبة في مساعدة الاخرين والتفاعل معهم.. يعطى البرنامج الارشادى فرصة للتفاعل الإجتماعى الذى كان له اكبر الاثر فى بعض المهارات

الاجتماعية و زيادة الاندماج و التفاعل السليم لدى اعضاء الجماعة. و فى ختام بحثه يطالب بغرس روح المحبة القيم والمبادئ

النبيلة والدين السليم والمثل العليا التى تدعو الى التكاتف والتزاحم الصغير للكبير والحرص على مشاعر الاخرين.

العنف ضد المرأة

سليمه فرحانى -آبادان

قبل ايام كنت اشاهد برنامج فى احدىٰ القنوات التلفزيونيه عن العنف ضد المرأة فتبين لى اهمية الموضوع المطروح للنقاش و بما انهُ يحدث بأستمرار فى حياتنا اليوميه و برقم التطور الفكرى و الثقافى لازال هذا الوضع قائماً و تمارس الضغوط النفسيه والجسدية بشتىٰ الوسائل المتاحة لدىٰ الرجل. الرجل الذى دائماً يتحدث عن جقوق الانسان و ليس بباله ان المرآة هى انسان و لها حقوق كما ان عليها واجبات و لايذكر قول اللّه تعالى ان!... خلق الذكر والانثىٰ من نفسٍ واحدة و جعل بينهما رحمه و مودة فلماذا اذن يعاملها بهذه القسوة والسخريه اليست هى الأم والزوجه و الاخت و الأبنه؟ هل ينكر وجودها و يستغنى عن خدماتها الحيوية فى تربيت الابناء و ادارة المنزل و واجبات الزوجيه. من هذا المنطق يجب تعريف العنف بعدة طرق العنف الجسدى والروحى والاقتصادى و غيره. اما العنف الجسدى فهو الضرب المبرح من قبل الرجل ان كان زوجاً ام اخاً ام اباً و غيرها من المسميات النساء تضرب من قبل هولاء الرجال فبل كرات راينه نساً قدكسرت ايديهن و ارجلهن من جرار الضرب المبرح. هنا يتسائل المرء الىٰ توجد رحمه اين ذهبت المودة و لاكن يجب ان اكون صريحه. ان جزاً من المسئوليه تقع على عاتق المراة نفسها لان عند ماتكون اُماً تفرق مابين تربيت الولد والبنت و دائما تأمر ابنتها بخدمت اخيهاء و ابيها و اذا ما اخطئت تشوق الاخ لضرب اخته و من هنا المراة تحس نفسها اقل من الرجل و يجب ان تكون فى خدمة و طاعة و التى تعترض على هذا الأمر تعتبر خارجه عن البسط المؤلوف و يتهمونها بلتسلط و التحرر و اما فى القرآن الكريم الذى بعض الرجال يفسرون آياته طبقاً لمطالبهم قال!... عزوجل و التى تتخافون نشوزهن تعظوهن و

اهجروهن فى المضاجع واضربوهن فأن اطعنكم فلا تبتعو عليهن سبيلا ان!... كان علياً كبيراً.

اولا اذا ما انحرفت و اخطئت يجب ان توعظ اولا و ان لم تتعظ فلتهجر و فى الأخر يأتى دور الضرب و لكن ليس الضرب التى يمارسه الرجل فى ايامنا هذا بل ضرب المرأة يأتى من قبل المزحه و يكون بلسواك و ماشابه و الكل يعلم ان السواك لايؤلم بل الغرض من هذا العمل التأديب و اما العنف الروحى و المعنوى تأنيب و تحقير المراة و كسر روحها المعنويه باستعمال الفاظ مهينه مثل انتِ لاتفهمين او اخرسي و غيره التى بدورها تقوم بتحطيم المرأة و تكون اقسىٰ من الضرب و فى بعض الاحيان ينتهى المطاف بالمرأة فى مستشفى الامراض العقليه فلا نتسائل ان يكون هذا جزاؤها لماذا يعاملها هكذا. انسى ان!... عزوجل خلقهم من نفس واحدة فهى جزاء منه فل يتصورها احد اعضاء جسده هل يعقل ان يقطع يده مثلاً.

و اما العنف الاقتصادى فل كل يعلم ان معظم النساء ليس لديهن مورداً ماليا مستقلا فهن يعتمدان في كل على ما يقدمه لهن الرجل فلذا الرجال يستقلون هذا الوضع ليبسطو سيطرتهم اكثر فا اكثر على المرأه. لذالكى تستفيد من مال الرجل يجب ان تتحمل كل الأهانات لأنها ببساطه لو تطلقت سيكون حالها اسوء من ماكانت عليه فلذا لاتطلب الطلاق الا اذا كانت غير وقاده علىٰ التحمل بحيث تكون حياتها اشبهُ ببركان الذى يقذف حممه و تصبح الحياة لاتطاق فعندها تطلب الطلاق و حينها لاتحصل على شئ و تصبح حياتها مأساة تلو الماسأة و لذا يجب ان تنشاء مؤسسات بهذا الخصوص تهتم بلمرأة المطلقه و الأرمله و هنا يجب ان اشيد في الدور الذى تقوم به مؤسسة «رعاية المساكين (بهزيستى)» و غيرها من المؤسسات الخيريه و لاكن ما تقدمه هذه المؤسسات لايكفى متطلبات الحياة اليوميه الذى تجدّ التيّ اصبحت المشكلة الأولى لدى غالبية النساء المطلقات فلذا يجب ان توجد مؤسسات تختص بأمور المراة لكى يمهدلها العيش الكريم و في الاخص توفير العمل لهولاء النسوه كى تربي الجيل الجديد بصورة افضل و بنهض المجتمع و يبلغ العلا.

Ahwaz Archive

«عينا» الحيدري تحت المجهر

كاظم سلمان ـ خرمشهر

هذه هي الحلقة الرابعة من سلسلة (قصيدة تحت المجهر) و قد خصصناها لقصيدة (عيناک) للشاعر عادل الحيدري من غير استئذان منه و ذلک معرفة منا بدماثة خلقه و سعة صدره و روحه الرياضية.

والاستاذ عادل الحيدري غني عن التعريف، فهو الشاعر المرهف والاستاذ الدؤوب والمربي الفاضل الذي ترک في كل مدينة من هذه المحافظة المتطلعة اثراً طيباً و ذكري حسنة. و لعلني اغمطه حقه اذا اكتفيت بالقول بانه من خيرة شبابنا المخلصين، فهو اكثر من ذلک و اجدر بالمزيد من الثناء. على اني لست في هذه المقالة العجلي بصدد تناول شخصية الشاعر و لا حتى شاعريته، و هما لعمري قمينان بكل مدح و اطراء، و لاكني القي نظرة خاطفة علي قصيدته (عيناک) المنشورة في العدد ١٦ السنة الثانية ٧ ذي الحجه ١٤٢٢ من (صوت الشعب) الغراء، و اسجل ما يخطر ببالي من ملاحظات عابرة قد لا تصمد امام دفاع الشاعر (الذي دافع بضراوة عن رسالته لنيل الماجستير في الادب العربي فحاز الشهادة بتقدير عال و كفائة و استحقاق)، و لاكنها علي اية حال وجهة نظر لقارئ من آلاف القراء و معجب من آلاف المعجبين.

القصيدة ـ كما اراها ـ غزلية بشكل عام، ضمت بعض المعاني الطريفة التي تنم عن شاعرية ممتازة منها قوله:

اهواک يا طيف يلاحق اعيني
في صحوتي نشوان في ذكراک

اما ما عدا ذلک فمعاني مكررة من غزليات اكل الدهر عليها و شرب. و لا ادري ما الذي اوقف هذا الشاعر المثابر كثير المطالعة علي هذه المعاني المستهلكة؟ و لماذا احجم ابداعه و روحه المجدد عن تجاوز (الصيد) و (السهام) و (القلب الجريح) و (السقم) و (الاشباک) هكذا! و (عهد المودة) والبقاء على العهد، و ما الى ذلک من عبارات و صور تهرأت من كثرة الاستعمال و قدم العهد!؟ و كيف وقع الشاعر (صيدا سهلا في شباک) الغزل القديم الذي عافه الشعراء منذ قرون و رموه في مضمار الاغاني و الموشحات!؟

اضافة الي ذلک، تشكو القصيدة من ضعف واضح في كثير من ابياتها منها البيت الثاني:

اكرم بمن صادت فؤادي قل لها
فلقد اصابا في الهوى سهماک

و الشطر الثاني من البيت الخامس: (فلعلها تمتد لي عيناک) و عبارة (تزهو بالاشواک) الركيكة لغة و معنى، و قوله في البيت الثامن (كالشهد لا بل انت ما احلاک) فكيف يجعل صيغة التعجب خبراً لمبتدأ!؟ والقصيدة ملأي باستعمالات لغوية ركيكة و خاطنة ربما التجأ اليها الشاعر لضرورة غير عاذرة كلجوئه الى الحرف (قد) في البيت السابع (مذ صرت قد اهواک) و العاشر (والرفق قد ياتي مع الاملاک) و الثالث عشر (قد ارعاک) و قبل الاخير (قد تفداک) و استعماله للحرف (في) في البيت التاسع (عيناک صادا قلبي المأسور في اهدابها) و الحرف (ان) قبل (يرعاک) في البيت الاخير دون ان يستعمله قبل (يحرسک). ثم ما الذي اجاز للشاعر جعل الفعل (صادا) و الصحيح ان يكون (صادتا) اذا كان الفاعل مثني مونثا سابقاً للفعل!؟ و اخيراً و ليس آخراً، كيف اصبح الفعل (تفداک) فاذا كان الكلام مبنياً للمجهول وجب ان يكون (تفدين بهما) و اذا كان للمعلوم كان (يفديانک).

هذا ما خطر ببالي و أنا اقرأ القصيدة اكثر من ثلاث مرات لا للتفتيش عن عيوبها و لكن للبحث عن العذوبة التي تعودنا ان نجدها في شعر الاستاذ عادل الحيدري الذي يمارس الابداع بالشعبية و الفصحي. و يبقى سوال لابد من طرحه: كيف انتقل الشاعر فجأة الي موضوع الشعر في الابيات الخمسة الاخيرة؟ و كم كان سيكون اجمل و انفع و اكثر جدة لو انه ربط منذ الابيات الاولي بين حبيبته و الشعر و اعطي لقصيدته معني اوسع من الغزل السطحي المكرر!

اخيراً اجد نفسي مدينا للأستاذ عادل باعتذارين: الاول عن عدم مجاملتي له و هو يعلم بان العلاقة بين الناقد و الشاعر لا ينبغي ان تبني على العلاقات الشخصية. والثاني عن عدم استشارته في وضع القصيدة تحت المجهر، و حجتي في ذلک ان اصطياد قصائده اسهل بكثير من اصطياده شخصياً و الي لقاء ان شاءالله.

فُلکُ نوحٍ

بقلم: السيدمحمد صالح الموسوى

قال بعضُ العارفين: ألغرضُ الرئيسُ والمقصودُ المرادُ من فُلک نوح سانحةٌ عرفانيّة سنحت لى اردتُ ذكرها لِأصحاب القلوب و اهل الذوق والشهود. و ذلک من باب «و أمّا بنعمةِ ربّک فحدّث». لا اريدُ كتابة الآيات كاملةً خوفاً من رمى الجرائد فى النفايات. قصة نوح وردت لى سورة هود من آية رقم ٢٥ الى ٤٨، و لكنّى أبدأُ من آية رقم ٣٦ حَتىٰ أصِلَ الىٰ آية ٤٤. اذن لدينا بداية و نهاية، فالبداية صنع و اعداد الفلک و فوران التنّور... الى ان نصل للنهاية و هى استواء الفلک على الجودي.

خاطبَ الحق عزوجل نوحاً بقولهِ «....فَلا تبتئس بِمٰا كانوا يفعلون» وَ اصنَعِ الفُلکَ...» «حتّىٰ اذا جاءَ أمرُنا و فارَ التنّور...» ثم نودى «و قالب اركبو فيها بسم اللّهِ مَجراها و مُرساها.....» و «هى تجري بهم فى موجٍ كالجبال....» هذه الآيات تدل على البداية و امّا آية رقم ٤٤ المدلّة على النهاية المقصودة في البحث: ألاٰ و هى «و قيلَ يا أرضُ ابلعي ماءَک.... وَ قُضِيَ الأمرُ و استَوَتْ على الجودي....». كما يعلم الأدباء والبلغاء الآية الأخيرة من حيث البلاغة تعدُّ من أهمّ الآيات القرآنيّة و قد ذكرها المفسرون و جاءت في كتاب جواهر البلاغة للسيد احمد الهاشمي.

تعالوا ألآنَ أحبّائى لِنَدخُلَ في صُلب الموضوع. الفلک هُنا هى نفس السالک التى تريد الوصول الى منتهى المراحل فى العرفان. و هى تحمل فى باطنها شيئاً ثمينا عازمةً توصيلَه الىٰ مكانٍ آمنٍ و مناسبٍ. أمّا «...بِسم اللّه مَجراها...» سير النفس و حركتُها و مسيرها يعيّنُه الله عزوجل و هى تسيرُ باستعانتِه و قدرتِه، و المسيطر عليها الله، فَهِىَ تسير و تجرى متىٰ و إلىٰ ماشاءاللّه لاٰ ماشاء غيرُه. وكذلک مُرساها بسم الله يعنى آخر محطّة تحط النفس فيها رحالَها يعيّنها الله تعالىٰ يعنى هذه النفس تسير و تجتاز المراحل العرفانية واحدة تلو الاخرى الى ان ترسو فى المُقام والمُقر المناسب الذى اختاره الله تعالى لها.

امّا طوفان نوح معروفٌ لدىٰ الجميع ولايحتاج الى تعريف. مطرت السماء حتى غطت السهول والجبال فمات الكافرون الاّ ما رحم الله تعالىٰ. «و هى [الفلک] تجرى بهم في موج كالجبال....» تصوّر يا صاح موجاً كالطود العظيم، بل امواجاً كثيرةً مع سيل عرمرم تغطى احدى المناطق الجبليّة فى ايران لاسمح اللّه، شئٌ غريب و مرعبٌ جدّاً. فالفلک تجرى فى بحر خضمّ متلاطم، تَتقلّبُ و تتمايل و تَتمرجحُ. تعلو بها الأمواج و تهبط بِهٰا، و لايعلمُ و لايدري مسيرَها و غايتها الاّ اللّه تعالى. اذن كما ذكرنا سالفاً الفلک هى نفس السالک الذي سيصبح قريباً عارفاً وليّا كاملاً لِلّهِ تعالىٰ. ما مَرَّ عليكم هو حال السكر لدى العارف. تبرق البارقةُ الروحانيّة والألطاف الخفيّة متجلّيَةً في روح العارف. يدخل في حال السكر و عالم الجنون فيرىٰ ما لايراه غيره وكلُّ ما يقول يُكذَّبُ من قِبَلِ الآخرين. لكنّه يشعر بالسعادة لِأَنّه اطّلع علىٰ بواطن الناس و لم يجد فيهم انسانا كاملاً مثلَهُ، لهذا يُصابُ بالدهشة والغرابة بصرُد حديد يرى لطائف الأشياء.

فى حال السكر تجرى الامواج الرحمانيّة بنفس العارف و يفعل و يقول و يرى ما لا يشاء. و يدوم علىٰ هذه الحال حتى يقتضي الأمر من جانب الله تعالىٰ. و امّا بعد هذا كله «و قيلَ يا أرضُ ابلعي ماءَک.... و قُضِيَ الأمرُ و استوَتْ على الجُودي...» استواءُ الفلک على جبل جوديى يدل على المُقام المحمود المقعد الصدق الذي اختاره الله تعالىٰ لها لِلإرساء، و بدءِ حياة جديدة اصبحت الفلک فى حالِ صحوٍ و يقينٍ و اطمئنان. و قد ظهرت عليها آثار الحياة الجديدة.

اذن مرادُنا من «و استوت على الجودي»، هو استقرار نفس العارف فى درجة الطمأنينة والسكون والوصول الى المقعد الصدق والدخول فى الجنّة المعنويّة والقرب الإلٰهى.

ملخصى القول، فلک نوح هى نفس السالک فى منزلَىْ السكر والصحو و وصولها الى البقاء والفناء بالله و من ثم الغناء عن خلق اللّه. كما قال بعض العارفين:

تشاغلَ قومٌ بِدنيٰاهُمْ
و قومٌ تَخَلَّوا لِمولاٰهُمْ
فَألزَمهُمْ بابَ رِضوانِه
و عَنْ سائرِ الخلقِ أغناهُمْ

و لو شئتُ لَكتبتُ الكثير، و لكن أخشىٰ ان يقال هذه شطحيّات. أختَتِمُ بِهذا الدعاء «إلهى أحملنا فى سفينةِ رحمتِک الخاصّة و اجرى بنا فى امواج لطفکَ الخفىّ و ارسُ بنا علىٰ جودي حبّک و معرفتک يا ارحم الراحمين».

Ahwaz Archive

«العيد و دموع الأيتام»

تأليف: توفيق الربيعي
ترجمة و إعداد: سمير العطار

إكتظت مدينة الأهواز بجموع الناس المتحركة صوب اسواقها بعد ساعات من هطول الأمطار الكثيفة والمتواصلة التي سقطت على المدينة، فاختلّت حركة الناس فيها و لكن هذا لم يمنع الحركة العامة بعدما غطّت رائحة العيد أسواقها و شوارعها العامة منبعثة فيها و بوضوح أمواج متلاطمة من الأضواء المنعكسة في معارضها الممتدّه على طَرَفي الشوارع و كانت أضوائها مكملة بعضها البعض و أصبح فيها ذلك السوق كتلة ممتدّة من الأضواء الزاهية فأعطى ذلك وجهاً جميلاً للمدينة.

اندفعت كل هذه الجموع نحو الإسواق لاقتناء مستلزمات العيد، بما فيهم سكّان القرى المحاذية للمدينة والذين ظهرت البساطة على ملبسهم و سلوكهم، و في غمرة هذا الزحام تناثر الأطفال مع أوليائهم و ذويهم في زوايا السوق المختلفة والكثيرة، فمنهم الباكي والمتحجج و منهم الملتمس للحصول على أشياءه المفضّلة، فاغدق الأباء عليهم بالشراء حتى سادت الزحمة على اغلبهم و هم يتناقلون بين محلات البيع.

ازداد هذا المكان ازدحاماً بعد تراكم الساعات و ازدادت معها اصوات الرجال والنساء المختلفة و هم يتبادلون الحديث و المعاملات و ما بين الحين والأخر ينطلق صوت طفولي ضعيف ينادى الماره الذين اكتظ بهم السوق و يطالبهم بالشراء و كان هذا الصوت هو صوت الطفله

ماجده ذات الثمان سنوات و هي تقول و تنادي الجميع أن يقتنوا منها الحلويات و الشكولاته بعد ترديدها القسم في كل مره أنهاطازجه و جيده تنادي في كل مرة اشتروها مني ايها الرحماء، انني أقسم بالله أنهاطازجه وجيده، لقد جلبتها هذا الصباح مع اخي فيصل فارجوكم اشتروها مني فأنا في حاجه ماسّة.

كانت هذه الاصوات تصدر منها و قد بدت عليها النحافه و هى في داخل ذلك المعطف الاثر ذات الاكمام الخضراء والذى يبدو تحت إبطيه ممزقاً يظهر ارتداءه فوق قميص شفاف و تنورة تعلو سروالاً مشجراً غير أنهاكانت تمتلك وجهاً جميلاً يحكي ذلك التناسق في معاني وجهها الصغير و قد غطى رأسها منديلاً إزرق اللون و هو منديلها المدرسي فهي لاتمتلك غيره فكان ملازماً لرأسها في كل الاحوال.

و في الطرف الآخر من السوق يتواجد اخوها فيصل الذي هو الآخر يحمل اكياس الشوكلات بملابسه الرثّه و قد أنهكه التعب فبدى على وجهه الشحوب و كان يكبرها بسنة واحده لن تتردد ماجده على عرض مالديها على الماره بعد الالتماس الشديد مما يثير انتباه اغلب المارّه فيمعنوا بكلماتها المؤثره حول أُمها المريضة الراقده في البيت منتظرة قدومهم لأنها وحيده، فيتأثر البعض فيشترى بعض الأكياس منها. لكن البعض لم يكترث لوضعها المحزن مغادرينها غير مباليين بأقوالها التى بدأ التقطع عليها بعد ما سرت فى بدنها النحيل موجه برد إثر هبوب رياح بارده خفيفه اصطدمت بالجدارات المبلله و النديه فتمول الهواء كلياً بعد أنقشاع الغيوم

الى هواء يثلج كل من يتعرض اليه، فتوردت وجنات هذه الطفله بل احمرت و أحسّت بالبرد الشديد فرفعت سحاب معطفها الى الأعلى الآ ان ذلك ينفعها و لم يمنع عنها البرد فارتطمت اسنانها الصدفيه ببعض من غير ارادتها و سرت بعدها رجفة شديدة في بدنها النحيل فهرعت مسرعة نحو احدى الأسواق المغطاة لتختبى من البرد الذى ساد اوصالها الصغيره و الناعمه لكن فضولها الطفولي دفعها للنظر الى احدى المعارض التى تحتوى على الاثواب والملابس المزينه و هي تحلم كما يحلم الاطفال الآخرين و هم يتوسطون اباءهم، فتذكرت اكياس الشوكلات فهرعت مسرعة نحوها لتواصل البيع بعد الترغيب لكن البرد انهک قواها و قلل من نشاطها بعد احساسها بالجوع فلفت انتباهها إناء الحلوى و قدأثار لعابها و هي محدقه فيه بتلک العينين السوداوتين فتحركت مكونات معدتها الخاويه الا من صوت الهواء الذي يدور و يحدث قرقره معلناً الجوع و الرغبه في الأكل. فمدت يدها في احدى جيوب معطفها و اخرجت عدة انواط من المئه تومان التي احتفظت بها بعد عناء الكسب و تقدمت نحو البائع لكن سرعان ما اعادت يدها الى حبيبها و كأنها تذكرت شيئاً أهم من معدتها الخاويه..

لقد تذكرت أمها المريضه و حاجتها الى دكتور يشفي مرضها والذى يزداد يوم بعد يوم و هى ملازمة الفراش لاتقوى على الحركه فقالت مع نفسها امي مازالت جائعه و مرضها لايخف و سعالها لاينقطع ففي زيارتها الأخيره للطبيب كانت قادره نوعاً على الحركه و لكنها الآن فقدتها احيث أشار عليها الرقود في المستشفى، لذا انا و فيصل نعمل كثيراً لانقاذها فلا نأكل حتى نوفر مصاريف المعالجه..

بقيت ماجده غارقه بالتفكير الذي أنساها الجوع و لكن لم يبعدها عن ألام الشارع و قساوته و هى تسترق النظر الى كل البنات اللاتي يقاربن سنها و هذا الأخير حرمها الكلام بعد ما ازداد اهتزاز بدنها النحيف معلنا فقدان المقاومه امام شدة البروده فاتجهت مسرعه نحو إحدى الأكشاک لبيع الصحف و هى تلتف حول صفيحة معدنيه فيها بقايا لهيب نار مائلة الى الخمود فرفعت يديها الصغيرتين فوق نارها الضعيفه تلتمس فيها بعض الحراره التى أعادت بها بعض الروح فأحست بالدفئ و هي تنظر وسط هذه الشعله التى سرعان ما انعكست صورة ابيها و هي مجسمة امامها تنظر اليها بعين الاستبشار، لكنّها كانت صورة غير ناطقه إلاّ انها أبعدت ماجده عن التفكير بالجوع و بدت على شفاهها اليابسه كلمات متقطعه منادية أبيها قائله له: انني مرتاحة جداً يا أبى لرؤيتک فهذه الليله هى ليله عيد و الجميع هنا مسرورون فلماذا لاتأتى معى يا بابا لنذهب الى بيتنا؟! إن امي و فيصل بانتظارک و سيسعدون جداً بلقاءک إنک في وجودي حي و ستعود حتماً إلينا! فنحن في حاجة ماسة اليک و الى حنانک... فانت دوما تقول لنا إن الله يحب الفقراء و يستجيب لدعائهم فأنني ادعوه كل ليلة تعود الينا... انني اشعر بالبرد و محتاجه جداً الى احضانک و صدرک لاضع رأسي عليه... لكن خمود شعلة النار حرمت ماجده من احلامها بعد ما اختفت صورة ابيها فاسرعت ماجده الى بث الروح في رمادها فنفخت فيها لتستعيد اللهيب الذى اضاع صورة ابيها بعد خموده لكنها وفقت لاشعاله فبدى شكل ابيها مرة اخرى يتوسط هذه الشعله فصاحت باعلى صوتها أبي العزيز ارحمنا انا و امي و اخي.. لاتذهب عنا ارجوک لاتذهب و لو ليلة العيد فقط... انطفأت النار فجأة و لم تحصل من أبيها جواب يرضي روحها المعطشى فاختفى كل شئ تحت الرماد. اما روحها فاشتعلت شوقاً لايضاهيه شوق فانهمرت دموعها التي غمرت عيونها و انسابت على وجنيتها كما انهارت في السابق و هي تتذكر يوم وفاة أبيها و هو يحصل على رزقه من جمع قراضة الحديد و يبيعها للحصول على شئ يسدُّ فيه رمق اطفاله و زوجته المحتاجين الا أن هذه المرة وافته المنيه و هو يتجمع رزقه من بقايا الحديد المتبقى من زمن الحرب فانفجرت عليه احدى الألغام المزروعة و أردته قتيلاً تاركاً ماجده و فيصل و زوجته إلى عالم مفترس لكل الأحلام الجميله. ازداد بكاء الطفله بعد ما انطلق منها انين غطى كيانها الصغير نظهر بصورة نحيب أثار انتباه الماره و هم ينظرون لها بعطف لايسد حاجتها الأبويه. لكن وجود فيصل قربها اعطاها اطمئناناً بعد ما وضع على كتفيها الصغيرتين (چفية والده الحمراء) التى قدلف رقبته بها و كانت ذكراه الوحيده من أبيه.

لقد أمسک بيد اخته الصغيره متجهين صوب منزلهم الذى يقع خارج المدينه و الذى تفصله عنها طرق وحله يصعب على السالک اجتيازها بسهوله و قد أسول اللّيل بظلمه عليها فباتت تقريباً مهجورة الأمن. وجود هذين الطفلين والمتجهين صوب بيتهم الذي يقع في منطقة اغلب بيوتها من الصفيح تحكى لناظرها الحاجة و ضعف الحال لساكنيها.. و قد فصل هذه المنطقه عن منطقه الاثرياء شارع واحد. و كانت الظلمة تسود المكان التى تحيط به الأوحال والمياه الراكدة. و بعد عبورهم تلک الازقة المظلمة بأحذيه ممزقه، اتجهوا مسرعين الى أمهم القاطنة في بيتهم و ارتموا في أحضانها التى لم تبعد تدفئهم لنحولها و رقودها ملتصقة على فراش رث ملتصقاً على الأرض لقلة سمكه يعلوها السعال والأنين.. فنادتها ماجده مُطمئنةً إياها بعودتهم و تقول لها أن فيصل جلب لها الدواء بعد شراءه لها من احدى الصيدليات. و لكن وضع أمها دعاها الى الإنفجار بالبكاء، و هي لاتقوى على جواب إبنتها الصغيره فالتف اطفالها حولها و كأنهم مستجدون بها أن لاتتركهم لوحدهم في هذا العالم المتوحش فنظرت اليهم تعلوها الحسرة و هى تودع اطفالها بيد القدر.

فضاق صدرها و انطلقت من فمها عبارات نحيب ترشي حال اليتيم و هو يعيش العيد والحاجة. قالت هذا و وضعت رأسها على الوسادة بعد ما فقدت النطق مودعة اطفالها الى الابد.

جائزة البحر الشعريّة

«تمديد استقبال القصائد للمشاركة في جائزة البحر الشعرية»

بناءً على طلب بعض الشعراء الكرام والشاعرات الفضليات تقرّر تمديد الاستقبال للقصائد المشاركة في جائز البحر الشعرّية حتى نهاية الشهر... آخر ايلول / شهريور المقبل.

بُغْيَة التروّي والتمحيص في اختيار الاوزان المناسبة للقصائد و تهذيبها لغةً و معنىً لتكونَ لائقةً بمقام الشعراءِ الأفاضل. أمّا القصائد التي وصلتنا حتى الآن، فباستطاعة شعراءها تبديلها بغيرها، مع إشعارنا بسابقتها، و سوف يعلن عن زمان و مكان المسابقه بعد وصول القصائد و انتهاء المدة المحددة. إن شاء...

صوت الشعب

Ahwaz Archive

كلمة الفن والادب

اقترح بعض القراءِ الاعزاء عليٰ أن نُعَرِّفَ بعض المصطلحات الثقافية التي نتداولها في طيّاتِ هذه الصحيفة التي نالت عطف و لطف القراءِ الكرام. وكنا قد بدأنا هذه العملية في الاعداد السابقة بتعريف علم العروض و مايتعلق بِهِ في حلقات «دروس في مقدمات الشعر».

و هذا تعريف موجزٌ للفن والادب أعقبناه بكلمةٍ كانت تخالج الفكر منذحين.

الفنّ: الفنّ لغةً: فنّ يَفُنّ: الشيْ زيّنه، و فنّ فلان كثُرَ تفنّنهُ هُو في الامور فهو فنّانٌ و مُفِنٌّ. و أَفنّتِ الشجرة: كثُرت افنانها (أغصانها) وفي الاصطلاح: الفنُّ هُوَ التطبيق العملّي للنظرياتِ العلميّة بالوسائل التي تحققها. أو لنقل: الفنّ، مهارةٌ يحكمها الذوق والمواهب. والفنّ يكتسبُ بالدّراسة والمرانة و جملة القواعد الخاصة بحرفةٍ أوْ صناعة.

و يقصد بِهِ، جملة الوسايل التى يستعملها الانسان لإثارة المشاعر والعواطفِ و بخاصةٍ عاطفه الجمال، كالتصوير والموسيقي والشعرِ والنّحت و...

الأدب: لغةً، أدَب يأدِب أدْباً: صنَعَ مأدُبَةً للضيوف. وأدّبَ فلاناً: راضَهُ على محاسن الاخلاق، وأدُبَ فلانٌ: راضَ نفسه على المحاسن، و حَذِقَ فنون وكُلّ ما يثير الاعجاب والاحاسيس من نظم و نثر. وعلوم الادب عند المتقدمين هي: اللغة والصرف و النحو، والاشتقاق والمعانى والبيان، والبديع، والعروض والخطّ، و الإنشاء والمحاضرات.

وإذا ما شئنا أن نرىٰ الفنَّ والادب مجتمعين تحت كلمةٍ واحدةٍ، فلننظُر إلىٰ لفظ الثقافةِ، و تعريفها الذي يقول: الثقافة: «التمكّنُ مِن العلوم والفنون والادبِ» و هذا التعريف يكفي بِأنْ نقول: إذاً، لامعنى للحياةِ دونَ ثقافةٍ ولاثقافةَ دون وعي و لاوعي، دونَ تطلّع و متابعةٍ و مطالعةٍ في الثقافات الانسانيّة السّامية ـ قديمها و حديثها ـ كي يتّسع الميدانُ للعطاءِ والانتاج الثقافيين ليُقدّمَ الانسانُ المثقفُ بجهودهِ الصّادقه الجادّة لشعبه من مستلزمات التثقيف مايرفع مستواه، و لاشك أن مِن أهمّ مستلزمات التثقيف، هما الفنُّ والادب الذان ينطلقان بالانسان نحو آفاق الفكر والابتكار الرّحْبةِ، و ذلك لايأتي إلاّ بعد الوقوف على أرصدةٍ ضخمةٍ مِن تجارب الامم الثقافيةِ التي تُيسّرُ للانسان سُموّهُ الثقافي والاجتماعي. فتعالوا يا إخوتي الافاضل و يا أخواتي الفضليات، نحيا، بفكرنا و أدبنا و ثقافتنا، في هذا القرن، قرن العلم و المثاقفة، قرن العولمةِ الاقتصادية الاقتصاضية الامريكية، قرن امتصاص ما تبقى من دماءِ الفقراء، واضعين نصب أعيننا تقدّم الشعوب التي تأبىٰ التّخلّف عن الرّكب العالميّ المنطلق بسرعته المذهلة، غير واتين ولا متخاذلينَ، وليساهم كلٌّ منّا بما يستطيعُ وليكتشف مالديه من مواهبٍ ليجني ثمرتها أوْ يَسْقي شجرتها، أو يزرع نواتها فيطورها ليطوّر بها مستوانا الثقافي الذي فيه مافيه من عاهات التخلف والتأخّر والتعصّب السّلبي، هذه الافاتِ التي فرضتها عليه ظروفنا القبليّه و عاداتنا السلبيّة ساعدها على ذلك اعداء الإنسانية من عملاءِ الاستعمار طيلة القرن العشرين و على رأسهم ذلك النظام البهلوي الفاشي المتخلّف الذي حرمنا حُرّية العيش و سلبنا كلَّ مستلزمات الحياةِ الكريمة و لا سيما الحياة الثقافيّة التي أفرزت كل هذه السلبيات. ولنكن تلك التجربة المرّة التي عانيناها في القرن العشرين(١) أقسى درساً لنتعلمُ كيف نعيشُ و كيف نواجه هذا القرن الظالم الذي كشرلنا عن أنياب حقده في مطلع ولادته.

و على هذا ليسَ أمامنا الاّ أنْ نكون من أحد الصّنفين، مُثقّفٍ او متثقّفٍ.

الهامش:

١) راجع مقالنا «در قرن گذشته بر ما چه گذشت» باللغة الفارسية في جريدة الأهواز قبيل بداية القرن الواحد والعشرين.

عباس العباسي الطائي

دروس في مقدمات الشعر / الدرس الثامن

الدكتور: عباس العباسى الطّائى
D-ABBAS-ALTAEI@Yahoo.com

مُلَخّص الدروس الماضية: ـ انواع الشعر: ١ـ القديم الكلاسيكى، و يسّمى العموديّ و يراعى فيه الوزن والقافية بصورةٍ دقيقة. ٢ـ الحديث و قد بدأ منذُ ٢٠٠ عامٍ تقريباً و منه ما هو عموديّ و مِنه ما هو حرٌّ و هو نوعانِ: **النوع الاول:** موزون والاشطُر فيه لاتتساوىٰ في الطول، و تختلف من تفعيلة واحدةٍ الىٰ ستّ تفعيلات، (التفعيلة = إحدىٰ أجزاء البيت، مثل «مفاعيلن»). أما القافية فَلَيْسَ لها مكانٌ واضح في الشعر الحرّ الذي عُرِفَ **بشعر التفعيلة**، و قد يستخدم الشاعر قوافي متعدده غير متفقة في قصيدتِه. و قد لايهتمّ بالقافية. **النوع الثاني** من الشعر الحرّ، هو الشعر المنثور. و يعتمد هذا النوع مِن الشعر على تناسق الالفاظ بمجاورة بعضها لبعضٍ، كما يعتمدَ على المعاني المتدفقة في كُلِّ قطعةٍ (بيت) مِن القصيدة، والبيت في هذالشعر الحرّ لايتكون مِن شطرين، بل مِن مجموعةِ اشطر تحمل موضوعاً واحداً يتّصل بالموضوع الكُلى للقصيدة. و ليس فى الشعر المنثور وزن ولاقافيةٍ و قد **يكرّر** الشاعر في أواخر الاشطر الفاظاً تشبه القافية لكنّها ليست قافية اطلاقاً. و قد أكدّنا في الدرس الثاني على أن لايَبْدأ الشعراء الشباب بهذا النوع مِن الشعر، بل عليهم أن يمارسوا الشعر العمودي بعد أن يحفظوا منه الكثير، بعد ذلك لا بَأسَ عليهم أن يتعاطوا الشعر الحرّ الموزون.

العروض: علم يعرف بِهِ صحيح الشّعر مِن مَخْتَلّه. و هو مِن اختراع العالم العربي الكبير «الخليل بن احمد الفراهيدي المتوفى سنة (١٧٥ هـ).

البحور (الاوزان الشعرّية). هى ستة عشر بحرا، يتكوّن كلّ بحرٍ منها مِن مجموعَة تفاعيل.

مُلَخصُ البحور: إخترع الشاعر الكبير صفي الدين الحلّى للبحور تسمياتٍ (مَفاتيح) تحمل اسم البحر و وزنه: و ذلك مِن أجل حفظه و نحن هنا نذكر الشطر الاول مِن البحر.

١ـ بحر الهزج: مِفتاحُهُ: «على الاهزاج تسهيلً» وزنه: «مَفاعيلن مَفاعيلن»

٢ـ بحر الوافر: مِفتاحُهُ: «بحور الشعر وافرها جميل»: «مُفاعَلَتُن مَفاعَلَتُنْ فعولُنْ»

٣ـ بحر المتقارب: مِفتاحُهُ: «عَن المتقارب قال الخليل»: «فعولن فعولن فعولن فعولن»

٤ـ بحر الرّجز: مِفتاحُهُ: «في أبْحُرِ الارجاز بحرٌ يَسْهُلُ»: «مُسْتفعِلَن مُستفعِلُن مُستفعِلَن»

٥ـ بحر الرّمل: مِفتاحُه: «رَمَلُ الابحرِ ترويه الثّقاتُ»

وزنه: «فاعلاتن فاعلاتن فاعلن»

٦ـ بحر المتدارک او المُحدث: «حركاتُ المُحْدَثِ تَنْتَقِلُ» وزنُه «فَعِلُنْ فَعِلُنْ فَعِلُنْ فَعِلُن»

٧ـ بحر الكامل: مفتاحهُ «كمل الجمال مِن البحور الكامِل»

وزنهُ: مُتَفاعِلن مُتفاعِلن مـتفاعِلنْ

مُـتَفاعِلنْ مُـتفاعِلن مُـتفاعِلنْ

الدرس الثامِن: بحر الطويل. سُمّي طويلاً، كما يقول الخطيب التبريزي، في كتابه «الوافي في العروض والقوافي ـ لسببين، أحدهما أنّهُ أطْول الشعر، لانَّه ليس فى الشعر مايبلغ عدد حروفه ثمانية و أربعين حرفاً غيره، والثاني، أنَّ الطويل تقعُ فى اوائل أبياته الاوتاد، والاسباب بعذ ذلك والوتد أطول من السبب (الوتد ثلاثة أحرف والسبب حرفان).

مِفتاحُه: «طويلٌ لَهُ بين البحور فضائل» و هو مُثّمن.

وزنُه:

فعُولن مَفاعيلن، فَعُولن مَفاعيلن

فَعُولن مَفاعيلن فَعُولن مَفاعيلن

لكنه غالباً ما تأتي عروضه مقبوضةً اى أن الحرف الخامس فيها محذوف «مَفاعِلنْ».

هذا البحر لايأتى مجزوءاً (اي لاتحذف مِنه تفعيلة آخر شطريهِ) و صوره الشائعة هي:

١ـ الصورة الاولىٰ:

و هى الاكثر شيوعا فى بحر الطويل، والبيت منها مَصرّعٌ (تساوت عروضه و ضربه):

فعولَن مَفاعيلنْ فعولُنْ مَفاعِلن

فعولُن مَفاعيلنْ فعولُنْ مَفاعِلن

المثال: فياشرقُ طال النَّومُ فانْهَض فإنَّما

يَدُ الذُّلِّ تجتاحُ الشُّعوبَ النّوائما

التقطيع العروضى:

فياشر	ق طالّ ألذ نو	مُ فَنْهَض	فإنْ نَما
///٥	/٥ /٥ /٥ /	/٥ /٥ /	/٥ //٥ /
فعولن	مَفاعيلن	فعولن	مَفاعِلن
الحشو			العروض

Ahwaz Archive

نوائما	شُعُوبن	لِ تجتاحُشْ	يَدُذْذُلْ
مَفاعِلن	فعولن	مَفاعيلن	فعولن
العروض	الحشـــــو		

٢ـ الصورة الثانية

فعولن مَـفاعيلن فـعولن مَـفاعِلن

فـعولن مَفاعيلن فـعولن مَـفاعِي

٣ـ الصورة الثالثة

فعولن مَـفاعيلن فـعولن مَـفاعِلن

فعولن مَفاعيلن فـعولن مَـفاعيلن

تمارين على بحر الطويل:

١ـ قطع الابيات التالية وعيّن صورتها و عروضها و ضربها

قال طرفة بن العبد (الشاعر الجاهلي)

سَتبدي لكب الأيّامُ ماكُنتَ جاهلاً

و يـاتيک بـالأخبارِ مَـنْ لَـمْ تُـزَوِّدِ

و قال آخر:

تَزوَّدْ مِـن الاخلاقِ إنَّ سلاحَها

يُفَلُّ حديدَ الظُلمِ إنْ هبَّ غاشِما

و قال محمود سامي البارودي:

سِواىَ يـتحنان الاغـاريد يَـطْرَبُ

و غـيري بـاللّذاتِ يـلهو و يُـعْجَبُ

و مـا أنـا مِـمَّن يأسِرُ الخـمرُ لُـبَّهُ

و يملک سـمعيه اليـراعُ المـثقّبُ

و لكـنْ أخُـوَهمٍّ إذا مـاترجّحتْ

بـهِ سـورةٌ نـحو العُـلا راحَ يَـدْ أبُ

نَفىَ النومَ عن عـينيه نـفسٌ أبـيّةٌ

لَـها بـين أطرافِ الأسِـنَّةِ مـطلبُ

و مـن تكُـنِ العَلياءُ هِـمَّةَ نـفسِه

فكَـلُّ الذي يـلقاهُ فـيها مُـحبّبُ

و قال جميل بثينة:

لحا اللّهُ مَـنْ لايـنفعُ الودُّ عـندَهُ

و مَن حـبلُهُ إنْ مُـدَّ غـيرُ مـتينِ

و مَن هو ذولونين ليس بـدائم

عَـلى خُـلقٍ، خَـوّانُ كـلِّ أمـينِ

و قال أحمد شوقي:

أرقتُ و عـادتني لذكـرى أَحَـبتي

شـجونٌ قـيامٌ فـي الضلوع قُـعودُ

لقيتُ الذي لَمْ يَلْقَ قـلبٌ مِـن الهوىٰ

لک اللّـهُ يـا قـلبي أ أنْت حـديد

و قال آخر:

و مَنْ سَرَّ أَهْلَ الأرضِ ثُـمَّ بكـىٰ أَسَـىٰ

بكـىٰ بـعيونٍ سـرّها و قـلوبِ

و رُبَّ كـئيبٍ ليسَ تـندي جـفونُه

و رُبَّ كـثير الدّمـع غـير كـئيبِ

و قال البارودي:

هُوَ البـينُ حـتىٰ لاسلامٌ ولا رَدُّ

ولانظرةٌ يقضي بها حـقَّهُ الوجْـدُ

و قال ابوفراس الحمداني:

و نـحن أُنـاسٌ لاتـوسُّطَ بـيننا

لنـا القـبرُ دونَ العـالمين أو القـبرُ

تهون عـلينا فـي المـعالي نـفوسنا

و مَن يخطبِ الحسناءَ لَمْ يَغْلُها المهرُ

٢ـ تصفحِ الدواوين وَجِدْ هذا البحر و قطِّعْهُ.

٣ـ أُكتبَ أَبياتاً أَو قصيدةً في هذا البحر باللغه العربيّه الفُصحىٰ

٤ـ أُكتب أبياتاً او قصيدةً في هذا البحر باللغه العربيّه الشعبية.

اهل «المنيوحى»[١] تقدم اعتابها

عبدالحسين خزاعی

اهـل مـنيوحى تـقدم اعـتابها

شايب او وسطت زلمها او شابها

شابها او شايب الک تهدى السلام

يا حسن يا زيـن يـا شـبل الكرام

نكـتب او مـاتكتب النكتب حـرام

ليش اشـعار التـجيلک ذابـها

عدكم ايگولون سلّت مـهملات

موت كل اكتاب من يوصلها مـات

احنه مـوجودين وانـريد الحيات

او نحترم صوت الشعب و احبابها

نحترم صـوت الشـعب كـل احـترام

نـور شـعشع نورها ايـزيل الظـلام

صوت شيعی او من علي الحيد الامام

مـرحبا ابـعمالها او اصـحابها

مرحبه ابكلمن عمل بيها او فخور

بدر تام ابليلت الظلمه اوينور

چان من اشعارنه يـوجد قـصور

گول واحچي اشما تكون اسبابها

ثلث تشهر هل گلب ذاب او صبر

قدمينه اشـعار مـا مـنهن خـبر

نحسب التقصير من وفگ القبر

لو ابسـله المـهملات اجوابـها

احنه مانترک هـواكم للابـد

الوالد ايحيي اباسمكم والولد

يا حبيب ادیارنه اويا معتمد

دارنـه دوم ابضچر غيابها

اكتب امـنشعارنه و اخـذ المـزيد

نبعث انواع الشـعر كـل مـا تـريد

اى و حق رب العرش الله الحميد

انــريد ســلتنه او نـريد اعـنابها

انريد سلتنه ابسلامه او افتخار

والعنب موجود حسب الانتظار

يا عزيز الروح و اعزيز الديـار

سامح ارفاگه التحب واكـتابها

١) مدينة ممتدة بطول اكثر من ٢٠كم على الضفة الشرقية لشط العرب في ملتقىٰ الخليج و كان اسمها بالأصل «مَنْ يوحىٰ» (كسى كه وحى مى‌فرستد.)

Ahwaz Archive

اعتذار

سماحة الخطيب الاديب الشيخ عبدالحسين الديراوى المحترم إن صحيفة «صوت الشعب» تعلن عن أسفها الشديد لما حَصَل من خطأ في درج قصيدتيكم **«بحر المتدارک...»** و **«و فى نفس البحر...»** الرّائعتين تحت اسم شاعرٍ عزيز آخر، فى العدد السادس عشر، و إنَّ ماحصل، ما هُو إلاّ سهوٌ نتيجة اهمال المشرف على الطبع إضافةً الى أن الظروف عاقت عن حضور المسؤولين فى لحظات تخريج الصحيفة لتلافي مثل هذا الخطأ و نحن إذ نقدم جلّ اعتذارنا، نرجو لكم التوفيق و أن يستمر تدفّقُ ماتجود به قريحتكم الوقادة و شكراً.

صوت الشعب

تدري مليت الشعر

الشيخ عبدالحسين الديراوي

تـــدرى مـــليت الشـــعر والشـــعر مــل مــنى اونـــد
گتله بس ابتعد عنّى اوخـل نـخلّى بـينک اومـابينى ســد
گـــال ســـد او عَــلّى ســـدک حـــته لايـــهدمه المـــد
گـــمت أســـد او صـــارت أشــهر وانــه أســـد او بــعد أســـد
او گــمت أتــنطر احـــمول الجـــايه او يـــا هـــو الأشـــد
اوگــمت اگـــره بـــا الجـــرايـد ديـــرتى او صـــحف البـــلد
وگـــعت ابأيـــدى جـــريده زاهـــيه بـــاکـــة ورد
اگـــريتها او بــردت گـلبى مــثل شــربة مــاى بــارد لوشــهد
و هـــى «صـــوت الشـــعب»، و بــطهران مــصدرها او بــعد
عـــنها مســـئول المـــچنّه حســـن هـــاشميان أســـد
افـــرحت بـــيما اگـــريتها او مـــن کـــثر شـــوگى اعـــليها أرد
کــررتها اولوگــضيت اشکــرت ربّــى اوگــلت لِـلّه الحــمد
هـــاى نـــعمه والنـــعم لازم او واجب تـــنحمد

فى الوالدة

شيخ عبدالحسين الديراوي

أمّاهُـكم كـابدتي مِـن
أجلي وَكـم نـلتِ المتاعِب

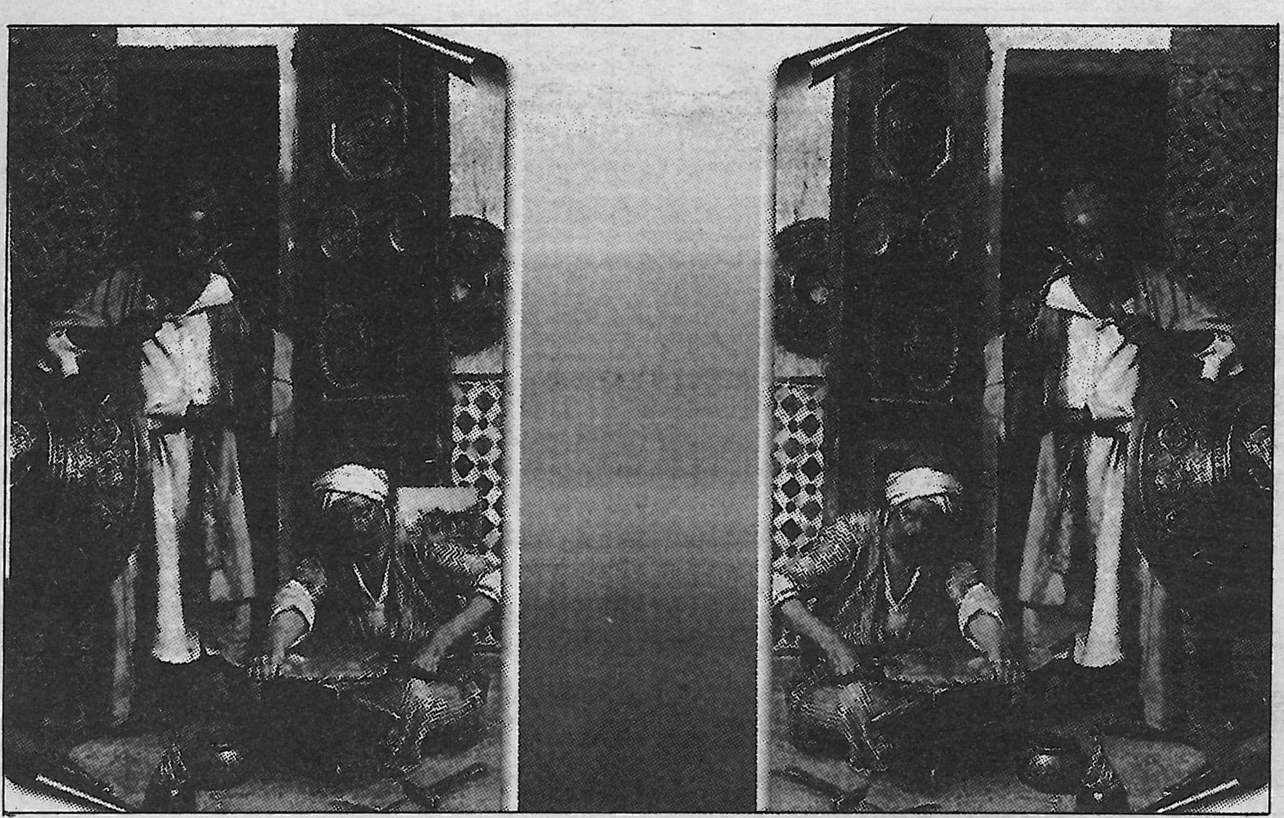

يا بسمَةً فـوقَ جـبين العـمـ
ـرِ مِـــنّي لا أعـاتِبْ
أحَـداً سِـوىٰ حَـظّي الذي
خَسرَ الحَـنانَ وَ صـار راسب
اَمَـلي أُكـافئُک و لا
كِـنَّ القَـضا اقوىٰ وَ غـالِب
خـطفتکِ كَـفُّ النـائبا
تِ ولا عِتاب عَـلَى النّوائِب

ابوذيه

أعـاتبمن ولو مَـنْ بـعد يـاماى
يمن چنتى أمس با البيت يا ماى
بـعدچ لاچِـلالى زاد يـا مـاى
او صارت مـوحشه الدنـيه عـليه

***

أسـلى الرّوح بـيمن بـعدشلها
او سهم البين صاب اچلاى شـلها
الدنـيه امـحاربتني بـعد شـلها
خذت مني الأمـل واگـطعت بـيه

***

نعى

أمّـى العـزيزه الفـارگـتنى
وعـلى المحـنّه ـ عـودتنى
و من لبن درتـها ارضـعتنى
يـا ليت ويـاها خـذتنى
و بـصف گـبرها وسـدتنى
مـابيه أفـارگها درتـنى

ابيات من وزن الميمر

أخاطب بها الأخ السيد ناصر السيد فاخر الموسوى و هو من هوات الميمر

لو تـنظم المـبمر اوبـيه تـتمثل
تـمّ المـثل والمـثل بـيه يـتجمّل
المـيمر وزن چـان الأهـلنه اتـودّه
او تـنظم عـليه يـا صـاحبى واتـعده
فـن الحـضاره والجـميع اتـحمده
وانـترک مـده امـن الزمـن و تـحلل
لحـد عـليه يـنظم اسـنين اتـعدت
والسـاکـثير ايـعود وکـته اتـمنت
لو يرجـع انـظم بـيه قـصايد ظـهرت
حگـه عـليه او عـنه عـيب اتـململ
انـظم عـليه امـن القـصايد مـيّه
کـل وحـده خـمس ابـيوت والقـافيه
ايصير الجمع يا المـوسوى ست مـيّة
ابـعرف النـبط بـيت الشـعر يـتكمل
يـتكمل امـن اربـع اعـجاز العـاده
امـربع يگـلوله امـقفة اوسـاده
لاهـى گـصيره اولا طـويله ابـراده
مـقدار لايـج ثـوب غـاوى امعدّل
لاهـو طـويل اولاگـصير اتشـوفه
عـطبول چـنّه امـخضبات اچـفوفه
و وزانـه ابـهذه الزمـن سـالوفه
اشلاحات خبله اوهـم عـليها أمـهبل

Ahwaz Archive

ممشوقة القد

د. محمدصادق العدناني - لندن

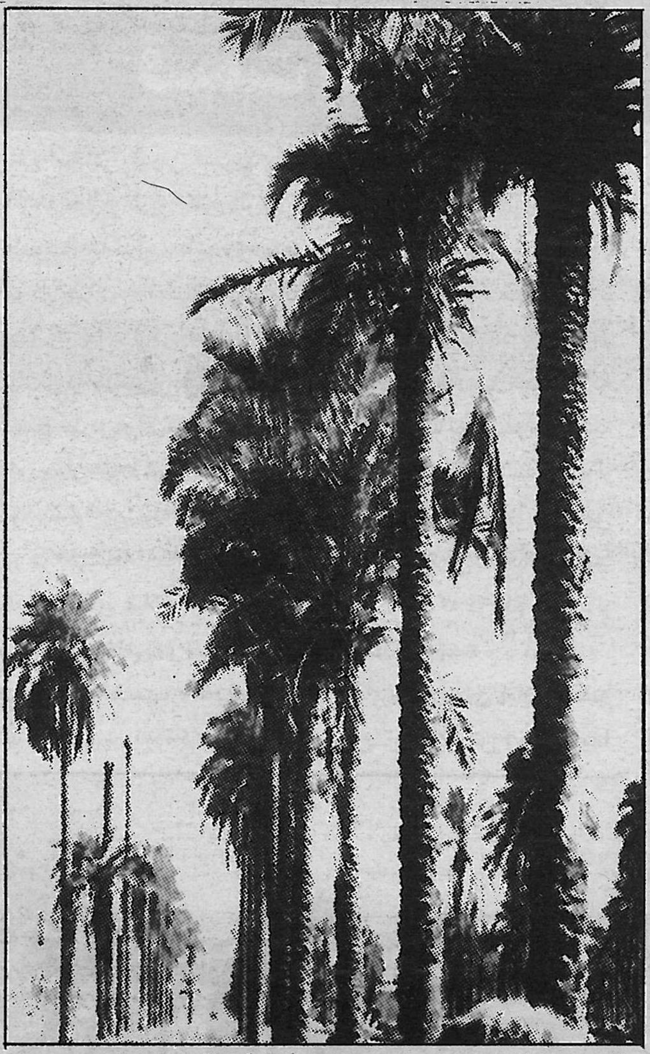

ممشوقة القد ما احلي محياك
مهما نأيت فاني لست انساك
أنساك كيف و بي في كل جارحة
و كل خفقة قلب وجد ذكراك
لقد درجت و ظل منک يغمرني
و شب عودي تغذيني عطاياك
انت الرؤم كأم في الحنان و في
سيل العطاء و دفء من حناياك
لقد عهدتک في زهو مطاولة
مجري النجوم يسر القلب مرآک
و قد تميلين أن مر النسيم و ما
قط انحنيتي لجبار و آفاک
(بنت الفراتين) نجوى كيف اوصلها
و في جناني قد احسست نجواک
نبئت واديک قد جفت روافده
و تشتكين و لا يصغي لشكواک
(بنت الفراتين) والاحلام نرقبها
عسى ترينا مغانينا و مغناک
بالامس قد هومت عيني فعاودني
طيف و طوف بي مابين افلاک
وجدتني عند مجري الماء متكئا
و عند جذعک يرنو طرفي الباكي
بدت جدائلک الخضراء باهتة
كئيبة و جفاها البلبل الحاكي
فقد ذكرتک والطلح النضيد اذا
حل الربيع شممنا عطره الذاكي
و بعدها يتدلى العذق تحسبه
قلائد التبر صفت فوق اسلاک
و حين ينضج كالياقوت في نسق
جل القدير الذي سوي و سواک
إما تمر نسيمات مداعبة
فقد تهزک حينا دون ادراک
فان هوت حبة لابد واجدها
حشد من النمل حتى بين اشواک
***
ممشوقة القد ما احلي محياک
مهما نأيت فاني لست أنساک
ممشوقة القد هل يوم سيجمعنا
فما احيلاه أن نحظي بلقياک
فذاک ليس بعيدا عند بارأنا
بلطفه هو يرعانا و يرعاک

راجعين

طاهر السلامي - خرمشهر

راجعين الغيبه ما عادت تشافي اصوابنه
راجعين
ننكت غبار السنين الحال فوگ اطنابنه
راجعين
نبخ عطشنه بماي مزنه
و بيت اهلنه نشيل منه وزار حزنه
و نشچخ ببابه السواري و ترتفع رايات عزنه
و نصرخ من هجوع نوم الهظم جزنه
راجعين
نرش من دموع العيون اعتابنه
راجعين
وبيدنه الدنيه الجديده
مطرزه بنايل و موال و قصيدة
جايين نحل عجد لمراد (غيدة)
و بينه شوگ ام لولدهه و تنتظر طارش بريده
راجعين
نسد حلگ گاع الشتاگت للزروع
نشتل ردود الاماني و تحيي ردود الربوع
دوم اهلنه نضوي بظلمه لياليته الشموع
حتى معنى يصيرلينه و يتضح قصد الرجوع
راجعين نشيل و خيم السعر من بابنه
راجعين
حتى نبني عشيش لطيور المحبه الضايعه
حتى نجمع دمع شمعه، اشتعلت بلهبه اسانه و مايعه
نريد كلنه نغني اغنية هوانه الشايعه
نسولف سوالف الديره الصارت ببين الخواطر ضايعه
راجعين، نرسم طلوع الفجر بكتابنه
راجعين، الغيبه ماعادت تشافي صوابنه

موال

ابوناصر المطوري

مأمون بيت السبع مايندحم منزله
و إدموعي لجل الوفي كَثْ المَطَر منزله
و إلى وفيّ او شهم شامخ يظل منزله
من حيث طبع الشهم لوعلي كلايف عبر
من هزّمان الشرس فاز الأخذها عبر
او لو ضكتک دنيتک لاتجس ابصدرک عبر
و إتصير صامد صلب مثل الجبل منزله

تبریک

دوست عزیز آقای علیرضا فاضلی
سردبیر محترم هفته‌نامه پگاه ورزشی
با مسرت عالی قدم نورسیده را تبریک گفته، خوشبختی و سعادت جاوید خانوادگی را برای حضرتعالی مسئلت می‌دارم.
○ حسن هاشمیان

Ahwaz Archive

خوزستان در آئینه تاریخ

قسمت پایانی

موسی سیادت

پیشینه تجارت و تأثیر آن بر فرهنگ و تمدن خوزستان

«پیش از این به تاریخ پر افتخار خوزستان که درواقع نماینده حقیقی آن دولت عیلام باستان بود اشاره مختصر کردیم و گفتیم که خوزستان کنونی در عصر عیلام کُهن و پیش از آغاز تاریخ و قبل از مهاجرت قوم آریائی به فلات ایران، خوزستان مرکز یکی از بزرگترین تمدن‌های بشری قبل از تاریخ بوده است. در آن زمانی که بشر هنوز در غارها بصورت وحشی مانند سایر حیوانات زندگی می‌کرد، در سرزمینی که امروز خوزستان می‌نامیم و آن زمان «عیلام» یا «هوتمتی» نامیده می‌شد. یکی از بزرگترین دولت‌های جهان تشکیل شده بود، که علاوه بر داشتن تمدن عظیم مانند سیستم انتقال و تصفیه آب و یا ساختن معبد بزرگ پنج اشکوبه چغازنبیل (زیگورات) که هنوز با گذشت زمانی بیش از پنجهزار سال همچنان پابرجا ایستاده است. دولت بزرگی چون دولت‌های سومر و بابل را تحت انقیاد و تصرف خود درآورده و سالهای‌سال و بلکه حدود ۷۰۰ سال بر همسایگان خود حکومت نمود، و خود سرانجام بدست آشور بانیپا سردار مقتدر و جبار دولت آشور از پای درآمد. عیلامی‌ها در امر ساختن معابد و پرستشگاهها و سیستم آبرسانی و تصفیه و انتقال آن به طبقات فوقانی و سپس جمع‌آوری پسابها و فاضلابها و آبهای باران و هدایت آنها به خارج از معبد چغازنبیل (زیگورات) از شاهکارهای مهم آنها بود.

عیلامی‌ها در تجارت جهانی آن روز نیز نقش عمده و بسزایی داشتند. بسیار طبیعی است که در ساختن معبدی چون «چغازنبیل» بسیاری از مصالح مورد نیاز ساختمان معبد مذکور را از کشورهای همجوار آن زمان مانند مصر، نوبی، بابل، سومر و کلده و آشور وارد کرده و بدست هنرمندان و مبتکرین خود ساخته است. برخلاف هخامنشیان که در ساختن کاخ‌ها از مبتکرین و مبدعین دیگر کشورها استفاده می‌کردند همانند: کاخ آپادانا در شوش، پایتخت جمشید در نزدیکی شیراز که در کتیبه بیستون نوشته شده و به‌وسیله سرگرد انگلیسی بنام «سرهنری راولینسون» پدر خط میخی خوانده شد. در این کتیبه داریوش کبیر هخامنشی ضمن شرح جنگهای خود و سردارانی که مغلوب او شده‌اند، شرح داده که مصالح مورد نیاز کاخهای خود ازجمله آپادانا و پرسپولیس (تخت جمشید) از چه کشورهایی آورده است. این واقعیت ضمن کاوشهایی که در تخت‌جمشید توسط هیئت‌های باستانشناسی فرانسوی به ریاست «فلاندن» و «مستر شیل» صورت گرفت نیز مشخص گردید. در این کاوشها، خشت‌ها یا لوحه‌های گلی بسیاری بدست آمده که صورت دستمزد کارگران و معماران کاخ‌ها و نام و ملیت آنها قید شده، صورت مصالح مورد نیاز ساختمان کاخ‌ها و نام‌کشورهائی که این مصالح ازجمله سنگ مرمر و چوب و غیره از آنجا آورده شده است قید گردیده، در خشتها و آجرها و لوحه‌های گلی بدست آمده از معبد چغازنبیل که بهترین آنها در موزهٔ لوور (لوژر) فرانسه نگهداری می‌شود. صورت مصالح بکار رفته در معبد چغازنبیل و نام‌کشورهایی که این مصالح از آنجا آورده شده است بسیار به‌دقت تعیین شده است. بعلاوه نمونه مهرهایی بشکلهای مختلف از استوانه‌ای گرفته تا مهره‌های کروی شکل و مربعی شکل و هرمی شکل یافته شده که متعلق به تجار عیلامی بوده که کالاهای خود را با این مهره‌ها، لاک و مُهر کرده و به اقصیٰ نقاط جهان آن روز می‌فرستادند. عمده این کالاها سفال بوده که سفالگران هنرمند عیلامی در کارگاههای خود می‌ساختند و به جهان صادر می‌کردند. صدور اسب که به‌تازگی در عیلام رام شده بود، و برای کشیدن

گاریهای جنگی یا سواری در موقع نبرد بکار می‌رفت، از دیگر صادرات کشور عیلام بود. همچنین مجسمه‌های گوناگون گِلی که توسط هنرمندان پیکرتراش عیلامی ساخته شده و به شکلهای مختلف ازجمله انسان و حیوان بود، نیز در دیگر مجموعه‌های صادراتی کشور عیلام بود و با توجه به اینکه در آن زمان پیشرفت آب در خشکی بسیار بیشتر از امروز بوده و بنا به اظهارنظر مورخین سواحل خلیج فارس تا حدود «دارخزینه» شوشتر و اهواز می‌رسیده، و ازجمله «نیارخوس Nearkhus» أمیر البحر نیروی دریائی اسکندر مقدونی کشتیهای خود را تا اهواز از طریق خلیج فارس از هندوستان به ایران رسانیده و خود را نیز در اهواز به اسکندر ملحق نموده است. لذا بنظر می‌رسد تجارت عیلامی‌ها بیشتر از طریق آبی «خلیج فارس و اقیانوس هند و دریای عمان» بوده است. و بیشتر با مصر، هند و چین بوده است. حتی امروز در اکتشافات باستانشناسی نمونه سکه‌های عیلامی یا نمونه سفالهای عیلامی در بوشهر و... بدست آمده است و لذا باستانشناسان محدودهٔ کشور عیلام

را از سمت جنوب و شرق تا بوشهر و اصفهان و ری نیز می‌رسانند. و حتی موفق شده‌اند نماینده تجاری یک فرد تاجر عیلامی را که در بوشهر مستقر بوده است و درحقیقت طرف تجاری بازرگان عیلامی ساکن شوش پایتخت عیلام بوده است را نیز شناسایی کنند و اسامی کالاهائی که بازرگانان عیلامی از شوش برای نماینده خود در بوشهر می‌فرستاد را نیز معنی نمایند. جادهٔ شوش که علاوه بر کارکرد امنیتی، کارکرد بازرگانی و تبادل فرهنگی نیز داشت. انواع روغن‌های گیاهی که برای زیبایی و آرایش بکار می‌رفت و یا در تدفین مردگان از آن استفاده می‌شد، مثل: روغن بَرزک و انواع ریشه‌های گیاهان مانند ریشه گیاه «دندرویا» ریشه گیاهی موسوم به «چوبک» که در نواحی غربی ایران به چوغان یا چوگان معروف بود، برای شستن لباس به‌جای صابون از آن استفاده می‌شد، از دیگر صادرات عیلامی‌ها بود، که درمقابل آنها انواع بخورها و وسایل خوشبوکننده (جهت مالش بدن) از هندوستان و مصر از طریق راه تجارتی خلیج فارس و اقیانوس هند وارد می‌نمودند. و همچنین فلفل و انواع ادویه هندی و نوعی چوب معروف به «صندل» که گاهی «چندل» نیز گفته می‌شد. همچنین چوب آبنوس خوشبو که از هند و کشورهای افریقائی از طریق راه آبی خلیج‌فارس به اقیانوس هند وارد می‌گردید، که در رفع سردرد از آن استفاده می‌شد.»[۳۱]

امروز خوزستان بجای عیلام نشسته که نام دیگرش «خوز» یا «شکرستان» است. که نظامی گنجوی در وصف آن چنین سروده است:

به وصف خاک خوزستان نامی
زاستاد سخن بشنو، نظامی
مگر شکر! حکایت مختصر کن
چه گفتی! سوی خوزستان نظر کن

تاریخ معاصر خوزستان با تأسیس دولت قاجاریه به دست آقامحمدخان از سال ۱۱۹۳ هجری و وزارت میرزاتقی خان امیرکبیر اصلاح‌طلب (۱۲۶۴_۱۲۶۸ ه) و

به‌دنبال آن بیداری افکار عمومی و نفوذ فرهنگ جدید غربی در بین مردم ایران و به تقلید از کشورهای غربی در راه دمکراسی و با مجاهدت نیروهای ملی ـ مذهبی انقلاب مشروطه در سال ۱۳۲۴ هجری به‌ثمر رسید که خوزستانیها بیشترین سهم را در تثبیت و تقویت آن داشتند. چنانچه سردار اسعد بختیاری (علیقلی‌خان بختیاری) با کمک مالی «شیخ خزعل» توانست بر نیروهای مدافع از استبداد غلبه کند. و از سوی دیگر «شیخ خزعل» طی تلگرامی «محمد علیشاه» مستبد را تهدید نمود که درصورت ایستادگی و مقاومت بیشتر دربرابر انقلابیون مشروطه و بختیاریها، اعراب خوزستان به تهران حمله خواهند کرد[۳۲]. از جهتی دیگر، رقابت شدید سیاسی و اقتصادی انگلیس با روسیه تزاری در قرن نوزدهم باعث گرفتن امتیاز کشتیرانی در امتداد رود کارون از خرمشهر تا اهواز در سال ۱۸۸۸.م ـ ۱۳۰۵ هجری، توسط انگلیس گردید. که این امر باعث شد تا محصولات مختلف تجاری خوزستان به‌وسیله انواع کشتیها به بازارهای جهان عرضه شود. با گشایش رودخانه کارون ضریب آهنگ تجارت در منطقه تحولات مهمی در اقتصاد سنتی خوزستان پدید آورد. در عرض ۶ سال (۱۸۹۶ ـ ۱۸۹۰.م) صادرات گندم از ۳۱۱ تن به ۵۴۹۵ تن رسید و بدینترتیب گشایش رود کارون تغییر قابل توجهی در راههای بازرگانی بوجود آورد که درنتیجه آن خوزستان در رابطه مستقیم تجاری با هند و اروپا قرار گرفت.[۳۳]»

انگلستان برای تحکیم قدرت سیاسی و اقتصادی خود در خوزستان در سال ۱۸۹۰ ـ در خرمشهر کنسولگری دایر کرد و اولین ادارهٔ پست در سال ۱۸۹۲.م ـ توسط کنسول انگلیس در خرمشهر احداث گردید و سپس در سال ۱۸۹۳.م ـ دوائر پست در دزفول و شوشتر و به‌دنبال آن در سال ۱۹۰۵.م در اهواز پیک پست بصورت منظم بین اهواز ـ خرمشهر برقرار شد.[۳۴]» ـ همچنین بریتانیا توانست در سال ۱۹۰۳.م قراردادی جهت استخراج نفت در شمال و شرق خوزستان با سران بختیاری ببندد.[۳۵]» و به‌دنبال آن در سال ۱۹۰۸ ـ پس از تولید نفت به‌مقدار کافی در منطقه، احداث یک خط لوله برای جریان نفت به پالایشگاه در حوزه حمرانی «شیخ خزعل» در آبادان ضرورت پیداکرد و بدینترتیب در سال ۱۹۱۲ کار احداث پالایشگاه نفت به‌پایان رسید.[۳۶]»

سیدمحمدعلی موسوی جزایری در کتاب: «رویدادهای یکصدوبیست‌سالهٔ اخیر اهواز» صص ۳۸ ـ ۳۷ ـ می‌نویسد «در زمان شیخ خزعل که شهر اهواز (ناصریه سابق) تأسیس شد، کارهای حقوقی را علما و بزرگان شهر انجام می‌داد ولی امور اجرایی به‌عهدهٔ مأمورین و شیخ خزعل بود. بجای ادارات شهربانی و ژاندارمری، مأمورین شیخ خزعل امنیت شهر را به‌عهده داشتند. دفتر شیخ خزعل که سربازخانه او هم بود، در کنار پل نادری مشرف به رودخانه و در یک ساختمان دوطبقه قرار داشت. روبروی آن باغچه بزرگی در ساحل رودخانه مشاهده می‌شد که دو مجسمهٔ سنگی در طرفین در ورودی باغ دیده می‌شد و سربازان و مأمورین شیخ خزعل بهنگام ورزش صبحگاهی با صدای بلند و هماهنگ می‌گفتند: «دَوُر، دَوُر، شیخ خزعل» (زمامداری و حکومت از آن شیخ خزعل است.) و پایکوبی ویزله می‌کردند. بعدازظهرها نزدیک غروب یکنفر کارگر شهرداري با پله‌ای بر دوش در چند چهارراه بزرگ و محدودهٔ بازار فانوسهای نفتی راکه به دیوار نصب کرده بود، نفت‌گیری کرده و موقع غروب آنها را با کبریت روشن می‌نمود، و صبح‌ها هم آنها را خاموش می‌کرد. در شرق رود کارون «خیابان ۲۴ متری» (محل بازارچه کنونی بساطفروشان) کاخ «شیخ خزعل» قرار داشت. همچنین اولین دبستان اهواز بنام «مدرسه چاسبیه» در میدان شهدا ساخته شد.»

این آثار تاریخی و ده‌ها اثر دیگر توسط دولت پهلوی اول و دوم تخریب و نابود گردید و هم‌اکنون اثری از آنها باقی نمانده، این ابنیه و آثار تاریخی می‌توانستند در استان خوزستان از جهت فرهنگ و تمدن به جهانیان مؤثر باشند.

عبدالمسیح انطاکی مصری در «القصیده المبارکه» ص (۳۹) می‌نویسد: «در دورهٔ شیخ خزعل در خرمشهر به‌تنهایی ده مکتب‌خانه وجود داشت که علاوه بر تدریس علوم اولیه و قرآن، زبان عربی نیز در این مکتب‌خانه‌ها تدریس می‌شد. همچنین یکباب مدرسه به‌نام «خزعلیه» و دیگری بنام «کاسبیه» در سال ۱۹۱۱ میلادی تأسیس شده بود و سپس یک مدرسه علوم دینی بنام «جعفریه» نیز ساخته شد، و به مرور زمان علوم اجتماعی نیز به واحدهای درسی‌اش افزوده شد.»

الگوی شهری سازمان اجتماعی ـ اقتصادی دوران معاصر خوزستان ـ

Ahwaz Archive

مصطفی انصاری در کتاب معروف خود بنام «تاریخ خوزستان» صص ۲۱۸ـ۲۱۷ـ در رابطه با سازمان اجتماعی ـ اقتصادی شهرهای خوزستان می‌نگارد: «در سراسر این مدت (دورهٔ قاجاریه) مراکز شهری ایالت بسیاری از ویژگیهای سنتی یک شهر اسلامی را نشان می‌دادند. از این ویژگیهاست تقسیم شهر به مناطق جدا از هم به‌نام «محله» که هریک نیز از بخشهای کوچکتری به‌نام «ناحیه» تشکیل می‌شد. ناحیه منطقه حکومتی بود، با قصر و قلعهٔ خویش، قلعه محل داد و ستد بود و بازار حمام و کاروانسرا را دربر می‌گرفت. جز اینها مراکز مذهبی چون مکتب‌خانه‌ها و مساجد نیز وجود داشتند. در ایالت خوزستان شهری که بیشتر این ویژگیها را در خود جا داده بود، شوشتر است. جمعیت این شهر قلعهٔ «سلاسل» منطقهٔ دولتی‌نشین قرار داشت. این ارک محصور، شامل: قصر حاکم، زرادخانه، پادگان و میدان سان بود. قلعه در حکم یک شهر خودکفا در درون شهر بود و با منابع آب خود می‌توانست درمقابل قیام اهالی مقاومت کند. ارکْ شهر بر یک بلندی مشرف بر شهر بنا شده بود. با دیدن آن بیننده حقاً تصدیق خواهد کردکه بیشتر تهدیدکننده شهر است تا محافظ آن. در جنوبی‌ترین منطقهٔ شهر، نزدیک پلی که شوشتر را به حومه وصل می‌کرد «مسجد جامع» قرار داشت. علاوه بر مسجد جامع حدود ۶۵ مکان مذهبی دیگر، مثل: امامزاده و قدمگاه در سراسر شهر پراکنده بود. منطقه بازار در نزدیک دو میدان بزرگ مجاور هم قرار داشت که هرکدام حدود ۷۰۰ متر مربع وسعت داشتند. همهٔ مغازه‌ها در منطقه بازار قرار گرفته بودند. رویهمرفته حدود ۲۰۰ باب مغازه و دو باب کاروانسرا در این ناحیه وجود داشت.

منطقه مسکونی به دو محله به‌نام «دستوا» و «گرگر» تقسیم می‌شد. این محله‌ها شامل ۱۶ ناحیه بودند. هر محله توسط یکنفر به‌نام رئیس اداره می‌شد که وی نیز به‌نوبهٔ خود برای هریک از نواحی تحت نظارت خود رئیسی تعیین می‌کرد. تصدیِ شغل ریاست محله و ناحیه در مناطق زیر فرمان خود از اقتدار فراوانی برخوردار بودند. این اقتدار بر چند اصل استوار بود: اول آن که رؤسا در حکومت ایالتی ذی‌نفوذ بودند. غالباً سمت «نایب‌الحکومه شهر با مسئولیت جمع‌آوری مالیات از کشاورزان را هم برعهده داشتند. ثانیاً اینکه از طریق اتفاق با علما منصب قضاوت را هم اداره می‌کردند. بسیاری از منازعات محله‌ها [illegible]

می‌گردید و به حکومت ایالتی ارجاع نمی‌شد. حکمران ایالت فقط به نزاعهای سکنه محله‌ها و حالات مرگ ناشی از درگیری دسته‌ها رسیدگی می‌کرد. گاهی یک روحانی رئیس ناحیه می‌شد. همانطور که درمورد آقا شیخ‌محمد طاهر اتفاق افتاد. وی رئیس ناحیه قلعه «دزفول» و در همان حال مجتهد شهر نیز بود. در شوشتر دستگاه مذهبی بیش از اینکه حالتی ممتاز و جدا از مردم داشته باشد، ریشه‌های عمیقی در میان مردم داشت. یکی از صاحب‌منصبان دولتی که در سال ۱۸۹۱/۱۸۹۰ـ در ایالت اقامت داشت. تعداد سادات را نصف سکنه شهر شوشتر دانسته، وجود این تعداد بزرگ سادات موجبی برای تعصب مذهبی می‌شد. در سال ۱۳۰۶/۱۸۸۹ـ قمری ـ هنگامی که برادران «لینچ» یک نماینده دائمی برای اقامت در شوشتر فرستادند، سادات با ایشان به‌عنوان نجس (ناپاک) رفتار کردند و گفته می‌شد که حتی از لحاظ تهیه آب خوردن هم در مضیقه بود.»

«از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۸ هجری حسینقلی‌خان «نظام السلطنه» مافی، حاکم خوزستان بود. این شخص از معدود والیان دوره قاجاریه است که به خود زحمت آمدن به خوزستان داد و آبادی و عمران این سرزمین تا آنجا که توانست کوشید و نام نیکی از خود بیادگار گذاشت. در سال ۱۳۰۹ هجری حاکم خوزستان حاج غلامرضا آصف‌الدوله شاهسون (شهاب‌الملک) بود. نظام‌السلطنه مافی، بار دیگر دو سال از سال ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۳ هجری حاکم خوزستان شد. در این سال جاری مقام خود را به میرزا احمدخان (علاءالدوله) از درباریان متکبر و مغرور قاجار داد. چون در آن زمان ناراحتی‌هایی در شوشتر بورز نموده بود، «واقعه تان‌فیلد»[۳۷] و علاءالدوله می‌خواست ضرب شصت و شدت عمل نشان دهد و حتی قصد به توپ بستن شهر شوشتر را داشت اما مقاومت مردم نقشه او را عقیم ساخته و پس از مدت کوتاهی با ناکامی ناچار به ترک خوزستان شد.[۳۸]»

و اما شهر دزفول به‌علت گستردگی بیشتر به هشت محله یا بخش تقسیم می‌شد، که چهار محلهٔ آن زیر نظر «حاجی رشیدخان» و دو بخش تحت ریاست «محمدتقی خان بختیاری» و یکی هم در اختیار «مصطفی‌خان» و آخری نیز متعلق به «آکریم» است. خوانین دزفول معمولاً غیربومی و هریک می‌توانند تعداد کمی مرد مسلح بسیج کنند. هرکدام در محلهٔ خود از اختیارات تامحدود برخوردار هستند. ایشان

همیشه با هم اختلاف دارند و بطور دائم هر روز آرامش شهر را بهم می‌زنند. چرا که این خانمها بومی و محلی نیستند، بلکه تحمیلی هستند: «کوهستان‌نشین‌های کوچزو» که با قوه قهریه بر سرنوشت و مقدرات مردم شهرنشین دزفول و شوشتر مسلط شده‌اند. حاکمان شهرهای دزفول و شوشتر در این دوره از چهار حالت خارج نیستند: ۱ـ خانمهای کوچک بختیاری، ۲ـ شیوخ عرب «آل کثیر» ۳ـ کلانترها (نمایندگان و مشاورین خانمها) ۴ـ حاکمان دولت مرکزی.

«بازار دزفول از شوشتر کوچکتر است. تجار و بازرگانان عمدتاً کالاهای خود را در خانه‌ها یا کاروانسراها به مشتریان عرضه می‌نمایند. سکنه شهر درحدود پانزده هزار تن تخمین زده می‌شود.

سیّد، مُلا و مجتهد در اینجا نیز مانند شوشتر از نفوذ فوق‌العاده‌ای برخوردارند. این طبقه سنتی نیز به سهم خود در ایجاد اختلاف طایفه‌ای و اغتشاشات محلی شرکت فعال دارند. روزانه تعدادی از سکنه شهر دزفول و شوشتر به مناطق اعراب «بنولام»، «بنوکعب» و بصره مهاجرت می‌کنند. اهالی این دو شهر

روبه‌روی بندر ناصری در کرانه سمت راست رود بندر امانیه قرار داشت که ابتدای جادهٔ کاروان رود حویزه بود. با احداث جادهٔ «لینچ» بختیاری (اهواز ـ اصفهان) در سال ۱۹۰۰ این شهر مستقیماً به بازارهای ایالت مرکزی ایران متصل شد.

به‌شدت در زیر فشار و ستم خوانین واپسگرای محلی و تحمیلی و همچنین حکام مستبد دولتی همچون: معتمدالدوله اخته قرار دارند.[۳۹]»

دزفول که در گوشهٔ شمالی خوزستان قرار دارد، چون مرکز توزیعی برای مناطق خود و مناطق وسیعی از لرستان عمل می‌کرد. قبایل لُر که زمستان را در منطقه دزفول می‌گذراندند، عادت داشتند که مازاد پشم خود را به بازرگانان دزفولی بفروشند. پشم مذکور از آنجا به‌وسیله کاروانها به «کوت‌العمار» در عراق (عثمانی) و سپس از طریق دجله به بصره انتقال می‌یافت و راهی هند می‌شد. صنعت نیل خوزستان در دزفول متمرکز بود. تعداد کارگاههای صنعت نیل دزفول در ۱۲۹۸/۱۸۸۱ هجری ـ به ۲۰۰ واحد می‌رسید و محصول سالیانه

آنها ۷۰۰ تا ۸۰۰ـ خروار برآورد می‌شد. رنگ بدست آمده اکثراً به شمال ایران صادر می‌گردید.[۴۰]»

«حاج عبدالغفار نجم‌الملک» در سفری که در دورهٔ ناصرالدینشاه در سال ۱۲۹۹ هجری در یک مأموریت سیاسی از جانب ناصرالدینشاه به خوزستان آمده، درمورد بافت شهری و ساختار اقتصادی و اجتماعی مردم دزفول می‌نویسد «عمارات آنجا آجریست خانه‌ها همه ایوان و سرداب عمیق تا بیست زرع که شیادان گویند زمینش سنگ است و ریگ بهم پیوسته و خشک، کوچه‌ها تنگ و معوج و کثیف، مبالها در کوچه‌ها جاریست و از شدت گرما و آلودگیها چشم مردمش همه شکسته (لوچ) است و لاغرند و زردرنگ و مردها لُنگ بر سر می‌پیچند مثل: عمامه. صنعت نیل‌سازی در آنجا رواج دارد. ده باب حمام مردانه دارد و ده باب حمام زنانه، مسجد بزرگ جامع و مساجد کوچک بسیار، تکیه و مدرسه ندارد. جمعیت دزفول قریب چهل هزار نفر است.

دزفول بازار معتبری ندارد. میدانی دارد که همه معاملات در آنجا می‌شود.[۴۱]»

سازمان مالی خوزستان

(۱۸۷۸ـ۱۸۹۰): «حکمرانان کل ایالات سالانه منصوب می‌شدند و منصب آنان معمولاً از طریق «فروش مقام» پر می‌شد: در هر عید یا پیش از آن، آنهایی که در پی انتصاب به‌عنوان حاکم کل ایالت بودند می‌بایست هدیه‌ای نقدی معروف به پیشکش به شاه تقدیم کنند. هر ایالت یک «پیشکش» داشت. همانند: حاج محمدعلی بهبهانی، وکیل التجار دورهٔ «شیخ خزعل» در استان خوزستان که با آن هدیه نقدی همراه بود. منصب به کسی داده می‌شد که حداکثر پیشکش را پیشنهاد کرده باشد. این روند را می توان با «مزایده» و قرارداد از طریق مزایده مقایسه کرد. هدف قرارداد گرفتن حق جمع‌آوری درآمد یک ایالت بخصوص بود. گروههای مختلف علاقمند پیشنهاد مالی خود را تقدیم می‌کردند. و بالاترین

پیشنهاد را شاه به‌عنوان برنده می‌پذیرفت. قرارداد با فرمانی از طرف شاه به صحه می‌رسید و خلعتی به پیشنهاددهنده، نامزد حکمرانی کل داده می‌شد. سپس جزئیات دقیق قرارداد در کتابچهٔ دستورالعمل تنظیم می‌گردید و به حکمرانان داده می‌شد. نظام مالی خوزستان و نحوهٔ وصول مالیات در دههٔ ۱۸۸۰ـ سهمیه مالی ایالت خوزستان: یعنی مبلغ برآورد شده، مالیات حدود ۱۵۰ هزار تومان بود. مسئولیت مستقیم پرداخت این مبلغ به‌عهدهٔ حکمران کل ایالت بود. از آنجا که حکمران کل مقام خود را خریده بود، مهمترین هدفش این بود که از پول خود سود ببرد. این پول باید از طریق اجاره دادن مالیات مناطق مختلف ایالت که هفت منطقه بود به اعیان آن منطقه فراهم می‌شد.[۴۲]»

چگونگی دریافت مالیات در محدودهٔ سیاسی «شیخ خزعل» ـ «گرفتن مالیات از محصولات کشاورزی بصورت نقدی و جنسی بوده و مبلغ مالیات بر مبنای اجاره بها و یا مقدار محصول سالانه و یا از رؤسای عشایر یکجا دریافت می‌شد. مالیات دیگری نیز از مردم گرفته می‌شد: ازجمله، از تجار و بازاریان و پیشه‌وران و حتی صاحبان معادن نمک و کشتارگاهها و باربریها نیز مالیات اخذ می‌شد. مهمترین درآمد «شیخ خزعل» گرفتن عوارض گمرکی از بندرگاه خرمشهر بوده، همچنین سه کشتی تجارتی بزرگ شیخ خزعل بنامهای: کارون، ایران و مظو و چندین قایق و لینچ کوچک در شط‌العرب (اروند رود) و خلیج فارس در حال تردد بودند که محموله‌های خود را در بندر خرمشهر تخلیه و یا بارگیری می‌کردند. کل درآمد سالیانه بندر خرمشهر در دوره زمامداری شیخ خزعل به چهل هزار پوند استرلینگ می‌رسید.

منبع دیگر درآمد شیخ خزعل از بابت رفت و آمد کشتیهای تجاری در رودخانه کارون و عبور خطوط لوله‌ای نفت خوزستان از مسجد سلیمان به پالایشگاه بزرگ آبادان که سالانه درحدود ۶۵۰ پوند از بابت حق ترانزیت و اجاره بهای پالایشگاه و حق حفظ و حراست دریافت می‌کرد: که بعنوان یک منبع درآمد محسوب می‌شد[۴۳]. جمعیت خوزستان ـ «تعداد نفوس ایالت خوزستان در دورهٔ شیخ خزعل به‌رغم شکاف در اطلاعات موجود سه گرایش گسترده به‌صورتی آشکار قابل تشخیص است. نخست جمعیت ایالت از حدود ۲۰۰/۰۰۰ نفر در سال ۱۸۹۰ به ۴۰۰/۰۰۰ نفر در سال ۱۹۱۶ افزایش یافت و تا سال ۱۹۲۵ ثابت ماند.

این افزایش عمدتاً درنتیجه مهاجرت صورت گرفت. زیرا به یک اعتبار جمعیت تابعی از تجارت بود. رشد جمعیت بیشتر در شهرهائی جلب توجه می‌کرد که در مسیر تجاری قرار داشتند. مثلاً خرمشهر در سال ۱۸۸۴ میلادی ۲۰۰۰ نفر و در سال ۱۹۱۴ به ۱۲۰۰۰ نفر و در سال ۱۹۲۵ به ۵۰۰۰۰ نفر رسید.

اما بیشترین رشد جمعیت در اهواز مرکز سوق‌الجیشی خط تجاری کارون صورت گرفت. به‌واسطه یک رشته شیب موازی در طول رود، کشتیها ناگزیر بودند که بار خود را در کرانهٔ سمت چپ رود در بندر ناصری تخلیه کنند. کالا سپس با تراموای اسبی به اهواز اصلی که سه کیلومتر بالاتر بود حمل می‌شد. تا از آنجا به شوشتر بارگیری شود.

روبه‌روی بندر ناصری در کرانه سمت راست رود بندر امانیه قرار داشت که ابتدای جادهٔ کاروان رود حویزه بود. با احداث جادهٔ «لینچ» بختیاری (اهواز ـ اصفهان) در سال ۱۹۰۰ این شهر مستقیماً به بازارهای ایالت مرکزی ایران متصل شد. به یک اعتبار اهواز جای خود را به بندری برای ایالت‌های مرکزی دور از دریا داد. ازاین‌رو جمعیت اهواز رو به افزایش گذاشت.[۴۴]»

«توسعه اهواز همپای گسترش تجارت ادامه یافت. این شهر از سال ۱۸۹۶ به مرکز جهت تجارت گندم ایالت تبدیل شد. عوامل یادشده باعث مهاجرت هرچه بیشتر سایر مناطق به‌ویژه از شوشتر و دزفول به اهواز گردید، و تجار بسیاری این دو شهر کهن را برای سکونت در شهر جدید ترک کردند.[۴۵]»

با رقابت شدید سیاسی و اقتصادی کشورهای اروپائی ازجمله: انگلستان، آلمان، روسیه، فرانسه و... جنگ جهانی اول (۱۹۱۸ـ۱۹۱۴) آغاز شد. دولت مرکزی ایران بی‌طرفی خود را در این جنگ اعلام نمود اما روحانیون سُنی و شیعی و در رأس آنها «سیدکاظم یزدی» (ره) برعلیه اتفاق مثلث (بریتانیا، روسیه، فرانسه) اعلان جهاد داد. مردم خوزستان در صف مقدم مجاهدین قرار گرفتند و به منافع اقتصادی (نفتی) انگلستان در منطقه صدمات فراوانی وارد کردند و تا حدی از پیشروی سریع نیروهای انگلیسی به داخل عراق جلوگیری نمودند و نام نیکی در راه دفاع از آرمانهای ملی و تمامیت ارضی از خود بجای گذاشتند.

پس از روی کارآمدن حکومت پهلوی اول (۱۳۰۴ شمسی) و سقوط حکومت محلی «شیخ خزعل» در خوزستان با ایجاد امنیت نسبی، به مرور زمان پروژه‌های عمرانی با کمک بریتانیا در زمینه صنعت نفت

Ahwaz Archive

ایجاد گردید و جهت ورود و صدور کالا از بنادر بزرگ و استراتژیک خوزستان همچون: بندر آبادان، خرمشهر و بندر شاهپور (بندر امام) به توسعه باراندازها و گسترش اسکله‌ها افزوده شد و جهت سرعت عمل در حمل‌ونقل کالا خط آهن سراسری به بندر شاهپور وصل شد و بدینترتیب خوزستان از راه زمین و دریا به اکثر استانهای کشور و جهان پیوست. اما حکومت دست‌نشاندهٔ پهلوی هرگز به آزادیهای فردی و اجتماعی توجه نداشته و علاوه بر ایجاد اختناق و مبارزه با فرهنگ سنتی مردم از تشکیل گروهها و احزاب سیاسی جلوگیری می‌کرد.

با شروع جنگ دوم جهانی (۱۹۴۵ـ۱۹۳۹) حکومت وابسته و دیکتاتوری رضاشاه ساقط شد و با آغاز زمامداری محمدرضا شاه در سال ۱۳۲۰ شمسی، اختناق سیاسی باوج خود رسید. لیکن مردم خوزستان (گهوارهٔ تمدن ایران‌زمین) با توجه به سابقهٔ تاریخی و نفوذ فرهنگ جوامع پیشرفته در بین اقشار جامعه، بالاخص قشر زحمتکش و مولد و با استفاده از شرایط مناسب به تشکیل احزاب سیاسی محلی ازجمله: «حزب ارادهٔ ملی» به سرپرستی دکتر علوی در مورخه ۱۳۲۴/۲/۲ شمسی در اهواز تشکیل شد. همچنین «حزب عشایری سوسنگرد» به سرپرستی «شیخ لفته طائی»[46] در سال ۱۳۲۵ و «حزب سعادت» خرمشهر به سرپرستی تعدادی از تحصیلکرده‌های محلی در سال ۱۳۲۵ شمسی/۱۹۴۶ میلادی و گشایش شعباتی از احزاب فعال کشور در شهرهای صنعتی ازجمله جبههٔ ملی، حزب توده و... که در فاصلهٔ سالهای ۱۳۳۲ـ۱۳۲۵ فعالیت چشمگیری در خوزستان داشتند و توانستند هزارها نفر از کارکنان صنعت نفت را در اعتصابات عمومی شرکت دهند که از نتایج مهم این اعتصابات، ملی کردن نفت بودکه بدست توانای کارکنان صنعت نفت خوزستان انجام گرفت.

پس از کودتای آمریکائی ـ انگلیسی (۲۸ مرداد/۱۳۳۲) سیاست سرکوب شاه باعث شد که احزاب سیاسی مردمی منحل شود و دوباره حکومت فردی و استبدادی مطلقه در سطح کشور و بالاخص در استان خوزستان که در دوران معاصر از حیث فرهنگ و تمدن همچون گذشته نگین ایران‌زمین بود به‌شدت اجرا گردید. اما بیداری افکار عمومی و چراغ سبز آمریکا، شاه را به گشایش روزنهٔ اصلاحات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی واداشت.

نتیجهٔ اصلاحات شاه (انقلاب سفید ۶ بهمن ۱۳۴۱) منجر به مهاجرت هرچه بیشتر کشاورزان به شهرها و پائین آمدن میزان تولید محصولات کشاورزی، ایجاد تورم، بیکاری و فساد اجتماعی گردید. بدنبال چنین اوضاع و احوالی نارضایتی پنهان مردم آشکار شد. بالاخص شهروندان خوزستانی که در شعله‌ور ساختن جرقهٔ انقلاب پیشتاز بوده و سهم بسزائی در پیروزی آن داشتند. از اهم آنها: آتش‌سوزی سینما رکس آبادان در ۲۸ مرداد ۱۳۵۷، چهارشنبه سیاه اهواز و اعتصابات کارکنان صنعت نفت که ضربهٔ کاری را به رژیم سرسپردهٔ پهلوی زدند. با پیروزی انقلاب در طلیعهٔ ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به رهبری امام خمینی (ره) و بن‌دنبال آن آغاز جنگ تحمیلی در شهریور ۱۳۵۹ و دفاع سرسختانه مردم خوزستان در طی هشت سال دفاع مقدس و تقدیم بیش از ۱۶ هزار شهید و هزارها جانباز و مجروح، بنا به گفته امام راحل «مردم خوزستان دین خود را به انقلاب ادا کردند.» اما برخلاف انتظار بر اثر بی‌توجهی مسئولان امور سالهای بعد از جنگ، خوزستان با درهای باز بصورت کوچه بن‌بست درآمده و همگام با سایر مناطق کشور پیشرفت ننموده لذا جا دارد که دولتمردان استان بیش از پیش مردم خوزستان و فداکاریهای آنها را در طول تاریخ پنجهزارساله دریابند و نسبت به این مردم مخلص، با ایمان و وفادار توجه بیشتری مبذول دارند شتا همچون گذشته تمدن‌ساز ایران و جهان باشند.

نتیجه: خوزستان گهوارهٔ تمدن ایران‌زمین، در طی پنجهزار سال فرهنگ‌سازی و تمدن‌سازی خود بالاخص در دورهٔ عیلامیان که با یکجانشینی خود توانستند زمین را با روش آبیاری مدرن بکارند و با اختراع خط عیلامی توانستند تولید بازرگانی خود را گسترش دهند و معبد پنج طبقه‌ای چغازنبیل (زیگورات) را در نزدیکی شوش برپا کنند که در نوع خود بی‌نظیر است. عیلام علاوه بر فرهنگ‌سازی دیگران خود نیز از تمدن دیگران بالاخص تمدن بین‌النهرین متأثر بود. شوش پایتخت عیلام نقش کلیدی در فرهنگ‌سازی و تمدن داشته و مرکز تجارت به‌شمار می‌رفت. اما عیلام متمدن با یورش آشوریان ویران شد. با استیلای هخامنشیان مهاجر از آسیای میانه «وئج» بر خوزستان و انتخاب شوش بعنوان پایتخت زمستانی و احداث جادهٔ شاهی که از شوش می‌گذشت دوباره خوزستان (عیلام) عظمت سابق خود را بازیافت. اما با سقوط هخامنشیان توسط اسکندر مقدونی (ذوالقرنین) خوزستان جزو متصرفات یونانیان گشت که با استیلای اشکانیان و سپس ساسانیان بر خوزستان این سرزمین رونقی دوباره یافت. اما این‌بار همچون دورهٔ هخامنشیان فرهنگ و تمدن التقاطی بوده و نه ساخته و پرداخته خوزستانیها چرا که هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان در طی دوازده قرن حکومت در خوزستان فرهنگ‌ساز و تمدن‌ساز نبودند. بلکه بیشتر به جهان‌گشایی می‌پرداختند و فرهنگ و تمدن دیگران را به وسیله ملل مغلوب می‌گرفتند (التقاطی) ازجمله: خط، زبان، شهرک، ابنیه و مراکز علمی با آمدن اسلام خوزستان حیاتي دوباره یافت. در این دوره استعداد و نبوغ خوزستانی‌ها چون گذشته دور شکوفا شد. علما، نویسندگان، هنرمندان گوناگون در آن ظاهر شدند که نه تنها به خوزستان بلکه به ایران و جهان خدمت نمودند. در دوران معاصر بالاخص با کشف نفت و ورد خارجیان به این خطه زرخیر و توسعه دادوستد مردم خوزستان در تشکلهای منسجم در بیشتر نهضتهای ملی شریک و سهیم بودند و در انتقال فرهنگ و تمدن جدید به سایر مناطق ایران نقش بسزائی داشتند.

*** منابع و یادداشت‌ها:**

۱ـ محمدابراهیم جناتی ـ «نقش گفت‌وگوی بین ادیان در گفتگوی تمدن‌ها» (تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی ۱۳۷۷)، صص ۱۷۱ـ۱۷۰

۲ـ «فصلنامه مطالعات ملی» شماره (۷)ـ بهار ۸۰ـ ص (۱۴)

۳ـ «غلامعلی خوشرو، گفتگوی تمدنی چیست؟» ص ۱۰۵

۴ـ «منوچهر آشتیانی: چیستی گفت‌وگوی تمدن‌ها» ص ۷۳

۵ـ فردیک.م.پارنارد «نظریه‌های فرهنگ و تمدن در عصر جدید» ترجمه: محمدسعید حنایی کاشانی ـ نامه ـ فرهنگ. ش ۱۵ـ۱۴، صص ۷۹ـ۷۸

۷ـ همان ـ صص ۸۰ـ۷۹

۸ـ محمدباقر حشمت‌زاده: «چشم‌انداز آینده فرهنگ و تمدن» صص ۲۸۱ـ۲۸۰

۹ـ حسن امین: «حقوق بشر و گفت‌وگوی تمدن‌ها» صص ۲۳۶ـ۲۳۵

۱۰ـ دکتر عزت‌الله نگهبان: «حفاری هفت تپه ـ دشت خوزستان» ص ۲۲

۱۱ـ «سرپرستی سایکس: «تاریخ ایران» ج ۱: ۶۲»، «احمدحسن الزیات: «تاریخ الادب العربی» ص (۶) و «محمدعلی امام شوشتری: «تاریخ جغرافیائی خوزستان» ج ۱: ۷۹»، بنوسام: «عیلام، آشور، ارفکشاد، لود، ارم»

۱۲ـ هاکس آمریکائی: «قاموس کتاب مقدس» صص ۶۸ـ۱۷

۱۳ـ دکتر عزت‌الله نگهبان: «پیشین» ص ۳۲

۱۴ـ یافثی ـ «یافث: سومین فرزند حضرت «نوح» و پس از سام و حام می‌باشد.»

۱۵ـ ردیف (۱۰)ـ ص ۲۶

۱۶ـ تعدادی از محققین روسی: «تاریخ جهان باستان» ترجمه: محمدباقر مؤمنی، صادق انصاری ـ ج ۱: ۲۶۲

۱۷ـ عزت‌الله نوذری: «سهم ایران در تمدن بشری» (فصلنامه مطالعات ملی ـ سال دوم ـ شماره (۷) بهار ۸۰ـ ص ۱۴۴

۱۸ـ ردیف (۲)ـ صص ۱۴۵ـ۱۴۴

۱۹ـ «ایرج افشار سیستانی: «تاریخ خوزستان و تمدن دیرینه آن» ج ۱: ۱۶۹

۲۰ـ در حفریات «چغارمیش» خوزستان طی فصل چهارم حفاری نزدیک به ۲۵۰ هزار تکه سفال لب واریخته به‌دست آمد. به‌نقل از: فصلنامه مطالعات ملی ـ شماره (۷)ـ بهار ۸۰ـ ص ۳۳.

۲۱ـ ناصر پورپیرار: «دوازده قرن سکوت» ص ۲۱۸ـ ۸۲ـ ۸۱.

۲۲ـ ردیف (۱۶)ـ ج ۱: ۲۵۴

۲۳ـ تعدادی از محققین روسی: «تاریخ ایران» ترجمه: کریم کشاورز ـ صص ۱۹ـ۱۸

۲۴ـ مرتضی راوندی: «تاریخ اجتماعی ایران» ج ۱: ۳۸۳

۲۵ـ ردیف (۱۹) ص ۱۸۵ تا ۱۸۷

۲۶ـ دکتر محمدجواد مشکور: «تاریخ ایران‌زمین ـ از روزگار باستان تا عصر حاضر» ص ۴۶.

۲۷ـ مهدی قرخلو «حوزه جغرافیایی تمدن ایرانی» به‌نقل از فصلنامه مطالعات ملی ـ شماره (۷) ص ۱۰۲

۲۸ـ «ردیفهای (۱۶)، ج ۱: ۲۶۲ـ و (۲۴)، ج ۱: ۳۳ـ ۳۲» و «خلقیات ما ایرانیان ـ نوشته محمدعلی جمال‌زاده ص ۹۳»

۲۹ـ ردیف (۲۴)، ج ۱: ۴۱۳ـ ۴۷۰

۳۰ـ عبدالله الجویبراوی «تاریخ میسان و عشایر العماره» ص ۵۵ـ ۲۵ و هفته‌نامه «رأی ملت» شماره (۹)، مورخه: مرداد/۱۳۸۰ـ صص ۱۰ـ۹

۳۱ـ «شهر آمِد» ـ «شهر آمِد در ترکیه و بر ساحل رودخانه دجله قرار داشته و جمعیت آن درحدود ۴۳۲ هزار نفر بوده، توسط «عباس‌بن غنم» در سال ۶۴۰ میلادی فتح شد و سپس عثمانی‌ها در سال ۱۵۱۵ میلادی آن را فتح کردند. این شهر در تجارت حریر، پنبه و پوست شهرت دارد.» (منجد الاعلام ـ ص ۲۹۳)، «این شهر در شمال بین‌النهرین مدت مدیدی نیز در محاصره» قبادبن فیروز ساسانی ولشکریانش بود. پس از تسخیر بدست قباد (۵۰۵ـم) لشکریانش مدت سه روز مشغول غارت شهر بودند. سپس غنایم به‌وسیله قایقها از طریق دجله به مداین (تیسفون) حمل شد. تا به خزانه انتقال یابد بعد در سال ۵۰۶ میلادی قرارداد صلح بسته شد.» به نقل از کتاب: «تاریخ ایران» ـ از دوره باستان تا پایان سدهٔ هیجدهم ـ تعدادی از مؤلفین روسی ـ ترجمه: کریم کشاورز ـ ص ۱۰۲ـ۱۰۱».

۳۲ـ «شهر میافارقین» ـ «میافارقین مرکز استان دیار بکر بین‌الجزیره (جنوب ترکیه) وارمنستان ترکیه قرار گرفته. نام قدیمی آن به رومی «مارتیرو پولیس» و سپس با جمع‌آوری مسیحیون در آن شهر توسط پادشاهان فارس ـ (شاپور اول و دوم و قباد) به‌نام شهر «شهدا» نامیده شد.» (منجدالاعلام ـ ص ۶۹۷).

۳۳ـ استان دیار بکر ـ «این استان در جنوب ترکیه فعلی و شمال سوریه قدیم است و شهرهای بزرگ «آمِد» و «میافارقین» در آن قرار دارند. اسرای رومی که توسط: شاپور اول و دوم از آن دیار آوردند از مُناطق مسکونی «بکرین وائل» و سامی نژاد (آرامی) و از اعراب مهاجر «شبه‌جزیرة العرب» می‌باشند که شاپور اول (۲۶۰ـم) و شاپور دوم (۳۹۰ـم) آنها را پس از اسارت در شهرهای: شوش، شوشتر و جندیشاپور (دزفول) در استان خوزستان اسکان دادند.» (ایران از آغاز تا اسلام ـ نوشته: گیرشمن، ترجمه: محمد معین ـ ص ۳۵۰).

۳۴ـ دکتر ضیاء صدر ـ «کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان ـ ص ۳۸»

۳۵ـ احمد کسروی «زندگانی من» ص ۱۹۸ و هنری لایارد: «سیری در قلمرو بختیاری و عشایر بومی خوزستان» ترجمه: سهراب امیری ص ۱۱۸.

۳۶ـ نسطوریان ـ «اسیران رومی (نسطوریان) دو قوم کلدانی (نصرانی) و آسوری (نسطوری) خود را منسوب به بال (کلده) و آسوریا «آشور» باستانی می‌کنند. دین آنها از شاخه مسیحیت شرقی است. درواقع خود از بقایای اقوام آرامی (سوریه) هستند.» (دکتر ضیاء صدر ـ کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان ـ ص ۲۹).

۳۷ـ ردیف (۲۱) صص ۴۵ـ۴۴

۳۸ـ دکتر محمدجواد مشکور ـ «ایران در عهد باستان» ص ۴۷۳ـ۴۷۱

۳۹ـ ردیف (۳۳) ص ۱۵۶

۴۰ـ سخنرانی: آیتا... العظمی سیدعلی خامنه‌ای ـ در استادیوم تختی اهواز ـ اسفند ۷۵

۴۱ـ «فصلنامه مطالعات ملی» ردیف (۱۷)ـ ص ۹۹ و... علی الطائي ـ عرب خائن نیست.» و تاریخ طبری، تاریخ ابن خلکان و تاریخ خوزستان ـ از دورهٔ افشاریه تا معاصر ص ۱۹۳ ـ نوشته: موسی سیادت.

۴۲ـ هفته‌نامه نور خوزستان شماره (۳۴۹ و ۳۵۰) مورخه، اردیبهشت ۸۰ـ ص ۶ـ۴ـ نوشته مقاله: «فتح‌الله زندیه» و ردیف (۱۷)ـ ص ۱۴۵».

Ahwaz Archive

بريد الفن والادب

١ـ **الاخ جابر عاشور بريهي**، يسأل حول ماجاءَ في مقال الاخ ياسين بجاري عن الهجرة إلىٰ ايران و اشتقاق اللغات، فنرجومن الاخ ياسين أن يجيب بما يراه موافقاً.

٢ـ **الاخ ناصر عبيات من الحميديّه** وصلتنا أشعارک سوف ننظر فيها للنشر و شكراً.

٣ـ **الاخت فريده جلالی**، الشعر العربي الفصيح يحتاج إلىٰ مطالعه في الشعر العربي القديم و يحتاج إلى الاطلاع في الصرف والنّحو، تابعي ذلک و شكراً.

٤ـ **الاخ الأديب «ابوميعاد الكناني»** كاتب سرحّية «عروس الجنّة» عتبک مقبول فإنّ كثرة المقالات لاتسمح لنا بنشر كلِّ مايصل الينا، نعدک بنشر ما هو مناسبٌ من كتاباتک و نهنئک على نجاحِک في تقديم ماتكتبُه لاسيما فی المسرح.

٥ـ **الاخت ام والدة سيدمحمد امين الهاشمي**، نشكرک على مقالک (الثورة الامام الحسين (ع) و بطلة كربلاء)، المقال يحتوي من الإشاره اليها: أولاً: اللغة الفصحي فيه تحتاج إلىٰ ضبطِ الصرف والنحو: ثانياً تتخلل المقال أبيات شعبيه و هذا لايوافق نهج اللغة الفصحىٰ امّا عن وزن المطلع الذى أرسلته لنا و هو:

سارت ابحكم الله النزل بآيات قرآنه

راياته على الباطل ليلح دايم

العصيانه الشطر الاول فيه وزنٌ قريبٌ من وزن الخفيف، امّا الشطر الثاني لا وزن لَهُ و هو يختلف عن الشطر الاوّل. تابعي دروس في مقدمات الشعر و شكراً.

٦ـ **الاخ العزيز توفيق فلاحيّة**، قصتک التى أرسلتها للصحيفة، لم تنضج بعد و هى الآن أقربُ للمقال، او الحكاية نرجولک التوفيق يا توفيقنا العزيز.

٧ـ **الاخ الاديب عمران العبادي المحترم**، ملاحظاتک حَولَ مقال الاخ جميل ثامريون مستدلٌ جدّاً و نحاول نشره إن‌شاءالله تعالىٰ.

٨ـ **الاخ الشاعر مراد سواری**، نشكرک على مشاعرک تجاه صوت الشعب، سننشر لکَ شعرک ان شاءا...

٩ـ **الاخ ناصر ساکی من الحويزة**، قصيدتک «شيمة الناعور»، فيها معانى و تصاوير شعريه جميله لكنّها للاسفِ فاقده الوزن المتحدّ، تابع دروس فى مقدماتِ الشعر و نرجولک التوفيق.

١٠ـ **الاخ الشاعر الشاب مولى حسن چباک داغری**، موالک جميل و هذا ابوذيته:

اسباع النّايمه يا وكت يوعان

انياب اتريد تاكل لحم يوعان

ذچر الوطن وللّه كلف يوعان

الارض ترجه امن اهاليها الحّمية

١١ـ **الاخ الشاعر روح‌الله عمران العبادي**، اشعارک والهوسات جميله وصلت سننشرها إن‌شاءالله تعالى.

١٢ـ **الاخ على عبدالكريم الصوفى**ـ الدورق ـ نشكر مشاعرک تجاه صحيفتک و نرجولک التوفيق.

١٣ـ **الفن والادب:** فيما لايخفى على الجميع، أنَّ ساحةَ الشعر العربي الفصيح، تدعُوْ الشعراء الذين لهم فى هذا المجال، باعٌ ليسدّوا هذا الفراغ الواسع، و لهذا كنا و مانزال نهيب بالاعزاء الذين واصلونا ببعض القصائد والمقطوعات، ثم قطعوا علينا تلک الزخّات، و هذا هو سرّ دعوتنا لبعض الشعراءِ والشاعرات. فى بريد الفن والادب، مع وافر تحياتنا لكل أدبائنا. كما نتقدم بالاعتذار لمن لم نستطع نشر اعمالهم او لم نوفق بالاتصال معهم عبر بريد الفن والادب.

١٤ـ نرجو من الاخوة والاخوات الشعراءَ الاعزاء الآتيه اسماؤُهم الشريفه أن يكتبوا قصائدهم على الاوراق بخطّ واضحٍ، و أن يرسلوها إلى الصحيفة، لأن إرسال الشعر عبر الهاتف قد يسبب بعض الاخطاءِ، لاسيما إذاكان اكثر من بيتين و شكراً.

الاخ الشاعر حمد زرگانى من قريه كنعان، الاخ ابوشهاب الموسوي من عبادان، الاخ جوّاد مسعوديان، الاخ ابراهيم عفراوي من الحميديه. الاخ [illegible]

هادى رزاق عساكره من شادگان، الاخت مديحه الزبيدى من آبادان (و اسم قصيدتها امروابينه) و الاخ عبدالرحيم الخزاعي.

١٥ـ **الاخ الشاعر سيدسعيد الشَبرى**، قصيدتک «النهوة» التى أرسلتهاللمشاركة فى جائزة البحر الشعريّة وصلت و قد أدرجت ضمن قصائد الجائزة و شكراً.

١٦ـ **الاخ الشاعر لطيف على عمورى** لدينا منک بعض القصائد و مالديک أفضل منها، فارسلها لنا و شكراً.

١٧ـ **الاخت الشاعرة سارا حاتمى**، واصلى حفظ الشعر بانواعه الفصيح والشعبي والقديم والحديث و اقرأي دواوين الشعر كي تقوىٰ لغتک الشعريه و خيالک الشعرى، بارک الله فيكنَّ يا أخواتنا الماجدات.

١٨ـ **الاخ الشاعر ناجى عبدالصمد هلالى**، قصيدتک «خل نجي انحُاسب انفسنه» سوف تنشر فى القريب العاجل إن‌شاءالله.

١٩ـ **الاخ الشاعر محسن سلمان السعيدى**، قصيدتک «لاتندل درب» وصلت إلى الصحيفة و سننشرها إن‌شاءالله.

٢٠ـ **ترقبوا فى العدد القادم:**

اولاً المقالات: ١ـ مقال «قومٌ تباهوا بلغتهم» للاستاذ الدكتور على موالى زاده ٢ـ مقال «أنا و ندوة الشعر» للاخ راضي طالب الهاشمى

ثانياً الشعر: قصيدة «يا للاسف» للشاعر حسن عاشور ٢ـ قصيدة «تعالو انعيد ماضينه» للشاعر محمد على الخنجرى ٣ـ قصيدة «الدرة الحمراء» للشاعر عباس العباسي الطائي.

بقيه از صفحه ٤

اینجا جوان فریاد می‌کشد: ولابد پدربزرگم پدربزرگ فلانی را کشته بود، الی آخر... آخر مادر من هم تحصیل کردم که از زندگی و امید و سعادت بشر دفاع کنم نه آنکه بکشم و کشته شوم. مادر زبان فرزند را نمی‌فهمد و او را بزدل و ترسو می‌خواند تا آنکه ماجرا به طرد جوان و کشته شدنش به دست یکی از نزدیکان پایبند به سنت انتقام منجر می‌گردد. غناءالموت را خانمها بسنه حزبائی‌زاده و خدیجه بالدی و آقایان تقی آل‌بوخنفر و جمال مهنی‌زادد اجراء کردند.

نمایشنامهٔ پنجم کار گروه تئاتر عربی اهواز بود که با نام «مریم» به اجرا درآمد. در این نمایشنامه خواهر و برادری را می‌بینیم که هر دو به سن ازدواج رسیده‌اند. پسر به‌راحتی از علاقه‌مندی خودش به فلان دختر سخن می‌گوید اما ظاهراً خانوادهٔ دختر مورد علاقه شرط ازدواج را موافقت با ازدواج متقابل اعلام کرده‌اند. به‌عبارت دیگر می‌بایستی خواهر جوان نیز به همسری برادر :ختر مورد علاقه درآید. وقتی مریم به مادرش می‌گوید که فلانی را نمی‌خواهد و شخص دیگری را بر او ترجیح می‌دهد قشقرقی به راه می‌افتد و حتی مریم به دست پدرش مجروح می‌گردد. دخترک حزین از برادر جوان یاری می‌طلبد و با زبان احساس و عاطفه به او می‌فهماند که دختر نیز همچون پسر دل دارد و می‌خواهد از زندگی و جوانی خویش با طیب خاطر بهره گیرد. برادر که زبان دل را خوب می‌فهمد بتدریج از موضع تعصب و خشم به موضع تفاهم و انعطاف می‌رسد و درنهایت حتی بخاطر خواهر از اصرار بر ازدواجی که چنان شرط ظالمانه‌ای را به‌همراه دارد، دست می‌کشد. بازیگران «مریم» خانمها سعاد دغاغله و سهام دغاغله و آقایان حامد صیوانی، مهدی باجی، فهد صیوانی و محمد نگراوی بوده‌اند.

اجرای نمایشنامهٔ ششم «البحر» خود ماجرایی داشت. وقتی سالن شمارهٔ ۲ ارشاد لبریز از جمعیت شد و تماشاگران حتی راهروها را پر کردند، معلوم شد بخشی از هنرمندان دعوت شده از شهرهای دیگر به داخل سالن راه نیافته‌اند. هیاهو به قدری بود که نه خواهش مجری راه را برای هنرمندان پشت درمانده باز می‌کرد و نه وعدهٔ او برای اجرای مجدد نمایشنامه، ویژهٔ هنرمندان، مفید واقع می‌شد. تا اینکه ناگاه از پشت پردهٔ سن سروصدایی برخاست و همه با حادثه‌ای تلخ روبرو شدند. سیدرسول آل بوشوکه مدیر گروه نمایشی دانیال، کارگردان نمایش البحر و بازیگر یکی از نقشهای اصلی آن دچار حملهٔ قبلی شده و نقش زمین گشته بود. او را به بیمارستان بردند و اجرای نمایش به فردا موکول شد. آن شب انتقادهای زیادی متوجه نارسایی‌ها و کمبودها گشت و بالاخره صبح با حضور آل بوشوکه نمایش گروه دانیال خفاجیه ـ سوسنگرد ـ به‌اجرا درآمد.

ماجرای البحر داستان کشتی‌سوارانی است که از میان آنها جوانی شرط آوردن مروارید را برای ازدواج پذیرفته است اما می‌گوید: کوسه‌ها فلانی را کشتند و آن دیگری را معلول و خانه‌نشین کردند. آیا نصیب ما از دریا باید همین باشد؟ ناخدا و ملاحان سعی می‌کنند با ایجاد جو شادی و سرور، نور امید را در دل او زنده کنند. او روانهٔ قعر آب می‌شود. اما از سوی دیگر آب نوشیدنی کشتی به‌پایان می‌رسد و کشتی‌سواران ناگزیر از کشتی دیگری کمک می‌گیرند. بیش از این، کشتی بدلیل اعتماد ناخدا به «غافل» و سپردن موقت سکان به وی راه راگم کرده بود. کشتی نجاتگر نیز متأسفانه حامل ناخدایی بود که سالها پیش به ناخدای ما خیانت کرده و با سرقت مرواریدها از او جدا شده بود. ناخدا سلمان خائن بجای کمک، هم سینهٔ جوان را در آب می‌درد و مروارید را از وی می‌رباید و هم نفت فانوس کشتی را می‌ریزد و هم کشتی‌سواران را به قصد هلاک کردن تشنه و دست بسته رها می‌کند. یکی از کشتی‌سواران که توسط سلمان در آب انداخته شده بود به کشتی بازمی‌گردد و همراهانش را از قید و بند رها می‌سازد. در این میان جوان مجروح می‌میرد اما بارقهٔ هشیاری در ذهن «غافل» می‌درخشد به گونه‌ای که خطاب به ناخدای پیر و دل‌شکسته می‌گوید:

اگر فلانی را کوسه‌ها کشتند من به‌جای اویم، اگر آن دیگری را معلول و خانه‌نشین کردند من جایگزین اویم، و اگر این جوان را سلمان خائن کشت مرا به جای او بدانید. من دیگر نه غافل، بلکه عاقل خواهم بود.

ندعو الراغبين في المراسلة حول قضايا المسرح و كتابة النصوص الدرامية أن يراسلوا الأستاذ منصور مشرّف على عنوان الصحيفة: طهران ـ ص.ب ١٧٨ـ ١٤٥١٥

Ahwaz Archive

رأی ملت

ماهنامه **رأی ملت**
سال دوم
زمینه: مسائل اجتماعی
صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
حسن هاشمیان
زیر نظر: شورای نویسندگان
توزیع: سراسر کشور
شماره حساب بانکی: ۱۱۷۲ بانک صادرات
شعبه رودهن (شماره شعبه ۱۰۷۳)
تهران - صندوق پستی ۱۷۸ - ۱۴۵۱۵
فاکس و تلفن: ۴۴۱۷۹۴۴ - ۰۲۱
E-Mail: souteshaab@hotmail.com

سال دوم - شماره هفدهم، شنبه ۲۵ اسفند ماه ۱۳۸۰ - ۲۰۰ تومان

برگزاری بیاد ماندنی دومین جشنواره تئاتر عربی خوزستان در سوسنگرد

روزهای اول تا چهارم اسفند ۸۰ برای تئاتر خوزستان روزهای پرشور و بیادماندنی بود. در آن چهار روز به قول یکی از میهمانان جشنواره «هنر مردمی به زبان مردم به میان مردم رفت.»

هنرمندان عرب خوزستانی فعال در عرصهٔ تئاتر پس از برگزاری نخستین جشنوارهٔ تئاتر عربی خوزستان (المهرجان الاول للمسرح العربي في خوزستان) در فلاحیه، شادگان، دو سه سالی را در انتظار برگزاری دومین جشنواره بسر بردند، تا اینکه با موافقت و همکاری اداره کل فرهنگ و ارشاد خوزستان و فعالیت اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی دشت آزادگان، خفاجیه، سوسنگرد، میزبان جشنوارهٔ دوم گردید و گروههای تئاتر عربی خوزستانی راگردهم آورد.

طبق برنامهٔ قبلی که در شمارهٔ شانزدهم رأی ملت (صوت الشعب) نیز به چاپ رسید مراسم افتتاحیهٔ این جشنواره بعدازظهر چهارشنبه ۸۰/۱۲/۱ در تالار حافظ برگزار شد و همین تالار در بعدازظهر شنبه ۸۰/۱۲/۴ شاهد مراسم اختتامیهٔ جشنواره بود. طی این مدت، بعدازظهرها گروههای تئاتری عرب به اجرای نمایشهای خود پرداختند و صبح‌ها به جلسات آموزش و نقد و بررسی اختصاص داده شد. به‌رغم گنجایش اندک تالارهای محل اجرای نمایش‌ها (تالار حافظ و سالن شماره ۲ ارشاد) بیش از هزاروسیصدنفر به تماشای نمایشها نشستند و بخش عظیمی از علاقه‌مندان در جلسات آموزش و نقد و بررسی شرکت کردند.

گزارش دست‌اندرکاران برگزاری جشنواره حاکی است که برای شرکت در مسابقات این جشنواره جمعاً ۱۸ متن نمایشی به دبیرخانه ارسال شد که از این میان ۱۲ متن در بازخوانی تأیید گردید. در مرحلهٔ بعد هیئت بازبینی ۶ نمایشنامه را برای اجراء و شرکت در مسابقه انتخاب نمود. این شش نمایشنامه عبارت بودند از: الناس اجناس (به نویسندگی و کارگردانی سیدمحمد علی موسوی)، ریح الرماد (به نویسندگی محمدرضا مطوری و کارگردانی سیدیوسف موسوی)، عروس الجنه (به نویسندگی هادی بریسم و کارگردانی وهاب بالیده)، غناءالموت (به نویسندگی توفیق الحکیم، اقتباس عبدالزهراء درفش و کارگردانی جهانگیر حامدی)، مریم (به نویسندگی و کارگردانی محمد نگراوی) و البحر (به نویسندگی عادل کاظم حیدری و کارگردانی سیدرسول آل بوشوکه).

برای آنکه خوانندگان گرامی را به حال و هوای جشنواره ببریم، اجازه دهید قدری به تفصیل از نمایش‌ها و مراسم افتتاحیه و اختتامیه و نیز جلسات و رویدادهای جشنواره بگوییم.

در مراسم افتتاحیه که با حضور امام جمعه و تنی چند از مسؤولین شهرستان و آقای قنواتی معاونت امور هنری اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خوزستان برگزار گردید، آقای عبدالساده نیسی رئیس اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی دشت آزادگان گزارشی از فعالیت ادارهٔ خویش را برای برگزاری جشنواره ارائه نمود. همچنین حجت‌الاسلام عبیات (امام جمعه محترم شهرستان) سخنرانی مبسوطی دربارهٔ هنر و جایگاه آن در جمهوری اسلامی بیان فرمود. ایشان در فرازی از سخنان خویش گفت: کارهای هنری آنقدر عمیق و انسانی و مؤثر است که حتی کسانی را زمانی به لزوم این کارها اعتقادی نداشته‌اند و حمایتی از هنر نمی‌کرده‌اند مجذوب خودکرده و به جایگاه و تأثیر خویش معتقد ساخته است.

حجت‌الاسلام عبیات ابراز امیدواری کرد که به فرهنگ و هنر مردم عرب خوزستان توجه و خدمت بیشتری شود و از نگاه تردیدآمیز و بدبینانه به فعالیتهای فرهنگی و هنری پرهیز گردد.

دیگر سخنران این مراسم منصور مشرف نویسنده و پژوهشگر خوزستانی بود که طی سخنانی هنر را بخشی ارزنده و بالنده از فرهنگ مردم دانست و تئاتر را به‌عنوان یکی از مردمی‌ترین و مؤثرترین هنرها شایان اهتمام خواند. وی گفت: هنر تئاتر منطقه مثل هر سیستم باز و پدیدهٔ زنده‌ای به پویایی اجزاء داخلی، گسترش روابط درونی و بیرونی، تأمین، تغذیه و بازخور نیاز دارد.

مشرف اظهار داشت: آنچه که ریشه‌دار است آینده‌دار هم هست. تئاتر عربی خوزستان از زمستان ۷۲ در همین شهر آغاز بکار کرده است. حتی اگر از دیگر کوششهای پراکنده قبلی در این زمینه بگذریم باید بگوییم که سالها پیش از دولت اصلاحات، جوانان اصلاحگر و هنرمند ما راه خود را گشودند و هنر مردمی را به میان مردم بردند. مهم این است که ببینیم مسؤولان در

عرصهٔ مسؤولیت خویش چه کرده‌اند.

وی یادآور شد: شاید مسؤولان کشور در تهران نیازها و ضرورتهای فرهنگی منطقه را آنگونه که هست درنیابند و بودجهٔ لازم را اختصاص ندهند، اما مسؤولان دلسوز منطقه می‌توانند با جلب حمایت مؤسسات مختلف به تقویت فرهنگ، زبان و هنر مردم عرب خوزستان بپردازند و در هر زمینه‌ای ابتکار به خرج دهند.

مشرف سپس وظایف هنرمندان را این‌گونه برشمرد: ۱- بر ریشه و موطن و مردم خویش تکیه و تأکید کردن و از آنها نبریدن (کاری که نویسندگان آمریکای لاتین کردند و جهانی شدند و کاری که نجیب محفوظ برندهٔ جایزهٔ نوبل در جهان عرب کرد) ۲- اصول و مبانی هنر مورد علاقهٔ خویش را دقیق و درست فراگرفتن ۳- زبان عامه فهم و خاصه پسند داشتن ۴- پراکنده نکردن کوششهای فردی و جمعی با چندگانگی اهداف یا تغییر مکرر آنها ۵- داشتن ارتباط با افراد و مؤسسات فعال در عرصهٔ هنری مورد نظر ۶- آشنایی با دستاوردهای جدید در حد امکان ۷- ترک روابط دست و پاگیر و بی‌حاصل (ازقبیل معاشرتهای وقت تلف‌کن ۸- تن ندادن به برج عاج‌نشینی و تنزّه‌طلبی و سودجویی و خودمحوری (چراکه اگر همهٔ روشنفکران و هنرمندان چنین کنند معلوم نیست چه بر سر جامعه خواهد آمد) ۹- پیگیری خستگی‌ناپذیر و حتی سرسختی و پررویی مثبت ۱۰- بکار بردن زبان و شیوهٔ هنر یعنی ظرافت، پیچیدگی و زیبایی ۱۱- جستجوی حمایتهای سازندهٔ مادی و معنوی و تشویق دیگران به جمع‌آوری مواد لازم ازقبیل خاطرات تاریخی برای استفاده در کار هنری ۱۲- دفاع از زبان قوم خود به‌عنوان جانمایهٔ اندیشه و هویت و پیشرفت قوم (زیرا که مردم «زبان باخته» همچون جسمی بی‌جانند و اقوام «پژمرده فرهنگ» هیزمی خشک و گوشتی دم توپ برای اوضاعی مانند اوضاع افغانستان خواهند بود).

این سخنران اظهارات خود را با درود به چهار محافظ فرهنگ و زبان در جامعه «شاعر، خطیب، معلم و هنرمند صحنه‌ای» به‌پایان برد.

ناگفته نماند که هم در مراسم اختتامیه و هم در روزهای دیگر، شاعران صاحب‌نامی، ازجمله سیدموسی موسوی اشعار پربار و ارزشمندی را به سمع حضار رساندند و شور خاصی به جشنواره دادند.

بعدازظهر شنبه ۴ اسفند مراسم اختتامیه برگزار شد. در مراسم اختتامیه آقای دکتر نشان مدیرکل اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی خوزستان طی سخنانی از عقب‌نشینی و شکست گفتمان تک‌صدایی و تک فرهنگی سخن گفت و ابراز امیدواری کرد که تنوع فرهنگی و چندزبانی موجود در کشورمان مایهٔ خیر و برکت و شکوفایی گردد و وحدت ملی ما با احترام متقابل مستحکمتر شود.

سپس گروه موسیقی الغدیر خفاجیه - سوسنگرد به اجرای موسیقی عربی پرداخت و پس از آن ۳ تن آقایان مشرف، حمادی و حردانی به نمایندگی از جمعیت عربهای خوزستانی مقیم مرکز (در حال تأسیس) لوح تقدیرها و هدایای این جمعیت را به گروه موسیقی الغدیر تقدیم کردند. مشرّف طی سخنان کوتاهی گفت: فرزندان این خطه در هر جای دنیا که باشند فعالیت‌های مسؤولین منطقه را پی می‌گیرند و از دلسوزهای و پشتکارها استقبال می‌کنند. اما آنچه که ضرورت بسیار دارد یافتن و تدوین راهکارهای عملی و قانونی و مداوم برای شکوفایی زبان و فرهنگ و زندگی این مردم است.

گروه نمایندهٔ جمعیت عربهای خوزستانی مقیم مرکز همچنین لوح تقدیری را به آقای عبدالساده نیسی رئیس اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی دشت آزادگان و هدیه‌ای را به شاعر نبی نعیم‌زاده اهداء کرد. تقدیم هدایا و لوحهای تقدیر به آقای نیسی، گروه موسیقی الغدیر و این شاعر جوان به پاس مشارکت فعالشان در همایش موسیقی و سخن و شعر عرب خوزستانی بود که طی روزهای ۱۹ تا ۲۱ بهمن ۸۰ در فرهنگسرای اقوام تهران برگزار گردید و گزارش آن در شمارهٔ پیشین صوت‌الشعب - رأی ملت - آمد.

داوران و نتایج مسابقات جشنواره:
داوران بازخوانی و بازبینی نمایشنامه‌ها سعید حویزاوی، کاظم شیاعی و هرمز سبحانی بودند. لیکن برای داوری نهایی عبدالامیر بیت سوده (هنرمند قدیمی تئاتر اهواز)، سیدصادق فاضلی (هنرمند مجرب اهوازی) و مهدی ساکی (جوان اهوازی فعال در تهران در عرصهٔ سینما و تئاتر) دعوت به‌عمل آمد.

همچنین هنرپیشهٔ موفق خانم گوهر خیراندیش با خواست و خرج خود در جشنواره حضور یافت و با پوشیدن لباس عربی احترام متقابل خود را به این قوم ابراز داشت. وی که جدهٔ مادری‌اش عرب بوده و در فیلم «ارتفاع پست» نقش مادر مهدی ساکی را بازی کرده است در دو سه سخنرانی کوتاه از همبستگی ملی، احترام متقابل بین اقوام و لزوم توجه به زبان و فرهنگهای قومی سخن گفت و بر اهمیت خدمت به هنر تأکید نمود. سخنان خانم خیراندیش با استقبال حضار و بویژه شاعران و هنرمندان مواجه شد.

ناگفته نماند که ریاست جلسات نقد

ادامه در صفحه ۴